

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[روصم نارەت, Tihrān Musavvar. (۵)., Tihran Musavvar (5)]

Source: *University of Manchester*

Contributed by: روصم نارەت تاراشتنا

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166681>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

تجدید انام

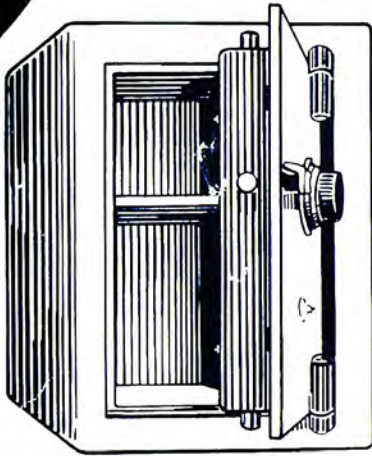
جمعه ۲۰ بهمن ۱۳۵۷ - شماره ۵ - سال سی و شش



بازگشت رهبر جنبش

آزادی و آرامش در راه است؟





نه آتش سوزی، نه سرقت، نه دزدی

هرگونه خطر احتمالی تهدید کننده داراییهای شماست اما هیچیک را به درون گاوهتان راهی نیست صندوق نسوز و ضد سرقت گاوه محافظ و نگهدارنده ثروت‌های شماست.

صندوق نسوز



گاوه

محافظ و نگهدارنده ثروت‌های شماست

صندوق نسوز مدل ۱۵۰ فقط ۶۴۵ تومان

نمایشگاه و ادارات مرکزی گروه صنعتی گاوه تهران - میدان فردوسی ابتدای سپهبدزاهدی شماره ۳۷-۳۵ تلفن ۹-۸۲۸۰۵۶
 نمایشگاه شماره ۲- تهران میدان سپه- ابتدای خیابان لالهزار تلفن: ۳۱۴۴۸۷-۳۱۴۷۰۲
 نمایشگاه شماره ۳- تهران خیابان ایرانشهر جنوبی- چهارراه شریا شماره ۱۱۱ تلفن: ۸۲۷۳۹۲-۸۳۳۴۳۰

pol 402-KA24



در بهار آزادی، شکوفه
بردیوارها می‌روید.
خلق، سخن خود را بر
دیوار می‌نویسد، بردیوار می-
خواند.

منطق دیواری، دیواری‌ست
در برابر ستم و از بیداد خبر می-
دهد و از دادها که می‌ستانیم.
سطر سطر روزنامه
های دیواری فریاد می‌کشند و
خلق در برابر آنها فریادها را
آینه‌یی می‌شوند و تکرار می-
کنند.

خواهرم! برادرم!
در بهار آزادی، از بیخ
خبری نیست. و سخنی نیست.
در گوشی محکوم است،
حرفت را بمن بگو. حرفم را بشنو.
من در انعکاس فریادهای دیواری
تو تکرار می‌شوم. خلق تکرار
می‌شوم.

بنگر چه با خلوص در برابر
بیامت ایستاده‌ام، تا ترا بخوانم.
اینک عبادتی‌ست این...
تا کرنشی در برابر فریاد...؟
به زبان دیگر من در برابر
فریاد تو به نماز ایستاده‌ام.

دکتر سنجایی

در مورد مطلبی که هفته گذشته در صفحه زیردوره بین درباره دکتر کریم سنجایی، دبیر کل فعلی جبهه ملی و پیشه‌وری آمده بود، توضیح داده‌اند و تکذیب کرده‌اند. درباره پایداری و استقامت دکتر سنجایی و دلبستگی‌اش به راه مصدق، تردید نیست.

- آقای بهرام‌علی انواری، در نامه نسبتاً مفصلی به تهران مصور نوشته است: من حتی از شنیدن نام مصدق‌ها، رضائی‌ها، گلسرخ‌ها و دیگران دوری می‌کردم، نه به خاطر آنکه از ساواک یادستگاهی مخوف‌تر از آن می‌هراسیدم، نه! بر اثر تبلیغات مضره‌ای که غیرمستقیم در مورد آنها زبان به‌زبان می‌گشت و از هر که می‌پرسیدی مصدق کی بود؟ می‌گفت: یک تجزیه‌طلب، یک کمونیست... دشمن مملکت و از این حرف‌ها.

سپس نویسنده به مطالب حسین مهری، عبدالله والا و سیروس علی‌نژاد که در شماره سوم تهران مصور انتشار یافت، اشاره کرده و نوشته است:

وقتی این مطالب را خواندم، بدنم لرزید، بخاطر اینکه چرا در این مدت هیچ کس نگفت که او بود، که آنها که بودند، که من برای چه زاده شده‌ام، که هدف از زنده بودن چیست.

به هر حال هدف از نوشتن این نامه تشکر از همکاران تهران مصور بخصوص آقای حسین مهری است که با مطالب خود، من، و بهتر بگویم ما را از گذشته و حال آگاه می‌کنند. باید بگویم بخاطر سانسور-های کلی این ۲۵ سال و وضع کلی اجتماعی و مطبوعاتی چیزی نمی‌دانم...

در پاسخ آقای انواری به بازنویسی حکایت کوتاهی از شیخ فریدالدین عطار نیشابوری از کتاب تذکرة الاولیاء، بسنده می‌کنیم:

جریری مجلس می‌داشت، جوانی برخاست و گفت: دلم کم شده است دعا کن تا باز دهد. جریری گفت: ما نیز در این مصیبتیم.

آقای رضاعلی پور از تهران

آقای رضا علی‌پور در نامه بالا بلندی ضمن فرستادن یک خاطره سیاسی، درباره مجله نوشته‌اند:

تهران مصور در این چهار شماره خوشی درخشیده است و به اعتقاد من در حال حاضر تنها مجله مستقل، روشنگر و تحلیلی به معنای واقعی کلمه است. مجله‌ای که نویسندگانش مقهور نامهای بزرگ نشده‌اند... و بعد خواسته‌اند که خاطره‌اش را چاپ کنیم.

با تشکر از لطف آقای علی‌پور، چاپ خاطره‌اش را به فرصت مناسبی گذاشتیم. خاطره ایشان یک خاطره سیاسی است و خوب هم هست.

یک تذکر بجا

آقای ستاره، آقای صادقی، آقای دکتر شرکت و یک نفر دیگر تلفنی تذکر داده‌اند که در مطلب سرنوشت امیرنشین‌ها پس از ایران نقشه‌ای چاپ شده است که در آن خلیج فارس، خلیج عرب - فارس نامیده شده است و ایراد گرفته‌اند که چرا باید در تهران مصور چنین نقشه‌ای چاپ شود.

از تذکر و ایراد بجای همه این خوانندگان عزیز ممنونیم. متأسفانه به علت

سرعت کار، ما متوجه جزئیات نقشه نشدیم و اگر می‌شدیم چنین اتفاقی نمی‌افتاد. این را هم صریح و بی‌پرده بگوئیم که ما این آقایان در مورد خلیج فارس هم عقیده‌ای و به هیچ روی با تغییر نام آن موافق نیستیم. سهل است اگر چنین فکری وجود داشت باشد، مخالفت‌های خود را با آن علنی خواهیم کرد.

حسین کاظمی نژاد - تلفنی

خانم منیژه غضنفری در شماره پیش درباره آقای طالقانی گفته بود که ایشان گفته است هر کس در تظاهرات قانون اساسی شرکت کرده، ساواکی است یا نظامی.

این درست نیست. من در سخنرانی ایشان بودم. آقای طالقانی هیچگاه مستقیماً به کسانی که در تظاهرات قانون اساسی شرکت داشتند نگفته است که ساواکی هستند یا نظامی. گفته است که عددهای ساواکی در بین آنها هست و حمله آیت‌الله طالقانی به آن عده بود.

خانم منصوره امیری - تلفنی

خانم منصوره به مجله ما ایراد گرفته‌اند که جهت‌گیری ویژه‌ای دارد و واقع بین نیست و خلاصه عینک بدبینی با چشم زده‌ایم و از این قبیل. و سر آنجا به طعنه فرموده‌اند که بجای تهران مصور بگذاریم «تهران کمونیست».

اگر چه ما چنین اعتقادی نداریم ولی به هر حال تذکر ایشان می‌تواند، ما را در انتخاب راه درست هدایت کند. از ایشان متشکریم.

کلام نخست

آنها می‌نگریم. از يك چريك فدائی خلق، تا يك مجاهد، تا يك شخصیت اجتماعی بارز. تا يك آیت‌الله. این بدان مفهوم نیست که اعتبار همه آنان در چشم ما یکی است. نه، اما همه را در يك صف می‌گذاریم. صف مبارزان ملت ایران. صف مبارزه علیه زور و قلدری و اختناق و سانسور و ...

در این شماره به مناسبت ۱۹ بهمن، سالروز رستاخیز سیاهکل، چند مطلب به مناسبت‌های دیگر که پیش خواهد آمد، مربوط به چریک‌های فدائی خلق ایران داریم. برای دیگر گروه‌ها، بی‌تردید مطالب بسیار خواهیم نوشت. مبدا هیچک از آنها سبب شود عده‌ای بپندارند ما ارگان گروهی خاصیم. نه. ما ارگان آزادی هستیم و هر کس، هر گروه در این راه گام زده باشد، در تهران مصور جای خود را خواهد داشت و به معرفی و شناساندن آنها در حد امکانات خواهیم پرداخت و این را وظیفه خود می‌دانیم.

ص.ع

راهی که نویسندگان تهران مصور برگزیده‌اند، راه آزادی است. معتقدیم که باید در این دوره حساس بی‌واهمه از قدرتها و تهدیدها گفتنی‌ها گفته شود، و سخت پای بند آئیم که اگر در این طلیعه آزادی، هراس و واهمه به‌دل راه دهیم، آزادی‌بدست آمده کامل نخواهد بود و راه تکامل نخواهد پیمود. معتقدیم که ترس از گفتن بوده است که همواره بر آزادی ضربه زده است. وحشت از نوشتن بوده است که بزرگترین ضربه را بر پیکر آزادی وارد آورده است. از این روی، يك دوره نوشتن بی‌هراس را تجربه می‌کنیم.

نیز، این را بگوئیم که برای ما همه روندگان راه آزادی محترمند. از هر گروه و دسته و تیره و به راست و چپ آن اندازه اهمیت نمی‌دهیم که به آزادی. آنها که مبارزه ملت ایران را تداوم بخشیده‌اند، برای ما گرامی‌اند و بدون توجه به مواضع ایدئولوژیکشان، از يك دیده در

تهران مصور، در چند شماره‌ای که منتشر شده، از سوی گروه‌های مختلف مورد محبت و حمایت قرار گرفته است. بسیاری کار ما و روش ما را پسندیده و به تشویق ما برخاسته‌اند و از این فراتر رفته، عنوان کرده‌اند، چه کاری از آنها برای تهران مصور ساخته است؟ عده‌ای هم بوده‌اند که ما را سرزنش کرده‌اند که راهی که می‌رویم اصولی نیست یا عینک بدبینی به چشمان زده‌ایم، یا آنکه بی طرف نیستیم و در نوشته‌ها و گزارش‌ها بی‌طرفی رعایت نمی‌شود و رویه‌رفته ادعا کرده‌اند که به گروه‌های چپ متمایل تر بوده‌ایم، تا راست و خلاصه به قول حافظ: بر ما بسی کمان ملامت کشیده‌اند.

بی‌آنکه در این نکته تردیدی داشته باشیم که همه آنها که بوسیله نامه یا تلفن به تشویق یا سرزنش ما پرداخته‌اند، قصد بهتر شدن و غنی‌تر شدن مجله را داشته‌اند، چند نکته را تذکر می‌دهیم:

جنبش ایران در مقایسه با کودتای افغانستان

۴۰ مسعود بهنود، در پاسخ آنها که پایان کار جنبش ایران را با کودتای افغانستان و کودتای ۲۸ مرداد خودمان شبیه می‌دانند، در مقاله‌ی نوشته‌است که این‌ها بهم شبیه نیستند. از تباری دیگرند و راهی دیگر می‌روند، به پایانی دیگر می‌رسند.

سیاهکل شهرکی که انقلاب در آن متولد شد

۵۰ گزارش‌واژه‌ای است درباره سیاهکل که محل نخستین برخورد چریک‌ها در دوره تازه مبارزه ایران است. در این گزارش چگونگی درگیری سیاهکل و نام کسانی که در رابطه با آن شهید شده‌اند، آمده است.

فرار از زندان

۵۴ این داستان فرار اشرف دهقانی، چریک فدائی خلق از شاخه تبریز از زندان قصر است، به روایت خود او، در این داستان، با وضع زندان و گرفتاری‌های زندانیان و ظلم‌وستمی که بر آنان رفته است، آشنا می‌شویم.

کتابخانه

صاحب امتیاز و مدیر مسئول عبدالله والا

هفته‌نامه مستقل سیاسی و اجتماعی

شماره مسلسل ۱۶۱۱

نشانی: وقت، خیابان لاله‌زار، گراند هتل

تلفن ۳۱۳۸۳۹ - ۳۱۳۸۳۸

آگهی‌ها ۳۱۱۵۱۵

سر دبیر مسعود بهنود

معاون تحریری سبروس علی‌نژاد
معاون فنی حسن لکویی

دبیر صفحات جهان شهلا شریعتمداری
دبیر عکس کاوه گلستان
عکس‌ها محمد صباد
مدیر داخلی فتح‌الله والا

حروفچینی محمد شریف
آگهی‌ها صالحی
شهرستانها خانلر حشمت

چاپ شرکت افست (سهامی عام)
تلفن: ۳۵۲۰۵۹ - ۳۵۲۶۱۶ - ۳۵۲۶۹۹

بهشت‌زها، هایدپارک تهران

۱۶ بهشت‌زها گزارشی است درباره این گورستان بزرگ تهران که در این اواخر بیشتر از آنکه گورستان باشد، محل اجتماع مردم برای تظاهرات و سخنرانی شده است. آزاده مهندسی همکار تازه‌مان از دیدگاه انتقادی به این هایدپارک تهران نگریسته است.

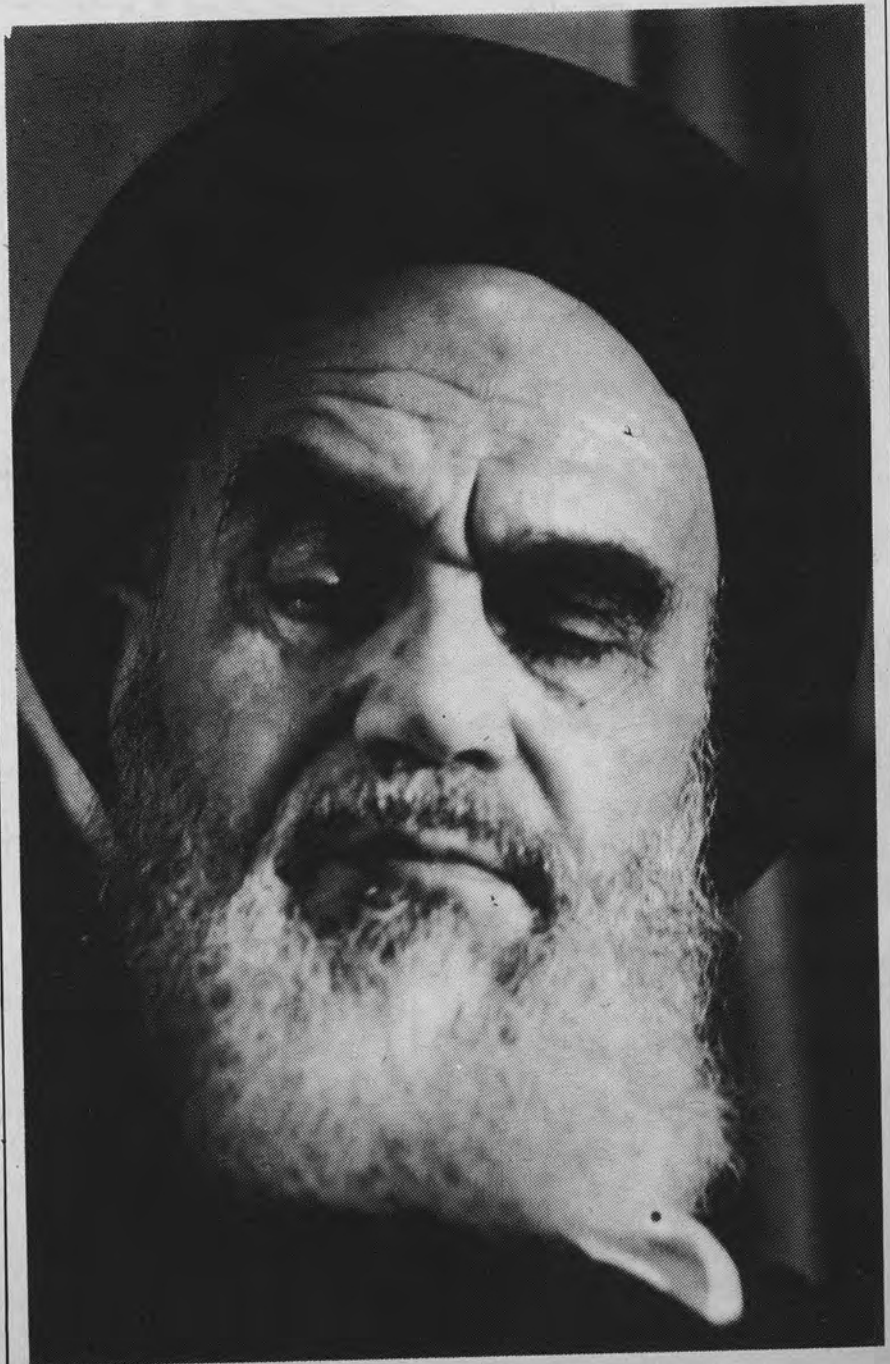
روزی که وحشت موج می‌زد

۱۴ محمد علی‌نژاد همکار ما تصویر-های زنده‌ای از روز چهارشنبه ۱۱ بهمن ماه داده است. او یادداشت‌های خود را در فاصله میدان فردوسی تا میدان مجسمه که محل مانور نظامیان، يك روز پیش‌از زود آیت‌الله خمینی، بوده است، نوشته است.

سخنی با آن آزاده‌مرد

۱۴ عنوان مقاله حسین مهری است که در آن خطاب به آیت‌الله خمینی نوشته است: «من شما را ستودم وقتی از ملت فرانسه بخاطر تفاهم و اجازه آزادی بیانی که به شما عرضه کرد، سپاسگزاری کردید. بگذارید ایران همان شود که فرانسه برای شما بود. تنفسگاهی برای آزادگان».

پیشوا از امام اوج همبستگی ملت



امام از هواپیما پائین آمد و افسران نیروی هوایی او را دربر گرفتند آنچنان سدی که در لحظه‌های اول این فکر پیش آمد که گوئی تنها او را برای خود می‌خواستند و از دیگران جدایش می‌کردند. افسران ارشد، افسران جزء و درجه‌دارها، دیگر سلسله مراتب را فراموش کرده بودند و هرکدام به‌سهم خود می‌کوشیدند امام را بیشتر محافظت کنند. باید یقین داشت که نه برای گرفتن درجه در سال بعد بود و نه قانون ارتش، بلکه رهبر را از جان می‌خواستند و مقدمش را گرامی می‌داشتند.

هوا عالی بود و برآستی کدامین روز از روزهای ملی در سال جاری هوا ناسازگاری نشان داد؟ برخلاف سالهای گذشته که در روزهای اجبار و زور می‌باید تحمل برف و سرما و رگبارهای شدید می‌شد امسال همه‌ی روزها بهار بود، از همان روزی که در میدان شهید دادیم، تا روزهایی که می‌رفتیم بهار را جاودانی کنیم همیشه آسمان همراه و یاور بود.

روز پنجشنبه، خانواده‌ها حتی فرزندان کوچک خود را همراه داشتند، گوئی می‌

خواستند وجود آنها را با آوردن در اجتماع دیگر مردم و ورود امام تطهیر کنند.

در خیابانهای مجاور مسیر، خارجی-های مقیم ایران هم فرزندان خود را آورده و در هوای خوب و فضای مساعد به تفریح پرداخته بودند. مردمی که برای دیدار امام خود از کنار آنها می‌گذشتند به خارجی‌ها لبخند می‌زدند و آنها با کلماتی و اشاره‌ای ورود امام را به مردم تبریک می‌گفتند.

در میان استقبال‌کنندگان دخترانی بودند که شاید بتوان گفت خانواده آنها برای اولین بار اجازه داده است که دختران تا این حد از محیط خانه دور شوند و به جمع مردم بیایند و تأیید آن گفتگوی دختری با نزدیکان خود بود که برمی‌آمد، او هنوز دانشگاه تهران را ندیده است هرچند که سالها در تهران زندگی کرده بود.

مردم کیلومترها در مسیر ایستاده بودند و از بوسیدن سپر و شیشه اتومبیلی که امام خمینی را با خود می‌آورد دریغ نکردند و گروه عظیمی از مردم استقبال-کننده شاید نتوانستند حتی متوجه شوند اتومبیل امام چه مدلی بود. عده‌ای او را سوار بر «بنز» دیده بودند و گروه دیگری «بلیزر» را حامل امام می‌دانستند، لیکن همگی خوشحال بودند که امام وارد شد - «سلامت وارد شد - خدا را شکر».

خانواده‌ای با دیگر افرادی که از تنگی جا بهم فشرده بودند می‌گفت: «دیشب همه اعضای خانواده بیدار بودیم، دلواپس و نگران، مرتب رادیو را گوش می‌دادیم. وقتی در تلویزیون امام را دیدیم که از بلکان هواپیما پائین می‌آید و خلبان یک هواپیمای خارجی چنین جسارتی بخرج می‌دهد که امام را بدون توجه به احتمال سوء قصد و ترور همراهی می‌کند اشک می‌ریختم». یکی از افراد همین خانواده می‌گفت: «ایکاش می‌توانستم دست خلبانی را که امام را با خود آورده بود ببوسم و قدردانی کنم».

مردم همگی از اینکه چند جوان شرایطی در تلویزیون ایجاد کردند که بهانه بدست ارتش و دولت داده شد تا برنامه را قطع کند ناراحت بودند و آنرا دسیسه می‌پنداشتند. آنها بلافاصله پس از قطع تلویزیون به خیابانها آمده بودند تا شاید امام خود را ببینند.

سیل جمعیت در مقابل دانشگاه را نمی‌توان تصور کرد، همه فشرده بهم بودند، نه راه پس بود و نه پیش. درمقابل دانشگاه، دیگر از شعارهای مختلف اثری نبود. نسه

راستی‌ها شعار جمهوری اسلامی می‌دادند و نه چپ‌ها کلمه «خلق» می‌گفتند. همه باهم الله‌اکبر می‌گفتند. امام آمد نتوانست نطق کند، شاید انبوه مردم باعث شد و از مقابل دانشگاه تهران پس از چند لحظه گذشت. همانطور که گروه زیادی از مردم او را ندیدند امام هم نتوانست دانشگاه را ببیند زیرا بالای میله‌ها هم مردم ایستاده بودند و خطر سقوط را تحمل می‌کردند و از هیچ منفذی دانشگاه قابل دیدن نبود. پس از عبور امام مردم به داخل محوطه دانشگاه رفتند تا شاید فشار جمعیت کمتر شود.

ظهر بود و صدای اذان در دانشگاه پیچیده بود. هنوزهم بیرون از محوطه تعدادی ایستاده بودند و بازهم الله‌اکبر می‌گفتند و پس از این کلمات از مردم می‌خواستند که آرامتر حرکت کنند تا «به‌زن و بچه مردم فشار نیاید» و مردم مانند سربازانی که از فرمانده راستین خود پیروی می‌کنند بلافاصله دستور را اطاعت می‌کردند، برخورد سخت می‌گرفتند تا دیگران راحت باشند.

چند دختر و پسر کوچک که بر اثر فشار جمعیت حال عادی خود را از دست داده بودند از نرده کناری دانشگاه که فاصله‌ای با دیگر نرده‌ها داشت بداخل کشیده شدند و در آنجا نفسی تازه کردند.

محیط درسی دانشگاه دیگر کوچک و بزرگ نمی‌شناخت. همه بودند همه و همه، همه مردم که برای استقبال در اطراف دانشگاه بودند حالا به دانشگاه آمده و می‌خواستند این محیط را هم ببینند. آنرا جزو مناطقی بحساب می‌آوردند که زمانی مرکز جنب و جوشهای پُر ریز انقلاب بود. برآستی هم که باید دانشگاه را نه‌هنوز مرکز انقلاب بلکه نقطه جوشش هدفها و آرمانهای ملی خواند. با همه تضادی که در آن یافت می‌شود. این مکان همه یک هدف را دنبال می‌کنند. شاید در هیچ مکان دیگری نتوان دید که قشرهای مختلف با ایدئولوژیهای متنوع دورهم گردآیند، لیکن همه برای یک هدف و آنهم سرنگونی یک رژیم هماهنگ شوند.

و تنها از یک رهبر برای رسیدن به هدفهای خود پیروی کنند. هرچند که این رهبر یک رهبر مذهبی باشد و یا هدفها متغیر.

مردم سیاس خود را از رهبری امام خمینی اعلام کردند و عده‌ای او را ندیدند، لیکن استقبال از او عوان سیاس و تجلیل

را داشت. شاید تعداد زیادی انقلاب و راه دراز آنرا فراموش کردند، آنها تسلی خاطر یافتند و از یاد بردند که ورود امام ادامه رهبری جنبشی است که تا برقراری یک حکومت مردمی می‌باید ادامه یابد.

مردم در دانشگاه هر گوشه چمن خشک شده‌ای را می‌یافتند آنرا تازه تصویری کردند و بساط می‌گستراندند. سفره نایلونی از نان و تخم‌مرغ و پنیر بر زمین می‌گذاشتند و بهر عابری «بفرمائید» گفته می‌شد و جواب «نوش جان بود».

در چند نقطه کسانی که دچار گرفتگی قلب شده بودند در پناه چادر خود و گرمای خورشید استراحت کرده بودند و آمبولانس در دانشگاه آژیر می‌کشید و این افراد را برای استراحت و مداوای مختصر به درمانگاه می‌برد.

در همه فضای دانشگاه بوی «نان» در گرمای ظهر پیچیده بود. مردم خسته ولی راضی به یکدیگر لبخند می‌زدند. دیگر کسی سراغ عکس شهدا نمی‌رفت و به اعلامیه‌ها کاری نداشت. همه باهم قدم می‌زدند، می‌نشستند و دوباره حرکت می‌کردند.

نان خشک شده در جریان هوای آزاد، روی دست مردم بگردش درآمده بود و به همه تعارف می‌شد. مردم خوردن آنرا هم تبرک می‌دانستند که سود دیگرش سیرشدن موقت هم بود.

نان خشک زیر دندانها خرد می‌شد و مردم از خردشدن آن لذت می‌بردند و دندانها را بیشتر به آن می‌فشرده، گوئی با هرفشاری واحدی از استعمار و استبداد را له می‌کنند و نیروئی تازه بخود می‌بخشند. خوردن نان عار و ننگ نبود از دست هر که بود گرفته می‌شد، شکسته و خرد می‌شد و می‌رفت که استبداد را هم باخود ببرد.

منهم دویدم، تکه‌ای نان برداشتم و آنرا خرد کرده و خوردم و پیاده مسیرها را طی کردم هرچند که هنوزهم برای استقبال مسافتها باقی است.

برای پیشواز امام، همه گروهها آمده بودند، از جمله طرفداران چریکهای فدائی خلق ایران که در فاصله نواب - رودکی مستقر شده بودند. همبستگی چندان بود که یکی از روحانیان به مقابل صف آنان آمد و گفت: «ازاینکه به استقبال آیت‌الله آمده‌اید، تشکر می‌کنیم و به شما تبریک می‌گوئیم. انتظار داریم همانطور که شما از اول با ملت بودید، هستید و خواهید بود. با ماموران انتظامی همکاری فرمائید، بسیار متشکریم.»

مریدی در ستایش مراد

در هر دوره از ادوار تاریخ برجسته مهیب و ترس آور وجود داشته است که هیات حاکمه و چاکران قدرت آنرا برای سرکوب مخالفان خود به حق و ناحق بکار میبرده اند.

اما حقیقت را نمی توان برای همیشه در زیر آوار اتهامات و افتراهای ناروا پنهان کرد. حقیقت روشنائی است، سپیده سحر است، شب را می شکافد و خود را می نمایاند. بیش از پنجاه سال است که رزمندترین، آزاده ترین، صدیق ترین و مستعدترین فرزندان خلق را با برچسب های «خائن»، «وابسته بیگانه»، «خرابکار» و «ضد دین»، همان برچسب های مهیبی که احسان طبری از آنها یاد می کند، در سیاه چالها و دخمه های تاریخ به زندان کشیده اند و در مسلخ ها از دم تیغ گذرانیده اند و حتی نام این دشمنان آشتی ناپذیر ارتجاع و امپریالیسم را از فرهنگ ها و دایرة المعارف ها زدوده اند، باشد که اندیشه و شخصیت آنان از یاد پروردگارترکان بتوانند به چپاول خویش ادامه دهند.

اما مردم، نه اکنون و نه هیچگاه در تاریخ دیرپای خویش پیشگامان راه آزادی را از یاد نبرده اند. اگر چنین نبود ما تا امروز مزدک بامدادان، بزرگمهر بختگان، ابن مقفع، بابک خرم دین، ناصر خسرو، و صدها شخصیت و قهرمان تاریخی دیگر خویش را از یاد برده بودیم.

مردم هیچگاه فرزندان راستین خویش را از یاد نمی برند. و امروز ما پس از سالهای دراز اختناق، مبارزان پیشگام خویش را، ارانی ها را که دیکتاتوری حاکم به هر

طریق ما را از آشنائی با آنها باز می داشت، گرامی می داریم. امروز ما با استفاده از فرصتی که جنبش بزرگ خلق ایران فراهم آورده است، جنبشی که خون جوانان ما آنرا آبیاری کرده، در این دانشگاه و آن گورستان، در خیابان و کارخانه، یاد و راه شهیدان خویش را در ذهن و با قدمهای خویش زنده می کنیم و تداوم می بخشیم.

روز شنبه ۱۴ بهمن ماه، سی و نهمین سالروز شهادت دکتر تقی ارانی، آموزگار بزرگ جنبشهای نوین ایران بود. در این روز هزاران نفر از دانشجویان، دانش آموزان و گروههای گوناگون مردم به همت دانشجویان پیشگام دانشگاهها و مدارس عالی، در محوطه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران گرد آمدند و خاطره ارانی را گرامی داشتند.

در این اجتماع مادر فدائی شهید فرامرز شریفی، عباس سماکار که پس از سالها زندان و زجر و شکنجه اکنون به همت مردم آزاد شده است و همچنین عده ای از دانشجویان و دانش آموزان درباره مرحله کنونی جنبش ایران و زندگی سیاسی، اجتماعی دکتر تقی ارانی سخن گفتند. مادر شهید فدائی در بخشی از سخنانش گفت:

خلق مبارز ما طی بیش از ۵۰ سال نبرد با دیکتاتوری و سلطه امپریالیسم فرزندان بسیاری را قربانی حرکت های تاریخی خود کرده است. کودتای ۱۲۹۹ که بوسیله سید ضیاء و دیگر عوامل امپریالیسم رخ داد، آغازی بود تا سلطه امپریالیسم را به شکل نوینی مجدداً احیاناً نماید. ضعف اقتصادی

و سیاسی بورژوازی ملی شرایطی را سبب گردید که انقلاب مشروطیت که طی یک پروسه مبارزه طبقاتی آغاز شده بود، نیمه تمام رها گردید و در این خلاه قدرت های دست نشاندهگان امپریالیسم توانستند تمامی دستاوردهای انقلاب را به سود خود و اربابان شان به کار گیرند. حاکمیت دوگانه فئودالی، بورژوازی کمرادوری به ویژه در شرایط خاص ایران دیکتاتوری را میطلبد تا انحصارات دولتی را که بوسیله امپریالیسم انگلیس حمایت میشد، گسترش دهد، این شکل از دیکتاتوری که بی شک در خدمت غارت ثروت ملی خلق از سوی امپریالیسم انگلیس بود، دقیقاً از وابستگی طبقه حاکم بر امپریالیسم سرچشمه می گرفت. این وابستگی آشکار و غارت بی پایان ثروت ملی ما عناصر آگاه و انقلابی را در درجه اول متوجه مبارزه با این شکل از سلطه امپریالیستی کرد. نبرد با دیکتاتوری یکی از وجوهای مشخصه این مبارزه بود و ارانی در دوران مبارزه با دیکتاتوری رضاشاهی یکی از چهره های برجسته آن عناصر آگاهی بود که با مبارزه خویش در جبهه خلق سعی کرد که نگرش علمی نسبت به روند و تکامل جامعه رابط و حاکمیت بخشد.

وی سپس زندگی ارانی و فعالیت های سیاسی او را بررسی کرد. خانم شریفی در ادامه سخنانش گفت: ارانی اولین یا آخرین مبارزی نبود که زندگی خویش را بخاطر کارگران و زحمتکشانش از دست داد، بلکه صدها و هزاران تن در دوران دیکتاتورها و سلطه امپریالیسم جان خویش را از دست دادند. مادر فدائی شهید در پایان سخنرانی



خویش تأکید کرد: تا زمانی که ارگانهای وابسته به امپریالیسم از دولت گرفته تا ارتش باقی بماند، پیروزیهای بدست آمده موقتی و نسبی خواهد بود. برای آنکه خون شهیدان ما بیپوده بهدر نرفته باشد، ضروری است که این مبارزه را تا رسیدن به هدف نهائی که همان بیرون راندن امپریالیست‌ها و وابستگانش و برقراری حاکمیت خلق می‌باشد ادامه دهیم. برای حصول به چنین هدفی میبایستی از تمامی تجارب تاریخی که خون شهیدان مان گواه آنست سود جوئیم. تجارب تاریخی خلق مبارزمان ثابت کرده است که تنها در وحدت یکپارچه تمامی خلق پیروزی بر امپریالیسم و نوکران داخلی ممکن می‌گردد.

پیکار بی‌امان

عباس سماکار نیز طی سخنانی در اجتماع بزرگداشت «شهیدای پهلوی خفته خلق» مبارزات و اخلاق انقلابی دکتر تقی ارانی را ستود و گفت: زندگی ارانی پاک و انسانی بود. همیشه کوشید تا دانش سیاسی و آگاهی سازنده فرزندان سرزمین ما را بارور سازد. پیکیری خستگی ناپذیرش و پیکار بی‌امانش در راه حقانیت آرزوهای مردم ستمدیده و زحمت‌کش وطن‌شایسته تحسین است. مبارزه رویاروی و صادقانه‌اش با مرگ و نپذیرفتن سازش و خیانت که تا آخرین لحظه زندگی ادامه یافت درس ارزنده ایست. سماکار پس از بررسی زندگی و برشمردن آثار دکتر ارانی گفت: او در آثارش همواره سعی داشت تا در اوضاع منقط آن زمان پیشرفته‌ترین اندیشه‌ها را

در دسترس پژوهندگان و مبارزان قرار دهد. ارانی در سیاه‌ترین و کورترین دوران دیکتاتوری نظامی برخاست و میراث شرف، آزادی و مبارزه را پاس داشت. سماکار در قسمتی دیگر از سخنانش گفت: هر شهید خوش خاک وطن را آبیاری می‌کند تا درخت برومند انقلاب بارور شود و یادبود هر شهید گرامی- داشت افتخار آمیز گنجینه همه بشریت یعنی پیکار در راه بهروزی است. اگر نامی را گرامی می‌داریم، هدفمان در محدوده تنگ- نظرانه فردپرستی طبقاتی نمی‌گنجد و... هدفهای انقلابی از این گونه بازی‌های تنگ- نظرانه بدور است. شهید برای ما گرامی است. من نام آن مادر را نمیدانم. مادری که با کودکی در آغوش، فشرده در هم پیچیده با گلوله دژخیمان برسیمان سرد خیابان دوخته شده و خونش درخت خیابان را آب داده است. من نام آن کارگر را نمیدانم که سینه سپر کرده تا برادر هم رزمش را در امان بدارد. من کودکی را که گلوله لبخندش را به لب دوخته نمی‌شناسم. من تو را به نام نمی‌شناسم. ولی اندام تکیده، چشم- های نگران و سیمای انسانی و عزم آهنینت برایم آشناست. اگر شهیدی را به نام گرامی می‌داریم، اگر از روزبه، فراهانی، سعید محسن، رضائی، گلسرخ، جزئی، اشرف، ذوالانوار، نجات‌الهی و شهیدانی دیگر بنام یاد می‌کنیم، همانا تو را خوانده‌ام خواهر

دلیند سرزمین من و برادر مهربان مبارزم. چرا که اینان تجلی مقاومت تو در برابر بیدادگری خونخواران قرن شده‌اند و سخنگوی همان کلامی که در لحظه شکفتن، دشمن با گلوله بر لبهای تو دوخته است.

وی در پایان تأکید کرد می‌جنگیم تا کوره انقلاب را روشن نگاه داریم. خون می‌دهیم تا در شکوه ظفرمند فردا و آینده درخشان سرزمینمان لبخند گلها بشکند. دکتر ارانی از لحاظ تنوع و وسعت معلومات یکی از افراد بی‌نظیر زمان خود بود. او به زبانهای فارسی، ترکی، عربی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه آشنا بود. در فلسفه و ادبیات و فیزیک و شیمی، ریاضیات عالی، روانشناسی و زیست‌شناسی دست‌داشت. نویسنده‌ای ماهر و ناطق زبردست بود و حتی شعر نیز می‌سرود. تالیفات او گواه دانش وسیع اوست. مهم‌ترین تالیفات ارانی عبارتند از:

زن و ماتریالیسم، عرفان و اصول مادی، بشر از نظر مادی، پسیکولوژی،

ماتریالیسم دیالکتیک و... دکتر ارانی روزنامه- نویس هم بود. او به اتفاق دو نفر دیگر از هم‌زمانش مجله دنیا را منتشر می‌کرد. این نشریه علمی، اجتماعی و سیاسی تأثیر عظیمی در محیط اجتماعی و به‌خصوص محیط روشنفکری آن روز داشت. در اجتماعی که تمام نشریات آن مبتذل، متملق و گمراه- کننده و محافظه‌کار بود، انتشار یک مجله مبارز، هدایت‌کننده و انقلابی شدیدترین واکنشها را از سوی ارتجاع به دنبال داشت، تا جائیکه حکم تکفیر و تحریم مجله و بنیانگذاری را دادند. مجله دنیا در سال ۱۳۱۴ اجارا به‌عمر خود خاتمه داد.

ارانی در کار اداره و نویسندگی «پیکار» و «بیرق انقلاب» که در آلمان انتشار می‌یافتند نیز دست داشت. وی پس از تعطیل مجله دنیا گروه ۵۳ نفر را تشکیل داد. این گروه محفلی بود که مطالعه و انتشار جهان‌بینی مادی را هدف قرار داده بود. اکثریت افراد این گروه در خارج از ایران با فلسفه علمی آشنا شده بودند. آنان اغلب از خانواده‌های خرده بورژوازی برخاسته بودند. گروه ۵۳ نفر که در شرایط اختناق تشکیل شده بود فاقد خط‌مشی معین و صحیحی که بتواند رشد و تکامل گروه را تأمین کند و مبارزات توده مردم را به سامان برساند بود. دکتر ارانی در سال ۱۳۱۶ از طرف اداره سیاسی بازداشت شد و سرانجام در چنین روزهایی از دوران دیکتاتوری سیاه سی‌وه سال پیش، در سال ۱۳۱۸، پس از سالها مبارزه و تحمل زندانهای مخوف انفرادی، تحمل شکنجه‌های جسمی و روانی، سرفرازی و مقاومت و دفاع از حقوق محروم‌ترین مردم سرزمین ما، در یکی از سلولهای وحشتناک زندان موقت شهربانی تهران، به دست فاسد- ترین و جنایتکارترین ماموران حاکمان ایران، در شکوفائی جوانی و پویندگی به شهادت رسید.

اما ارانی، همچنانکه نماینده دانشجویان پیشگام دانشگاهها و مدارس عالی، در اجتماع ده‌هزار نفری بزرگداشت «شهیدای پهلوی خفته خلق» می‌گفت، نمرده است. خاطره او تا جاودان، در تاریخ این سرزمین باقی خواهد ماند. مردم راه ارانی‌ها را برای رهائی ستمدیگان از یوغ امپریالیسم و حامیانش ادامه خواهند داد.

۱- این جمله از احسان طبری است. برخی بررسیها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش- های اجتماعی در ایران. ص ۱۵۸



■ با رفتن جعفر شریف‌امامی از تهران، به‌خارج کشور، اینک از نخست‌وزیران پیشین ۴‌تای آنها در خارج‌اند. علی امینی، آموزگار، از هاری و شریف‌امامی.

درباره شریف‌امامی جز به‌عنوان یک وزیر و نخست‌وزیر دوران اختناق و ماجراهای چهار ماه پیش، سالها ریاست بنیاد پهلوی نیز، در میان اتهامات شفاهی است.

■ سرانجام چهارتا از افراد لیست فرمانداری نظامی، که به‌برکت ماده ۵ قرار بود دستگیر شوند، نامشان برسر زبان‌آمد.

عبدالمجید مجیدی دردانه هویدا و رئیس سازمان برنامه و مردم مقتدر فصاحت‌های برنامه‌ریزی پله‌های شهرت و مقام را

سریع پیمود و هنوز دبیرکل بنیاد شهبانوست. هوشنگ نهاوندی وزیر قدرتمند کابینه که بعدا موی دماغ بود، از اعضای باند علم،

که او را به‌دندان می‌کشید، رئیس دفتر جنجالی شهبانو که آخرین سمت او وزیر کابینه شریف‌امامی بود و بعد از شریف

امامی کباده صدارت می‌کشید و اعضای کابینه‌اش را هم روبراه کرده بود. مردی مورد علاقه شدید امریکائیان و مسئول گروه

بررسی مسایل ایران در پرتو انقلاب شاه و مردم که این اواخر انقلابی را براساس موقع‌شناسی حذف کرد و برای جا کردن

فورمول شهبانو - ولیعهد (به‌جای شاه) زحمت‌ها کشید و از سیستم استبدادی انتقادها کرد.

سومی از این لیست نیز غلام کیا‌نور است. مرد تندی که در استانداریهای مختلف، که در وزارت اطلاعات پوست مطبوعات را

کند و بدترین انتخاب‌ها را کرد و بیشترین ضربه‌ها را وارد آورد و بعد در وزارت دادگستری (پاداش خیانت‌های دوران نخست)

پستی که در کابینه آموزگار به‌دست‌آورد، آنچنان قضاوت و حقوقدانان راعلیه خودونظام شوراند، که شبیه نداشت.

این هرسه نامشان در لیست خارج کنندگان ارز بود، هرسه گرچه دردانه‌های هویدا، علم و آموزگار بودند، اما از باند شهبانو به‌حساب می‌آمدند. و هرسه از شاپور

بختیار تقاضا کرده بودند که اجازه دهند - هر کدام به‌بهانه‌یی - از کشور خارج شوند و موافقت نشده بود.

■ در میان دستگیرشدگان که هر کدام پرونده کلفتی دارند، سخن از پرونده‌یی برای نهاوندی مربوط به کارهای رئیس

دفتری می‌رود که نسبت به داستان زمین‌های کن چیزی نیست.

کارکنان دانشگاه تهران سه‌ماه پیش در اطلاعیه‌یی یادآور شده بودند که به دستور نهاوندی و در دوران ریاست وی، ۲۶۰

میلیون ریال موجودی نقد صندوق تعاون مسکن آنها که از پول دهها تن افراد کم-درآمد جمع شده بود، به عنوان خرید زمین

به‌امیراسداله علم داده شد، در مقابل زمین-های کم‌بها و غضب شده حاج ملاعلی‌کنی

که توسط نوه‌اش علینقی کنی به ولینعمتش صلح شده بود و به‌این ترتیب نوکر دیگری آنها را آب می‌کرد. گفته میشود این زمین‌ها

که در اصل یک دهم این هم نبود و با نفوذ علم گسترش یافت و برای آنها سند گرفته شد، حدود ۵ میلیارد ریال عایدی برای

«غلام‌جان نثار» متوفی داشته است. ■ علاوه بر وزیران دستگیر شده، سخن از دستگیری گروه دیگری نیز می-رود، از جمله:

محمدحسین احمدی، امیر نویدی، جهانبانی، حجت کاشانی، علی فرشچی، کاشفی‌ها، حسن زاهدی،

گودرزی، محمود جعفریان، عزت‌الله همایونفر، هادی هدایتی، گروهی از معاونان وزارتخانه، سفیران،

مدیران عامل شرکتهای بزرگ دولتی نام برده می‌شوند که امید می‌رود، زندانها که بی‌روقت - یا کم‌روقت شده بودند - خیر

و برکتی پیدا کند. ■ همچنین در خراسان که برای بعضی نیز غیابا رای صادر شده تا با بازگردانده‌شوند

به محاسبه بپردازیم. از این جمله بیشتر فراریان مثل هوشنگ انصاری، یسویز ثابتی، علی رضائی، یاسینی، چندتن از اعضای

دربار (از جمله شفا و متقی) چندتن از رئیس دفترها و چند سناتور و نماینده مجلس... ■ بعد از بازشدن فرودگاهها نیز، هواپیماهایی که به‌تهران می‌آیند، کماکان خالی می‌آیند، و بر می‌روند. ظاهرا کمتر

کسی می‌آید، مگر بچه‌ها و خانواده‌هایی که دچار بی‌بولی و کم‌بولی در غربت شده‌اند.

عده معدودی هم کسانی هستند که در غیابشان اتهاماتی بر آنها وارد شده، چون به خود اطمینان دارند، آمده‌اند، مثل یکی دو تن

از سناتورها یا حسن خیاط‌باشی که نامش در فهرست ساواکی‌ها بود، و آمده است که قربانی توطئه‌یی شده است.

مد رایج «ساواکی» سازی هر کسی را که درآمد خوبی داشته و یا شغلی داشته و به‌رحال موضوع حسادت‌ها و یا رقابت‌های بوده است، شامل شده است.

■ در پی یک مکالمه تلفنی با امریکا نقل شده است که ولیعهد رضا پهلوی موضوع مصاحبه‌یی را که از قول او در روزنامه‌های تهران نقل شده، تکذیب کرده

است. ■ در پی گفته بوده است: «من آماده‌ام، هر گاه ملتم بخواهد، در کنارش به آنها کمک کنم.» و از تلویزیون امریکا بخش

شده بود، و گله شده که چرا در روزنامه‌های ایران گفته به شکلی عنوان شده که گویی او برای حکومت کردن - همچون

پدرش - آماده است، حال آن که پیش از آنها گفته است که روشهایی جز روشهای پدرش را در نظر دارد و می‌پسندد.

■ استعفای جواد شهربستانی، شهردار تهران، نخستین استعفای یک مقام ایرانی است

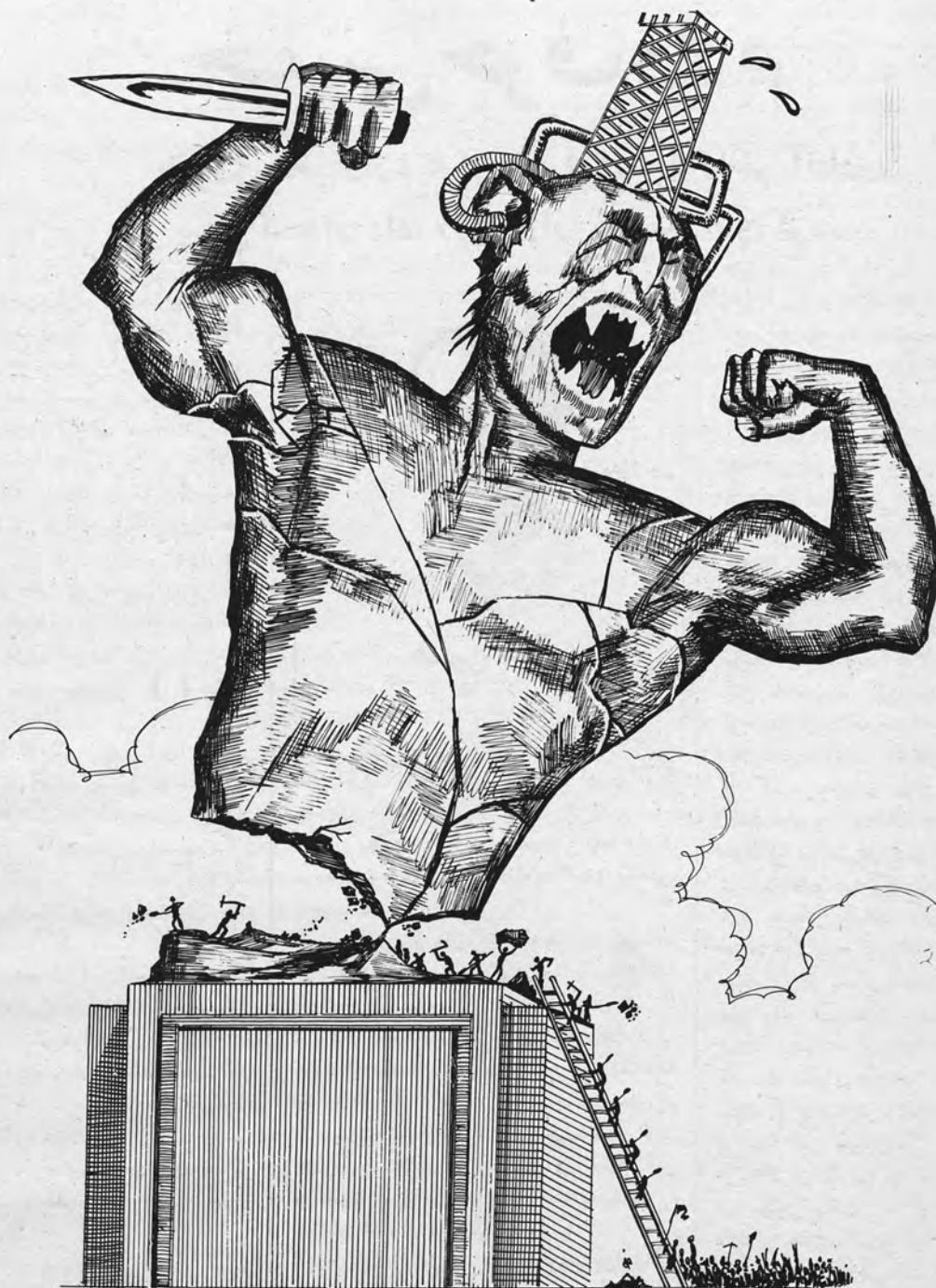
که به حضور آیت‌اله خمینی داده می‌شود. حال آن که ایشان نه از شهرداران، بلکه از اعضای دولت و مجلسین خواسته بودند که استعفا کنند.

شهربستانی مشهدی است و در زمان حکومت شریف‌امامی نیز در نامه‌یی به‌او به‌جهت تیراندازی به مردم اعتراض کرده و پرسیده بود «تا کی باید مردم کشته

بدهند تا شما صدراعظم بمایید» در همان زمان شایع شده بود که اعتراض او بی‌ارتباط با پرونده خریدهای کامیون در وزارت راه نیست که در آن شهربستانی متهم است

و با آن استعفا خواسته، روی آن اتهامات را بیوشاند. لابد بعد از این استعفا هم خواهند گفت.

بقیه در صفحه ۲۲



שמעון ברונים 1957

11 00000000

با آیت الله خمینی حرف دارم

بامردی سخن دارم که از ملت فرانسه به خاطر آزادی
بیانی که به او داد، آزاده وار، سپاسگزاری کرد...



حسین مهري

روی سخن من در اینجا با آیت الله خمینی است. ایشان را آیت الله می خوانم که عنوانی درجه مذهبی شان است. دچار امیدمی بخشش عنوان نیستم و بیش از این، لقب و عنوانی برنام ایشان اضافه نمی کنم، زیرا این پارسای مبارز، نیازی به القاب و عناوین بزرگ ندارد، زیرا برای سابقه مبارزه شان، بی بها ندارد، زیرا برای سابقه مبارزه شان، حرمتی قائم که مایل نیستم عنوان های عظیمی به ایشان دهم که عطش آن خود کامه را به داشتن سلسله یی از لقب های مششع به یاد آورد. مایل نیستم درخشش سیتز این ستیزنده، پشت دودی از القاب پنهان شود.

آیت الله خمینی، خود این سادگی گفتار را می پسندند، زیرا در مصاحبه مطبوعاتی شان حاضر نشدند از بختیار، با عنوان آقای بختیار یاد کنند کاش، تعصب زدگان به ما هم این آزادی را می دادند که از آیت الله خمینی با نام ساده و بی پیرایه خمینی یاد کنیم. فسوساک نمی گذارند.

بیش از همه، با آیت الله خمینی، سخن دارم که نمود شخصی دارد، اما در واقع، همگانی و همه گیر است. می خواستم بگویم که در نزدیکی «نوفل لوشاتو»، دهکده محل اقامت شان در حومه غربی پاریس، شهرکی سی هزار نفری به نام «شاتو» قرار دارد که من چهار سال، تا هشت نهم پیش، در آن زندگی می کردم و دویسرم همچنان در آن زندگی و تحصیل می کنند.

فاصله این شهرک با دهکده شما که کنجکای روزنامه نویسانه، آن را شهره آفاق ساخته، ده پانزده کیلومتر بیش نیست. شما که دغدغه نجات و بهروزی همه ایرانیان را دارید، آیا می دانستید که در پانزده کیلومتری دهکده مشهور شما، دونوجوان

ایرانی از ناامنی به خود می لرزند؟ آیا از دور، برق اشک را در چشم های این دو کودک دیدید؟ دلان نلرزدید؟

بچه ها را دوست دارید؟ آن ها را مثل نوه های پسری و دختری تان، حسن و علی، دوست دارید؟

حسن و علی، يك لحظه در این مدت که در فرانسه بودید، غم نان و اجاره داشتند؟ خدای را سپاس که نداشتند. میان شهرک «شاتو» و دهکده «نوفل لوشاتو»، چه فرقی بود؟ که بچه های من بایست در این يك ماهه چشم به فاصله شش هزار کیلومتری بدوزند تا ببینند کرمی پول برای شان می رسد و نوه های شما، خدای را سپاس، در حفاظ امن و امنیت بسر برند؟ مگر انقلاب، غم ها را یکسان تقسیم نمی کند؟

چرا اعتصاب بانک ها و وسایل ارتباطی که می گویند به عنوان بخشی از جنگ افزار انقلاب، به فرمان شما، صورت گرفت، چنان تنظیم نشد که غنچه ها و شکوفه های ما را سرما نزند؟

ایران شاید بیش از دویست هزار

دانش آموز و دانشجو در غرب داشته باشد. غربت غرب، بد دردیست، ناامنی مالی در غربت، به احتضار روح شبیه است. می دانید در این مدت چه بر سر این دویست هزار تن آمده؟ من تنها به فکر بچه های خودم نیستم. همه این دویست هزار تن را بچه های خود می دانم...

روزی که شما آمدید، توده های سخت به شوق و هیجان آمدند و شب، راضی از بازگشت شما، سر راحت بر بالین نهادند اما آن شب کسی دانست، شما دانستید ماندن من شنیدید که زنی تا سپیده نخت زنی تا سپیده گریست؟ او غمین دختران نوجوانش بود که در اروپا تحصیل می کنند. دخترانش، آنشب مضطرب و سر آسیده، به او گفته بودند: «تلویزیون این جا السامه گفت با ورود آیت الله خمینی، از فردا، جنگ خونینی در تهران شروع می شود. ما می ترسیم، مادر. ما نگران شماها هستیم، مادر. شما چه کار خواهید کرد؟» دیشب، تلفن حق حق گریه را سر داده بودند و مادر، تا صبح، بی گریه آن ها را گرفته بود. گریه های يك مادر، عرش را به لرزه می آورد. آن شب، صدای لرزش عرش را شنیدید؟ شنیدید صدای حق حق شبانه زنی را که در گفتار و نوشتارش، شور ملت و میهن، بیش از همه این هیجانیست که برخی از ما فریادگران داریم؟ و او زنیست خوددار از مظاهر متانت، نه از زمره زنان پوست نازک و همیشه مویه گر و آماده گریه زاری، زنی که می داند انقلاب چه مفهومی دارد و در عصر خاموشی ما، خاموشی نداشت. چرا این سرنوشت برای بچه های معصوم؟ کسی نکوید می خواستند به خارج نروند. این هجوم به خارج، خود، یکی از بیماری های دوران خود کامگی بود بچه ها

کاهی ندارند وانگهی، بسیاری از پیرامونیان ایت‌الله خود دست پرورده‌مدارس و مکاتب غربند. مگر آقای بنی‌صدر، «رایزن اقتصادی امام خمینی» که خبرگزاری فرانسه، از او به‌عنوان «پرفسور» یاد کرده، خود در این سال‌های دوری، در محضر استاد «برگ» و غربی‌های دیگر، دانش غربی نیندوخته؟ مگر نه آنکه او، در قالب‌های غربی، افکارپارسای بزرگ، همین‌جا بگویم که من شما را در برابر این پیرامونیان هشدار می‌دهم. گرچه شخص شما، پیوسته با اعلام این که آن‌ها سخنگویان شما نیستند، نهایت مراقبت و هشجاری را نشان داده‌اید، اما این مانع از آن نیست که آن‌ها سحر نام شما را تخته پرش خود نسازند. از سخنان آن‌ها، بوی تند سخت‌گیری و بیداد می‌آید، نکند خدای ناکرده بخواهند زیر سایه شما که به‌اعتبار پاکبازی‌تان، توده‌هایی را مفتون کرده‌اید، به‌صورت یک باند، عطش‌قدرت-شان را که سال‌ها خشنود نشده مانده، اطفاء کنند؟ نکند حسن نیت شما را که از پارسیایی و ایمان سرچشمه دارد، به‌بیل قدرت تبدیل کنند؟ از زیرکی تشنگان قدرت که آرمان را پوشش خویش می‌سازند، بترسید. نکند با هرچه مصالحه ناپذیرتر جلوه‌دادن شما، بخواهند کیک قدرت را یکجا خود تناول کنند. آخر، مسالمت موجه انقلابی‌شماممکن است سهم آن‌ها را کم کند. آن‌ها با تند روی‌های‌شان، نفاق می‌افکنند... این از وطن دورماندگان، گمان نمی‌کنم وطن و ساخت‌ها و صف‌بندی‌های درونی وطن را به‌درستی بشناسند. من از پیرامونیان شما، جز آقای بنی‌صدر، کسی را نمی‌شناسم. و آنچه می‌گویم بنابر شواهد و قراین تاریخی انقلاب هاست که به‌هوش بودن را ایجاب می‌کند.

به‌انقلابیون واقعی که در میان توده‌ها به‌سر می‌برند، تکیه کنید. تکیه کنید به‌آنها که رنج برده‌اند، ستم اختناق دیده‌اند، نه به‌آن‌ها که شهوت قدرت و سائقه نفع، چند روزه، یک‌پا انقلابی‌شان کرده‌است، نه به آن‌ها که گران فروخته‌اند و زران‌دوخته‌اند و فردا بابت یاری‌های مالی که امروز می‌دهند، صدگونه توقع از شما خواهند کرد. نمی‌دانم سیاست را چه اندازه می‌شناسید. نمی‌دانم بیچش‌های مخوف گرداب سیاست رامی-شناسید یانه: غرقاب مخوفیست. شما به‌عنوان روحانی رزمنده، در میدان سیاست، سینه گشوده‌اید. اگر خدای‌نکرده، سیاست، زیرکی‌های سیاست، امر شما را شکست

دهد، تنها شما تلغزیده‌اید، بلکه به‌قول یک استاد دانشگاه، روحانیت، این سنگرمعنویت، نیز لغزیده است. خدا نیاورد آن روز را که دین این مردم، بلعیده کام سیاست شود، اعتماد مردم و نسل‌های آینده به‌سنگر دین، دچار اختلال شود.

روزی که زیر نفوذ روحانی شما، به چشم دیدیم که آن خودکامه رفت، من به خود گفتم وقت است که روحانی بزرگ، از این‌پس، سنگر را به‌سیاست‌مردان سپارد، مبادا نام و ساحره کلام او در چنبر هزارلای سیاست و تندبادهای سیاسی که قلمرو سیاست‌مردان است، خدشه‌دار شود. شما این کار را نکردید. لابد مصلحت چنین دیدید، اما من به‌عنوان یک قلمزن کمترین، می‌گویم هنوز دیر نشده: نفوذ توانای خود را درگیر مبارزه‌هایی که سطح معنوی فرارفته ندارد، نسازید. نفوذ گرامی‌تان را برای روزهای مبادا، برای روزهای سخت، نگه دارید. نفوذ خود را که به‌اعتبار مبارزه بزرگ‌تان می‌تواند از فراز، بر بسیاری از گروه‌ها جاری شود و در برابر آن‌ها مسیر گشاید، نجات دهید، از این گرداب نجات دهید.

نگذارید حرمت‌عالی شما در کشاکش-های بی‌حرمت کننده، در بگومگوهای سبک کننده، سوده شود. شما کار خودتان را کرده‌اید، بگذارید از این پس، کار به اعتدال پیش رود عصبیت دوره جنگ، اکنون به کار نمی‌آید. نگذارید هول جنگ خانگی و هراس حمام‌خون، مردم را بگیرد. یادآوری می‌کنم که برانگیزانندگان توده‌ها همیشه در کار اداره روزمره اموری که سطح فرو افتاده دارد، در مانده‌اند. امروزه هرکس از اکثریت خاموش خود سخن می‌گوید، اما باور کنید که اکثریت خاموش واقعی، هوادار هواداران شما نیست. بسا که شما را بستاید، اما چارچوبه حکومتی پیشنهادی شما، طرح نامفهوم جمهوری شما، سازگار با همه طبایع نیست. فرمان به‌نافرمانی دادن‌ها، اعتصاب‌های گسترده کنونی و سازش‌ناپذیری‌های شما، سرانجام، این توده‌های راه‌پیمای خسته می-کند. همیشه نمی‌توانید انبوه جمعیت به خیابان‌ها آورید، اما آن‌ها از شما معجزه می-خواهند و چون نبینند برمی‌گردند. بدون شک، آقای بنی‌صدر که جامعه‌شناسی می‌دانند از روانشناسی توده‌ها، از خلق‌و‌خواهای گردنده، با شما سخن گفته‌اند. نیز بی‌گمان به‌شما گفته‌اند که انقلاب، چنان در گشوده‌یی‌ست

که همه فرصت‌شناسان از آن می‌گذرند: مانند آن روزنامه‌نگاری که دیروز، بنابر ضرورت سبک سلیس و زیور دانانی‌اش را در خدمت رساندن پیغام روز رژیم می‌گذاشت و امروز، بنابر همان ضرورت، ضرورت نام و نان، یکپا انقلابی شده‌است. دیروز، ستایش خوان هویدا و ثناگوی دستگه بود و چه بسا در ذم شما به‌دستور دستگه، مقاله و سرمقاله و یادداشت می‌نوشت و امروز پیش‌تاز انقلاب آیندگان شده‌است.

و باز بی‌گمان، آقای بنی‌صدر، به‌شما گفته‌اند که روزنامه‌نگار نامستول می‌تواند از انسانی عادی یا انسانی بارز، یک بت، یک معبود، بسازد. می‌دانم این خداسازی‌ها را باور ندارید. می‌دانم که از مدح و ثناء، از آگهی‌های تبریک و تهنیت که این روزها از نوباب شده‌است، از گلباران شدن زادگاه‌تان که یادآور گلباران الاشت است، بیزارید. می‌دانم که هدف شما، پدید آوردن مطبوعاتی ارشادی‌ست، نه چنان مطبوعاتی که با هرچه بیشتر پرداختن به‌شما، با به‌عرش رساندن شما، راه نفس بردیگران ببندد. روزنامه‌های شنبه را نگاه کنید. یکی از همکاران نامستول درباره تعدادیشواز کنندگان شما نوشته است: «... ده میلیون انسان، این ایقونوس عظیم توفنده و پرخروش را پدید آورده بودند».

می‌بینید چگونه غلو می‌کنند؟ سنگ لغزش زیر پای شما می‌گذارند. شما این غلو پردازی‌ها را هرگز جایگزین واقعیت نمی‌سازید، خاصه اکنون که از نزدیک، همه واقعیت‌ها را لمس می‌کنید. در برابر این هذیان‌ها، این بزرگ‌نمایی‌ها و عبارت‌سازی-های نامستول، به‌هوش هستید، و روانشناسی توده‌ها را هم می‌شناسید و نمی‌گذارید که این روانشناسی که بسا کسان را تنها گذارده، کار دست شما دهد. دیدید شعرهایی را که به‌مناسبت ورود شما چاپ کردند؟ این شعرهای بت‌پرستانه را شما و هواداران با ارزش‌شما، نمی‌پسندند. این‌ها شعرهای تغزلی بی‌مایه‌ست، تشبیب است، نه حماسه. تازه، حماسه برای ملت است، نه برای فرد. برخی از همکاران، متأسفانه تند می‌روند. به‌جوری از این دنده به‌آن دنده می‌غلطند، حد معقول و مرز مطلوب نمی‌شناسند. چه می‌شود کرد؟ وجاهت ملی، دستور روز است. آن‌ها زیرانگیزه آنی، شما را به‌عرش می‌رسانند و این پرستش است، و پرستش، خاص خدای بزرگ است. این نقض غرض است. می‌دانم آزاده‌یی که در

بقیه در صفحه ۴۳

روزی که وحشت موج می‌زد

چهارشنبه یازده بهمن‌ماه، میدان فردوسی امروز حالت دیگری دارد. مردم خشمگین و سراسیمه‌اند. نیروهای نظامی با مسلسل و تفنگ و خودروهای بزرگ و کوچک میدان را اشغال کرده‌اند. ماموران امروز جدی‌تر به نظر می‌رسند. برخلاف روزهای پیش کمتر با مردم حرف می‌زنند. قرار است فردا آیت‌اله خمینی با یک هواپیمای فرانسوی وارد خاک وطن شود. نیروهای نظامی برای اثبات حضور خویش مانور می‌دهند. مبادا که مردم یادشان برود. اگر چه آنها هرروز با تفنگ‌ها و گلوله‌ها حضور خود را به مردم یادآوری می‌کنند. تاکسی‌ها در یک سوی میدان، ابتدای خیابان فردوسی، در ردیف‌های منظم چیده شده‌اند. بر شیشه جلو تاکسی‌ها تصویری از آیت‌اله خمینی آویخته است. راننده‌ها شعر می‌دهند. به دولت بختیار و رژیم بد می‌گویند.

راننده‌ای فریاد می‌زند: به کسانی که در تظاهرات هواداری از قانون اساسی شرکت کرده‌اند، یک ناهار و صد تومان رشوه داده‌اند. تاکسی‌ها قرار است برای نمایش همبستگی با آیت‌اله خمینی خیابانها را دور بزنند. فاصله تاکسی‌ها و خودروهای نظامی چندان نیست.

بعضی از سربازها خجالت می‌کشند به مردم نگاه کنند. بعضی دیگر محکم به تفنگ‌هایشان چسبیده‌اند. تفنگ‌هایشان ژ-۳ است. این تفنگ‌ها عجب هیولائی هستند بیش از سه هزار متر برد دارند. یازده نفر را اگر پشت سرهم و چسبیده به یکدیگر به ایستند، درو می‌کنند. در یکسال گذشته چند هزار نفر با این تفنگ‌ها کشته شده‌اند؟ □ پای مجسمه فردوسی پرازاعلامیه است. در یکدست فردوسی شاهنامه و در دست دیگرش تصویر آیت‌اله خمینی است.

پیکر فردوسی را با شعارهای درود بر... و مرگ بر... رنگی کرده‌اند. کمتر جای سالمی در مجسمه به چشم می‌خورد. خجالت می‌کشم به چشم‌های فردوسی نگاه کنم. او ایرانی و زبان فزسی را با شاهنامه‌اش زنده کرد.

سی سال رنج کشید و شاهنامه را نوشت، اما از شاهان نیکی ندید و امروز ما به او بد می‌کنیم. اما این روزها کسی به این چیزها فکر نمی‌کند. همه‌جا و همه چیز محل انعکاس خواستهای سیاسی مردم شده است. امروز هیچکس به این نمی‌اندیشد که این مجسمه با مجسمه‌های دیگر تفاوت دارد. هیچکس فکر نمی‌کند که فردوسی را نباید خط‌خطی کرد. اما فردا که مردم پیروز شدند فردوسی را ارج خواهند نهاد. فردا نیز مجسمه‌های او زینت بخش میدانها خواهد بود.

□ این مردم عجب با شهامت شده‌اند. خونهای شهدای یکسال گذشته و شهیدان سالهای پیش و جمع‌دل‌های پراکنده مردم که امروز یکصدا یک واژه را فریاد می‌زنند، مردم را با شهامت کرده است. از هیچ کس نمی‌ترسند. چنان در کنار سربازها می‌ایستند و بحث می‌کنند و شعار می‌دهند که انگار آنچه در دست سربازان است تفنگ نیست، اسباب‌بازی است که هرچند وقت به‌چند وقت صدائی می‌کند و چند نفر را می‌اندازد. مردم دیگر از تفنگ و از سرباز نمی‌ترسند. اما چهره سربازان مردد است. هنوز نمی‌دانند که باید هم‌خود را به مردم اینثار کنند. هنوز نمی‌دانند که متعلق به مردم و برای مردمند. نمی‌دانند که تفنگ‌هایشان مال مردم است. هنوز نمی‌دانند که جای گلوله‌های تفنگ‌شان قلب ناپاک دشمنان مردم است، نه قلبهای پاک

مردم. و دریغا که هنوز هم باید کشته بدهیم. هنوز باید خونها برسنگفرش‌خیابانها بریزد دریغ.

□ نزدیک تئاتر شهر خودروهای نظامی پشت سرهم ایستاده‌اند. مقررات راهنمایی و رانندگی در مورد این‌ها رعایت نمی‌شود. روی ماشینها به سوی غرب است، اما همه در سمت چپ خیابان ایستاده‌اند. اینها که خود قانون‌شکنند، چگونه از قانون پاسداری می‌کنند. سربازان حاضر به یراق در دوسوی خودروها ایستاده‌اند. شلووار کلاه‌سبزی‌های امریکا را پوشیده‌اند. مردم وحشت‌زده‌اند. فقط کافیس ماشه‌ای فشار داده شود تا چند نفر به خاک بیفتند. به همین سادگی، کاری که تاکنون بارها تکرار

شده است. در میان سربازان و در فاصله دو خودرو نظامی استوار معروف ارتش را می‌بینم. او را از زمان خدمت سربازی در پادگان فرح‌آباد می‌شناسم. تنها استواری است که اجازه بستن شمشیر را دارد. در پادگان کیبائی داشت. درحالیکه در دستش یک باتون الکتریکی تاب می‌خورد به سربازان امر و نهی می‌کند. در پادگان هیچکس جرأت نداشت به او حرف بزند. همه چیزش پادگان بود. زن و بچه نداشت. خانه‌اش هم در سربازخانه بود. همیشه سرش را تیغ می‌زد. معروف بود که هرشب چند سرباز مأموریت دارند بدنش را با ادکلن ماساژ بدهند. دلم برای سربازان می‌سوزد. به یاد سرباز سیوقای برشت می‌افتم.

□ چهار راه پهلوی شلوغ‌تر است. مردم وحشت‌زده‌ترند. احساس می‌کنم که هرکسی می‌خواهد جائی و سوراخی پیدا کند، اما همه‌جا خیابان است، همه‌جا نظامیان هستند. نوار فروش صدای نوارش را بلندتر



کرده است. صدا شبیه صدای يك واعظ است. از جنایات دوران پهلوی حرف می‌زند. مردم تند تند روزنامه می‌خرند، همه سراسیمه‌اند. جوانی دست‌های خون‌آلودش را نشان می‌دهد. فریاد می‌زند. جلو دانشگاه، جلو دانشگاه باز هم کشتند. دانشگاه و خیابانهای اطرافش این روزها قتلگاه مردم شده است. جمعه، یکشنبه و امروز برای سومین بار در يك هفته در اطراف دانشگاه مردم را به گلوله بسته‌اند. اما مردم کم نمی‌شوند. از زمین می‌جوشند. باز هم جای سوزن انداختن نیست. يك نظامی با صدائی که هم تحکم در آن هست هم زاری برای خودرو نظامی راه باز می‌کند. جوانی که تصویر آیت‌الله خمینی را روی دست بلند کرده است از روبرو می‌آید گروهان فریاد می‌زند: بیار پائین جوان محل نمی‌گذارد. گروهان دوباره فریاد می‌زند بیار پائین. تفنگش را بطرفش قراول می‌رود. دلم فرو می‌ریزد. جوان خونسرد عکس را پائین می‌آورد. اما جمع نمی‌کند. می‌ترسم، اما خوشم می‌آید. مردم گلوله را به بازی گرفته‌اند. سربازها هم این را فهمیده‌اند. فهمیده‌اند که مردم دیگر به این سادگیها از میدان در نمی‌روند.

پیرمردی مقوائی را در دست گرفته است. روی آن نوشته شده:

امام فردا می‌آید، پنج صبح فرودگاه. همه در انتظار فردا هستند. پیرمرد مقوا را روبروی سربازان می‌گیرد و به آنها نشان می‌دهد. در نگاه بعضی از سربازان حسرت مژج می‌زند. انگار دلشان می‌خواهد آزاد بودند و مثل بقیه مردم صبح زود به استقبال آیت‌الله خمینی می‌رفتند.

□ جلو پمپ بنزین وصال‌عده‌ای جای گلوله‌هایی را که به سقف پمپ خورده است

به یکدیگر نشان می‌دهند. پمپ بنزین سوخته است. همه جایش سوخته است.

مردی که از کنارم می‌گذرد به صدای نسبتاً بلند می‌گوید:

عجب مردمانند اینها. گلوله‌هایی را که به قلب مردم خورده است نمی‌بینند، آنوقت برای اثبات تیراندازی‌ها و کشتار مردم، گلوله‌هایی را که به سقف پمپ بنزین اصابت کرده به یکدیگر نشان می‌دهند. راست می‌گوید. تعداد گلوله‌هایی که در این سالهای سیاه در قلب مردم نشسته است حساب‌شدنی نیست. قلب مردم چه پر خون و بزرگ است. این خونهای ریخته بر سنگفرش، خیابانها قلب مردم را بزرگتر کرده است.

جوانی که دو روز پیش تظاهرات چند هزار نفری کارگران و دانشجویان راهبری می‌کرد، کنار خیابان نشسته است، کتاب می‌فروشد. چه قامت رشیدی هم دارد. سه روز پیش در دانشگاه صنعتی کتاب می‌فروخت و پریروز در خیابان قزوین با چند تن از دوستانش، در کمتر از پانزده دقیقه يك تظاهرات چند هزار نفری برپا کرد. با وقار و سنگین است. اصلا نمی‌خندد. نوعی حالت امید و اطمینان در چهره‌اش احساس می‌شود. لذت می‌برم و امیدوار می‌شوم وقتی چنین انسانهای پر تلاشی را می‌بینم.

□ نزدیک دانشگاه جمعیت انبوه‌تر است. نوعی حالت وحشت و انزجار در همه دیده می‌شود. چند قدم به چند قدم عده‌ای دور هم جمع شده‌اند و صحبت می‌کنند. چند دقیقه پیش جلو دانشگاه چند نفر را کشته‌اند و زخمی کرده‌اند. کنار یکی از این دسته‌ها می‌ایستم. دو جوان باهم بحث می‌کنند. یکی

می‌گوید انقلاب ابزار می‌خواهد، سازمان و تشکیلات می‌خواهد. اینطور که پیش می‌رویم بیش از آنچه که باید، تلفات می‌دهیم، تا مجبور نشویم جنبش ما به پیروزی کامل نمی‌رسد. اما جوان دیگر اعتقادی به تشکیلات و سازمان ندارد. می‌گوید جنبش هم اکنون کاملاً موفق است و بهمین ترتیب تا پایان کار پیش خواهد رفت. بحث این دو به جایی نمی‌رسد. از هم جدا می‌شوند. اما من فکر می‌کنم چگونه ممکن است به سازماندهی نیروهای مبارز اعتقاد نداشت در حالیکه تمام انقلابهای موفق جهان تنها در سایه سازماندهی و فعالیت‌های سازمان یافته سیاسی، نظامی و تلاش پیگیر توده‌های مردم به پیروزی رسیده‌اند. درون دانشگاه مانند همیشه غلغله است. هیچ چیز يك لحظه آرام ندارد. جلو درجنوبی دانشگاه، چند جوان از مردم می‌خواهند یا از محل دور شوند یا به داخل دانشگاه بروند. از هجوم مجدد ماموران وحشت دارند. تظاهرات گروههای مختلف مردم در دانشگاه از خیابان شاهرضا به خوبی دیده می‌شود. پلاکارد و تصویر رهبران و مبارزان شهید سراسر خیابانهای دانشگاه را پوشانده‌اند. در میدان مجسمه همه چیز بهم ریخته است. ابتدای خیابان شاهرضا با میله‌های آهنی و لاستیک بسته شده است. دودلاستیک قسمت غربی میدان را پر کرده است. کتابفروشی‌ها بسته است. جوانی مقوائی را در دست گرفته و به مردم نشان می‌دهد. روی مقوا نوشته شده، بیمارستان هزار تختخوابی فعلاً به دارو، خون و... احتیاجی ندارد. ■

بهشت زهرا، هاید پارک تهران

آزاده مهندسی

بهشت زهرا، در این اواخر، دردوره می‌کند. جنبش انقلابی مردم ایران، رنگ دیگر به خود گرفته است. رنگی که رنگ گورستان نیست. جایی است که تجمع زنده‌ها، گرد غمی را که از خاک مردگان برمی‌خیزد، از یاد می‌برد. یک دژ است. یک سنگر برای فریاد آزادی‌خواهی، بدور و در امان از دسترس ارتش و پلیس و آنها که لوله توپ و تفنگشان غریب آزادی را در دل خفته در این اواخر در بهشت زهرا گذشته است.

بهشت زهرا، اکنون یک هایدپارک شده است. هایدپارک تهران! مردمان هر روز بسوی آن می‌شتابند و در محوطه وسیع آن، مخالفت‌های خود را بادستگاه مستبد، آشکار می‌کنند. شعار می‌دهند، نطق می‌کنند و... آنچه در پی می‌آید نگاهی به بهشت زهرا است، نگاهی به گوشه‌ای از مجموعه آنچه در این اواخر در بهشت زهرا گذشته است.



«بهشت زهرا» بوی مرگ می‌دهد. باید چنین باشد. گورستان است و نمی‌توان توقع رایحه زندگی از آن داشت. اما طی روزها و هفته‌های گذشته به‌ظاهر وضع آن دگرگون شده بود. زنده‌ها - به‌شمار چند هزار - حالتی دیگر به آن داده بودند. در واقع شاید بتوان بهشت زهرا را با وضع جدیدش پدیده کم‌نظیری دانست: این گورستان وسیع محل اجتماع زندگان برای ابراز عقیده، سخنرانی و دادن شعار شده است. مطمئن نیستم تا روزی که این گزارش چاپ شود، بهشت زهرا هنوز همانی باشد که طی این مدت کوتاه گذشته بود. اما در هر حال، چهره‌ی چنین روزهای بهشت زهرا نه فراموش‌شدنی است و نه به‌احتمالی، لااقل تا وقوع انقلاب و جنبشی دیگر، تکرار شدنی.

صبح زود، بهشت زهرا خلوت از زنده‌هاست. به‌مرده‌شوی‌خانه زنا می‌روم. تن‌های عاری از جان چند زن و کودک - هنوز با لباس شسته نشده - آنجاست پیر مرد مسئول شستشو زمزمه می‌کند: «اینجا شهید نداریم. اما توی مرده شورخانه مردانه چندتایی هستند. امروز شش تا آوردند. یکی هم از دیروز مانده. همه را باهم نمی‌آورند. دوتا را خاک کردیم. دنبالش به مرده‌شوی‌خانه‌ی مردانه می‌روم. سه تن بی‌جان - اینها نیز بالباس و شسته نشده - یکی با گلوله‌ای در سینه، دیگری در گردن و سومی در سر را نشانم می‌دهد. از دیدن بقیه صرف‌نظر می‌کنم. ساعتی بعد همین تن‌های بی‌جان، جوش و خروش جماعت‌زنده و اجتماع کرده در محوطه جلوی مرده‌شوی‌خانه‌ها را به‌اوج می‌رسانند.

وقتی تن بی‌جان یکی از این شهدا را از مرده‌شوی‌خانه بیرون می‌آورند تا پیش از شستش، آن‌را روی دست، دوربچرخانند، جمعیت زنده به‌فریاد می‌آید که: «این است سند خیانت بختیار»، «دربیران ما را مسلح کنید»، «می‌کشیم آن که کشت جوان ما...» در این روزهای بهشت‌زهرا فریاد و شعار به همان اندازه بود که ابراز عقیده و سخنرانی و البته در این فریادها و شعارها برانگیختگی احساسات را پیش از هرچیز درمی‌یافتی. مشت‌های گره‌کرده و چهره‌های برافروخته به‌هنگام دادن شعار، صحنه‌ی آشنای بسیاری از تظاهرات تهران و سایر شهرهای ایران

است اما نه در یک گورستان و در حضور مردگان، از دست‌رفتگان، شهدا. این خصیصه منحصر به تظاهرات و اجتماعات بهشت‌زهراست و قاعدتاً باید محترم شمرده شود. تا جایی که می‌دانم احترام به‌مرده صرف‌نظر از آنچه در زمان زندگی‌اش بوده و انجام داده واجب است. تن بی‌جان شهید دیگری را شسته و در کفن پیچیده از مرده‌شوی‌خانه بیرون می‌آورند. فریاد زنده‌ها باز اوج می‌گیرد و دقایقی ادامه می‌یابد. سپس جمعیت دعوت به سکوت می‌شوند تا معمی - که متأسفانه نتوانستم در پیام در طبقه‌بندی روحانیت چه درجه‌ای را داراست - برایشان سخنرانی کند. این روحانی، ایستاده بالای سر آن تن بی‌جان، سخن خود را به احمد کسروی می‌کشانند و در مقر مردگان از کسروی چنین یاد می‌کند:

«کسروی، آن ولدالزنا، آن بی‌بدر، که شیعه‌گری را نوشت...»

از آنچه می‌شنوم حیرت می‌کنم؛ فحاشی به یک مرده در حضور مرده‌ای دیگر و مردگانی دیگر. بوی تعصبی شدید بینی را می‌آزرد. اما گویا زنده‌ها متوجه‌ی آن نیستند: از شنیدن صحبت‌های این روحانی، زن‌ها در حال گریه‌اند و مرده‌ها سر به‌زیر انداخته‌اند. در حین سخنرانی چند بدوبیراه نیز نثار قوم یهود می‌شود. به آن تن بی‌جان نگاه می‌کنم. نگرانی به‌جانم نیش می‌زند. آیا خونش را داده تا زنده‌ها از آن گل تعصب برویاند؟

از حدود ساعت ده، ده‌ونیم به‌بعد بهشت زهرا روبه شلوغی می‌گذارد. جمعیت انبوه و انبوه‌تر می‌شود. در چنین روزهایی که بهشت زهرا با وضع جدیدش پدیده‌ای محسوب می‌شود، می‌توان در آن نشانه‌ها و پدیده‌های تازه‌ای جست. تازه برای بهشت زهرا، برای یک گورستان: عکاس‌های غیر حرفه‌ای که علاقه‌شان به عکسبرداری از تن‌های بی‌جان تیر خورده بسیار بیشتر از عکسبرداری از زنده‌هاست. گویا در زنده‌ها هیچ چیز جلب‌شان نمی‌کند. پسران ده تا پانزده ساله را به تعداد زیاد می‌توان دید که اینجا و آنجا بساط خود را گسترده‌اند، کیک می‌فروشند، نوارهای سخنرانی‌های مذهبی می‌فروشند و کتاب گویا در کار نوار فروش‌ها اشکال‌هایی هست. مردی غرولندکنان به یکی از این نوار فروش‌ها

که پسر بچه‌ی ده‌پانزده ساله‌ای بود می‌گفت: «پریروز یک نوار ازت خریدم عوض سخنرانی هم‌اش شمار بود. سر مردم کلاه می‌گذاری؟» پسرک جوابش را نداد. مشتری زیاد بود و سرش شلوغ کاسبی این دست - فروش‌های بهشت‌زهرا کم رونق نیست.

به‌طرف قطعه هفده راه می‌افتم. این نامی‌ست که به آن قطعه از بهشت زهرا داده شده که در آن صدها شهید روز هفده شهریور گذشته به‌خاک سپرده شده‌اند. تعدادی بلندگو و یک تریبون در این قسمت دیده می‌شود. تک و توك زنده‌ای دیده می‌شود. این شهدا فراموش نشده‌اند، اما در حال حاضر کارهای مهم‌تری هست. جمعیت مجدداً در محوطه‌ی جلوی مرده‌شوی‌خانه‌ها اجتماع کرده است. تن‌های بی‌جان چند شهید با نقش‌کش از راه می‌رسد. فریاد شعار دادن زنده‌ها به آسمان می‌رود: «برادر مجاهد شهادت مبارک»، «درود به شهید راه اسلام» و باز «دربیران ما را مسلح کنید» در چهره‌ها، بیشتر از تائر، خشم دیده می‌شود. آنچه در بین این صورت‌های زنده قدری ازیت کننده است، قیافه‌های تک‌توك متظاهری‌ست که معلوم نیست واقعا به‌چه دلیل به جمعیت پیوسته‌اند. برای مثال دختر جوانی با عینک آفتابی بزرگ، چادر و مقننه به‌سر، دستکش سیاه به‌دست که با گستاخی در صحبتی که بایک دیگر داشتیم می‌گفت که صیغه‌شدن خیلی هم خوب است چون در این صورت دخترها از گرفتاری خلاص می‌شوند! برداشتش تأسف‌آور بود. گویا مفهوم و مقصود این جنبش برایش تنهاحل این مشکل بوده است.

چند نقش‌کش دیگر حامل تن‌های بی‌جان شهیدان از راه می‌رسد. صحنه‌های پیشین تکرار می‌شود: غریو جمعیت، مشت‌های گره‌کرده، گریه‌ی زنان. قصد رفتن می‌کنم. هوا سرد است. به‌قول اخوان ثالث:

هوا بس ناجوانمردانه سردست... آی..

دمت گرم و سرت خوش باد!

...لام را تو پاسخ گوی، در بگشای

نفت و گاز، در دستهای امام

از: مجله تایم

هواداران خمینی بر همه جنبه‌های تجارت تسلط دارند

وجود دارد.

قدرت پیشوای روحانی، چند روز پیش، به نحو نمایان نشان داده شد و آن زمانی



بود که «مهدی بازرگان» ۶۱ ساله، یکی از سخنگویان او، به خوزستان سفر کرد تا دستور «خمینی» را برای بازگشت کارگران به کار، گزارش بدهد. از «بازرگان»، به سبک پادشاهان استقبال شد.

تا چند هفته، این شایعات در تهران جریان داشت که هواداران کمونیست‌ها، میدان‌های نفتی را گرفته‌اند. این تکرارها درک‌کردنی، اما کاذب بود. حزب توده‌ی ایران، که یک جنبش غیرقانونی از مخالفان است، در خوزستان ناتوان است. یک مبارز هواداران «خمینی» گفت: «اگر ۵۰۰۰ کمونیست در این‌جا وجود داشته باشد، زیاد است. اما آنها نیرویی محسوب نمی‌شوند.»

یک کارگر نفتی ایرانی می‌گوید: «خارجی‌هایی که این‌جا بودند، برای کارهایی که هر یک از ما می‌توانستیم انجام

به‌دستور «آیت‌الله روح‌الله خمینی»، ۳۷۵۰۰ کارگر و تکنسین نفتی مبارز ایرانی، تولید نفت کشور را واقعا قطع کردند و جریان نفت را از ۶ میلیون بشکه در روز، به ۷۵۰۰۰ بشکه کاهش دادند. چند روز پیش، «آیت‌الله خمینی»، چنان که گویی می‌خواهد تسلط مطلق خود را نشان دهد، به کارگران دستور داد، برای ارضای نیازهای خانگی ایران که ۹۰۰ هزار بشکه در روز است، اجازه‌ی تولید نفت خام کافی از میدان‌ها بدهند، اما از تولید بیشتر، خودداری شود. وقتی کارگران مبارز به کارهای خود بازگشتند، «دین برلیس»، خبرنگار «تایم»، از میدان‌های نفتی در ایالت جنوبی خوزستان، بازدید کرد. گزارش او، این است:

امروز در خوزستان، ایمان قدیم و ثروت جدید، درهم آمیخته است و به یک نیروی سیاسی مقاومت ناپذیر تبدیل شده است. این، آنچه را که از نفوذ محمدرضا شاه پهلوی باقی مانده است، خنثی کرده است و ثروت نفت و گاز طبیعی را در دست‌های یک مرد، «آیت‌الله خمینی»، قرار داده است. یک رهبر اعتصاب می‌گوید: «حالا ما یک قدرت هستیم. ما با پیام خمینی در قلب‌های خود، برای این قدرت جنگیدیم. ما قرآن و اسلام را در میدان‌های نفتی احیا خواهیم کرد. ما نفت خوزستان را از دست نخواهیم داد.» سی. امرایی، مدیر ناحیه‌ی شرکت ملی نفت ایران در اهواز، می‌گوید: «کارگران «خمینی»، بر همه جنبه‌های تجارت تسلط دارند. آینده، اکنون در دست‌های خمینی است. او کارفرماست.»

به‌دیگر سخن، میدان‌های فراوان نفتی کشور، اکنون اسلامی شده است. ۳۹ چاه نفت در منطقه‌ی خوزستان، پالایشگاه‌های امروزی در آبادان که بزرگ‌ترین پالایشگاه جهان است، انبارها، خطوط لوله و نواحی متعددی که در آن حفاری و اکتشاف سابقا ادامه داشت، همه، به هواداران «خمینی» تعلق دارند. پیشوای روحانی، رئیس میدان‌های نفتی شده است. عکس‌های او، در همه‌جا

بدهیم، حقوق‌های کلانی دریافت می‌کردند. مثلا، در محوطه‌ی اداری در اهواز که خارجی‌ها بر آن تسلط دارند، کارکنان، از تهویه‌ی هوا، استخرهای شنا و حمام‌های امروزی برخوردار بودند. آشپزخانه‌های آنها، امروزی بود، تا آنجا که روی میزهای آشپزخانه‌ها واحدهایی برای زباله وجود داشت. واحدهای مسکونی، از سایه‌ی درختان برخوردار می‌شد و دیوارهایی آنها را محافظت می‌کرد که روی این دیوارها قطعات سیم‌های خاردار وجود داشت.

مسکن برای دیگر کارگران نفتی، یک «وصله‌کاری»، رقت‌انگیز است، تقریبا چنان که گویی بر اساس کلبه‌های گلی و ابتدایی درودشت‌های ایران طرح شده است. مجراهای فاضلاب باز، منطقه را فرا می‌گیرند، حال آن که سگ‌ها راه خود را از میان پشته‌های زباله باز می‌کنند. تنها نشانه‌ی وسایل قرن بیستمی، یک گروه از آنتن‌های تلویزیون است که بر فراز بیشتر خانه‌ها قرار دارد. یکی از رهبران محلی اعتصاب که خود را فقط با نام «حسین» معرفی می‌کرد، می‌گوید: «آنها کوشش می‌کردند ما را با تلویزیون بخورند. پدرم، در حالی که اشک در چشم‌هایش حلقه می‌زد، عادتاً درباره‌ی این سرزمین صحبت می‌کرد. یک ونیم سال پیش که من برای اولین بار درباره‌ی «خمینی» شنیدم، دانستم که او با نسل من صحبت می‌کند. خمینی تنها تضمین‌کننده‌ی مردم ایران، منافع آنها و سرزمین آنهاست. حالا، ما قدرت داریم و می‌خواهیم از آن استفاده بکنیم.»

یکی از راه‌هایی که در آن، هواداران «خمینی» از این قدرت استفاده می‌کنند، این است که دستمزدهای خود را افزایش می‌دهند. به‌گفته‌ی یک رهبر اعتصاب، حقوق متوسط در میدان‌های نفتی در روزهای پیش از اعتصاب، ۷۱ دلار در ماه بود. اکنون کارگران ۲۲۵ درصد افزایش دستمزد تقاضا و دریافت کرده‌اند.

تظاهرات دانشگاه حالت رزمندگی گرفته است



دانشگاهها و مخصوصاً دانشگاه تهران، پس از بازگشایی مراکز آموزش عالی توسط مردم، به راستی به مدرسه‌های انقلاب بدل شده‌اند. دانشگاهها همواره، حتی در سالهای سیاه اختناق محل پرورش و رشد اندیشه‌های آزادیخواهانه و جایگاه مبارزان راستین خلق بوده‌اند، اما این روزها، بی تردید در تاریخ دانشگاهها و ابتدا دانشگاه تهران، روزهای دیگریست. از سپیده صبح تا پاسی از شب گذشته، میعادگاه کسانی است که آزادی را فریاد می‌کنند. میعادگاه کسانی است که می‌خواهند بیاموزند و در راه آزادی خود و توده‌های ستمدیده بکوشند. این روزها، علیرغم تعطیل ظاهری کلاسهای درس و آموزش، بهتر و بیش از هر زمان دیگر، رسالت خویش را به انجام می‌رسانند. تظاهرات، راه‌پیمایی‌ها، مجالس سخنرانی شخصیت‌های ملی، سیاسی و زندانیان از بند رسته، پخش اعلامیه‌های گوناگون، و برخوردها و بحث‌های ایدئولوژیک، نمایش فیلم و برپایی نمایشگاه از وقایع هرروزه دانشگاههاست.

دانشگاهها و مخصوصاً دانشگاه تهران، پس از گلوله‌باران مردم در روزهای ۶ و ۸ بهمن‌ماه در میدان مجسمه و اطراف دانشگاه، روزهای پرتلاطمی را گذراندند.

گروههای مختلف مردم، پس از این وقایع خونین، در دسته‌های چند نفری و چند هزار نفری وارد دانشگاه تهران می‌شدند و اعتراض و انزجار خود را همراه راه‌پیمایی و دادن شعار نسبت به رژیم و دولت بختیار اعلام می‌کردند.

آنچه در این راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات و شعارها نسبت به هفته‌های پیش بود. در اجتماعات هفته پیش مردم خشمگین‌تر بودند. آنها در حالیکه پاهای خود را بر زمین و بر سنگفرش خیابانها می‌کوفتند، از رهبران می‌خواستند که آنان را مسلح کنند. تظاهرکنندگان پیر و جوان فریاد می‌زدند تنها راه رهایی جنگ مسلحانه. از جمله گروه‌هایی که هفته گذشته در دانشگاه تهران تظاهرات گسترده‌ای برپا کردند،

های کثیری از مردم، به ناچار در محوطه دانشگاه اجتماع کردند.

چون از پیش اعلام شده بود که آیت‌الله خمینی در جلو در بزرگ دانشگاه سخنرانی خواهند کرد، صدها هزار نفر در این محل گرد آمده بودند تا به سخنرانی رهبر انقلاب گوش دهند. عده‌ای از درختان که سال داخل دانشگاه، بالا رفته بودند تا بهتر آیت‌الله را ببینند. سراسر محوطه دانشگاه و مخصوصاً جلو در بزرگ جنوبی دانشگاه باشعارها و پلاکاردهای گوناگون پوشیده شده بود. از جمله پلاکاردهای گوناگون بزرگی با امضای جبهه ملی به چشم می‌خورد که بر روی آن نوشته شده بود:

«دیو چو بیرون رود فرشته در آید».

کارگران و کارکنان صنایع نظامی بودند. بیش از ۵۰۰۰ تن از کارکنان و

کارگران صنایع نظامی در حالی که شعارهای ضد رژیم و ضد دولتی می‌دادند، وارد دانشگاه تهران شدند و با استقبال گرم گروه‌های دانشجویی مواجه شدند. آنان فریاد می‌زدند «وای بر من که اگر یک هموطن، کشته گردد از سلاح ساخت من».

در هفته گذشته کارگران کارخانه‌های مختلف تهران نیز در دسته‌های جداگانه تظاهراتی در دانشگاه تهران برپا کردند. پنجشنبه گذشته، روز ورود آیت‌الله خمینی پس از ۱۵ سال تبعید به خاک وطن، دانشگاه تهران چهره دیگری داشت. انبوهی از جمعیت در فاصله میدان مجسمه تا خیابان آناطول فرانس، به اندازهای بود که گروه-

یادداشتی منقلب در باب انقلاب

- انقلاب موفق، مثل اعتقاد به خداوند، امری است که در درون رخ می‌دهد...
- سوگ آوراست که به سبب نداشتن «نرمش و حوصله انقلابی»، به ادم ضد انقلاب افتیم...
- انقلاب، انقلاب نیست، مگر آنکه درک موقع و وقوف انسانی، یاران دست به گردنش باشند...

انقلاب، مانند يك صافی عمل می‌کند، به عبارت دیگر، حکم يك ماشین پالایش را دارد: سره را از ناسره تمیز می‌دهد، رده-بندی می‌کند، می‌زداید، مواد آلاشی را دفع می‌کند، می‌شوید، می‌برد...

اما این همه، کار يك انقلاب صدرصد واقعیست، و انقلاب صدرصد واقعی را باید در خواب دید. انقلاب اصیل، آنگونه که ما با خطها و نمودارها در ذهن ترسیم می‌کنیم، وجود ندارد و به وجود نمی‌آید. کافیست تاریخ بخوانید و روایهای باطل شده روایگران تاریخ را مدفون شده در لابلای سطور تاریخ ببینید تا به صحت این مدعا پی‌برید. «ناکجا آبادها»، مدینه-های فاصله، دور - شهرها، نیست - شهرها، آرمان - شهرها، هرگز رخصت تجلی نیافتند. بیایید دست برداریم از ساختن روایها، از افراشتن کاخها در تخیل، از پرداختن ناکجا آبادها. بیایید خانه‌های مان را بر سنگ بسازیم، برواقیت که سنگی‌تر از هر سنگ است و اگر سر می‌شکند، دست کم، پایگاهی محکم و نشکستنیست، آری، بر سنگ واقیعت که تالاب همه روایها و خیالها را از قعر تکان می‌دهد. آری، تالاب روای را - سنگباران کنیم، خانه بر سنگ بسازیم، خانه بر شن نسازیم. چرا تاریخ نمی-

خوانید؟ چرا نمی‌خواهید تاریخ حس تمیز واقع از روایا به شما بدهد؟ چرا شعور درک لطایف تاریخی را از تاریخ نگیریم؟ از تاریخ درس بگیریم.

من به همه آنها که این روزها در «کوچه‌های حادثه» فریاد می‌کشند، يك خوراک قوی از تاریخ تجویز می‌کنم. تاریخ می‌گوید با بانگ و فریاد البته می‌توان رژیم آورد و رژیم برد، و این راهم می‌گوید که رژیم‌هایی که تکیه گاه‌شان بانگ و فریاد است، دیری نمی‌گذرد که افسارشان به دست خود کامکان می‌افتد یا به دست رژیم پیشین: از یاد ببرید، انقلاب فرانسه، لویی شانزدهم را از تخت به زیر آورد و دوده بعد، لویی هیجدهم را بر همان تخت نشانند. گریه آور است، سوگ آور است که به سبب نداشتن «نرمش و حوصله انقلابی»، به دام همان دام گستر افتیم، به دام ضد انقلاب افتیم، دریغ است که لجاجت، فرصت از چنگ مان بر باید و «گاه‌ها» را «بی‌گاه» سازد... حواس‌تان جمع باشد: هیچ انقلابی جدی نیست، هیچ انقلابی، انسان را به ناکجا آبادش نزدیک نمی‌کند، هیچ انقلابی، انقلاب نیست، مگر آن که درک موقع و وقوف انسانی، یاران دست به گردنش باشند.

انقلاب، در معنای آرمان خواهانه

(ایده آلیستی) اش، جایگزین کردن ارزش- های فرتوت و نهادهای فرتوت، با ارزش- های تازه نفس و نهادهای تازه نفس است، اما برای به ثمر رساندن این هدف، به عوامل انسانی و مصالح مادی و معنوی چندی نیاز است و اینها را تنها باید از بطن جامعه‌یی که همه چیزش، همه ارکانش فرتوت و نیازمند تمویض است، انتخاب کرد.

این چنین، انقلاب، ناگزیر به توسل به وسایل فرتوت و فرسوده‌یی است که خود پیشاپیش، بی‌ارزشی آنها را اعلام کرده است. پس انقلاب در معنای آرمان خواهانه اش، ناممکن است. تنها انقلابی موفق می‌شود که لجاجت‌ها و سرسختی‌های خون‌فشان ایدئولوژیکی‌اش را تلطیف کند، به‌خود، بیدار باش دهد، قدری از مصلحت و مایه‌یی از بصیرت هم بر ماده ایدئولوژیکی- اش بیفزاید و از وسایل و مصالح موجود برای پیشبرد هدف‌هایش چشم برنگیرد و متوجه باشد که قوه محرکه خود او، در همان جامعه‌یی شکل و فوران گرفته که اینک با یک حکم کلی کوربینانه، همه چیز و همه کس آن را، مردود می‌شمارد. پس نهادهای این جامعه دستخوش انقلاب، مطلقاً مردود نیست و نمی‌تواند باشد.

انقلاب موفق، مثل اعتقاد به خداوند، امری است که در درون رخ می‌دهد. انقلاب را باید به‌دوم از خشونت بی‌فایده به تجربه‌یی درونی تبدیل کرد. فلج کردن آزادی دیگران، انقلاب نیست. «زنده‌باد»، «مردم‌باد» سردادن، انقلاب نیست. انقلاب واقعی، موجب آزادی‌ست و از درون سرچشمه دارد. انقلاب نیز مانند هر یک از فرایض مذهبی، می‌تواند برونی باشد، می‌تواند درونی باشد. بگذارید گریز بزنی و بگویم آن میلیون میلیون انسان مسلمان که در درازنای

چهارده قرن، نماز گزارده‌اند، آیا همه، وقت نماز، خدای را می‌ستوده‌اند؟ باور نکنید. در بسی از نمازها، ختم ابروی نفع و جهان خواری در یاد می‌آید. درصد بزرگی از نماز گزاران امروز، حتی معنای واژه‌هایی که طوطی‌وار بر زبان می‌رانند نمی‌دانند، چه رسد که این واژه‌ها، ترکیب خداوندی در درون آنها بیابد، چه رسد که این واژه‌ها در درون آنها به مجموعه گسست‌ناپذیری از آگاهی و وجدان تبدیل شود و طنین معنویت و گسست از زمین و زمان و پیوست به آسمان شود.

آن نماز، نماز خدایی‌ست که همه حضور قلب باشد، همه شور و همه نشاء باشد، سرودخواندن از خود بی‌خود باشد، تا آنجا که تن، همه سرود شود، همه شناخت حضرت حق شود. این زمان، حضرت حق، وجود دارد و پرستش کردنی‌ست، زمانی که همه آمادگی ما، همه جان ما، همه جان ماده ما، او را در خود حاضر دارد، بر او وقوف دارد، او را چون آتش خودسوز در خود حس می‌کند، از اوست و با اوست. این چنین است که خداهای ما همه باهم فرق دارند. این چنین است که هر کس خدایی دارد، جلال‌الدین مولوی، خدایی، حافظ، خدایی، ابوسعید ابوالخیر، خدایی، من و شما هم خدایی. میزان درک و تصور هر کس از خدا، به درجه شناخت و جذب او، به درجه جذب شناخت او، شناخت مجذوب او، بستگی دارد، و میزان اعتقاد هر کس به انقلاب، به درجه وقوف و آگاهی او. وقوف، همه از تحصیل و فراگیری و کتاب‌خوانی حاصل نمی‌شود، آگاهی، همه از جروبخت و مشاهده پدید نمی‌آید. تحصیل و فراگیری و مطالعه و جروبخت و مشاهده، وقتی به وقوف و آگاهی تبدیل می‌شوند که در ما ادغام شوند، درونی شوند، با ما و در ما شوند، در ما به خون، به وجدان، بدل شوند.

بسا دانش‌آموختگان که دل سرد و روح عقیم دارند و باری، از دانایی و مکاشفه و نگرش بویی نبرده‌اند، بسی انقلابی که جز عریده نمی‌داند، بسی آزادی‌خواه که آزادی را برای خود می‌خواهد، بسی زبان آزاد که زبان‌های دیگر را بسته می‌خواهد، بسی اجتهاد که جهد نمی‌داند، بسی علم که حلم نمی‌داند.

معرفت نیست در این معرفت‌آموختگان

ای خوشا دولت بیدار دل‌افروختگان

انقلابی که در بیرون از ما رخ می‌دهد، به ما ربط ندارد، انقلابی که تروخشک را باهم بسوزاند و زمینه به‌دست فرصت‌طلبان دهد، انقلابی که فرزندان خود را بخورد، انقلابی که از خود فرزاندگی و دغدغه نجات همه در بند ماندگان را نشان ندهد، انقلاب نیست، اغتشاش است. انقلابی که خدا برای خود می‌سازد و در برابر او به‌زانو می‌افتد و به‌غشی و ضعف دچار می‌آید، رخداد است، نه انقلاب.

انقلابی که می‌خواهد بر زایمان پیشرس تاریخ مامایی کند و میوه نرسیده آگاهی را به‌زور سرپنجه از شاخه جدا کند و در «نبود» کارد جراحی، با چنگال، با کارد آشپزخانه، با چنگ و پنچول، غده را به طرزی دلخراش از بدن جامعه بیرون بکشد، به‌خودش ظلم کرده است.

انقلاب، انقلاب یک طرز فکر و یک طبقه و یک رده و یک قشر نیست. انقلاب، همان تحول سریع است، یک دگرذیسی آگاه و مدبرانه همه‌سویه در همه سوهای جامعه، در اعماق جامعه، در دورترین دورسوی جامعه.

همه امید ما این است که انقلاب این سرزمین، به این فرازگاه رسد.

حسین مه‌ری

در میان جنبش فعلی ایران، جنبشی مردمی و خودانگیخته که دیگر مفسران بدبین خارجی نیز از حساباندن آن به‌قوت. های خارجی و انگیزه‌هایی دیگر انگیخته، دست برداشته‌اند، همواره با دو رویداد مقایسه می‌شود و در نتیجه مقایسه‌کسندگان را از نتیجه و پایان کار، می‌ترساند.

این دو حادثه عبارتند از:

- جنبش ملی دکتر محمد مصدق (پایان و سرکوبی: کودتای ۲۸ مرداد).

- کودتای ۱۹۷۷ افغانستان (منجر به روی کار آمدن دولت کمونیستی).

به اعتقاد من، جنبش فعلی ایران، گرچه شباهت‌هایی به این هردو رویداد دارد، در اساس با آنها مغایر است و سرشتی دیگر دارد و به پایانی دیگر - بالمال - منجر می‌شود.



مسعود بهنود

جنبش ایران در مقایسه با کودتای افغانستان و ۲۸ مرداد

رنک و روغن خورده، با مردمی خشمگین و خون در دل و داغ‌پیده و گرفتار خفقان چیزی نمانده است.

اینبار ملت آمده است که همه چیز را دیگرگون کند، به بهای تحمل شدید، جان دادن، در سرما گرفتار هراس بودن، لرزیدن و پایداری و...

جنبش امروزی ایران، بر شخص یا اشخاص متکی نیست، گرچه بهر حال چون هر حرکتی پیشرو و قهرمانی دارد، حتی رهبری دارد، اما با آن رهبر و در مبارزات آن رهبری خلاصه نمی‌شود. انقلابی است که همه، گروهها را با تلقی‌های گونه‌گون در پشت سر دارد - مثلاً روستائیان را، که براساس تمام موازین انقلابی آخرین گروههایی از یک جامعه که به حرکت در می‌آیند، هم با خود دارد.

این جنبش، یک شخص، یک خاندان و یک رژیم را به عنوان عامل برانگیزاننده منفی پیشرو دارد و به مقابله با آن‌ها

را فرستاد؛ حال آن که جنبش انگلستان و بیدادگری‌هایش را ظاهراً هدف گرفته بود. از اینها هم مهمتر، جنبش ملی دکتر مصدق، اینچنین همه‌گیر نبود، نخبگان جامعه را نخست همراه داشت، سپس توده را به حرکت درآورد.

جنبش ملی دکتر مصدق را نمی‌شد گفت ادامه نهضتی پایان نکرده است. چرا که ادامه قیام مشروطیت نبود. از راهی دیگر آمده بود، از تباری دیگر بود.

اما جنبش امروزی ملت ایران، نخست آن که دیگرگون کردن همه‌ی نهادهای استبدادی، در نتیجه نوع حکومت را هدف گرفته است، یک مقصود خاص، برای احقاق حق در یک بخش از جامعه را طلب نمی‌کند. چرا که اینجا نه فقط نفت، که آزادی، که حیثیت بشری، که منابع طبیعی و انسانی و... همگی به تاراج رفتند است. در حقیقت از ایران در پی ۲۵ سال که از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌گذرد، ویرانه‌یی

دکتر محمد مصدق و حرکت مردمی‌اش که حاصل زندگی پر مبارزه و خوی ایراندوستی او بود و در عین حال برداشتهایی دمکراتیک بر پایه شناخت فرهنگ و ویژگیهای قومی ایران، بر خود او متکی بود، در آن جنبش یاران دکتر مصدق، با فاصله بسیاری در پشت سر او قرار داشتند.

دیگر ویژگی آن جنبش احقاق حقوق ملت بود که بهدر رفت، آنهم فقط در یک بخش، گرچه حیاتی: نفت. آن جنبش، تقریباً در تمام راه، دیگرگون کرد نظام حکومتی را هدف نکرده بود و در نتیجه یک شخص را به عنوان عامل برانگیزاننده منفی و یا یک نظام را پیشرو نداشت. با استبدادی به جنگ نیامده بود، یک جنبش ملی، با تمام ویژگیهای این کلمه بود، که ایجاد نشده بود... تا این را به جای آن. آمریکا را به جای انگلستان نشانده. از همین رو به کودتا انجامید - چرا که مصدق نصایح هندی‌رسن آمریکائی را نپذیرفت، آمریکا کیم روزولت

برخاسته است. و این خود در انگیزش آن، بیشترین تأثیر را دارد. اینجا سفاکی و ستمگری و قانون شکنی اینان مطرح است. حالا اگر همان مجسمه‌ها پائین کشیده می‌شوند، به خاطر تنها مخالفت او با رهبر این انقلاب نیست، بل برعکس رهبر انقلاب را از میان مخالف‌ترین مخالفان آن سفاک برگزیده‌ایم. در اینجا نقش تعیین کننده با آن دیگریست آن که رفت و بیم بازگشتش نهضت را ادامه می‌دهد و امید مبارزه بازم بیشتر با آثار او.

این جنبش همه گیر است. میعادگاه همه نیروهاست. یک حادثه مهم در داخل آن رخ داده که حاصل آگاهی‌های سیاسی مردم است و با لا بودن میزان نفرت آنها از حریف. و آن اتحاد همه نیروهای چپ و راست و میانه، متجدد و عقب مانده، روشنفکر و بی‌سواد، روستایی، شهری، کشاورز، کارگر، کارمند، دانشجویان، روحانیون و... بسیاری از آنها که جمع شدنشان زیر یک سقف محال بود.

اینجا توده در حرکت است و نخبگان را به دنبال می‌کشد. اینجا موج در موج می‌رود، می‌رود و می‌رود و نمی‌ایستد. این جنبش ادامه منطقی قیام ناکام مشروطیت ایران است که در پی ۸۰ سال، چیزی از آن به دست نیاوردیم. همان استبداد بود. و هم ادامه فریاد در گلو شکسته دکتر مصدق. راه همه بزرگان ۱۰۰ سال اخیر، بلکه بیشتر را می‌رود.

کارهای نکرده امیر کبیر، سید جمال الدین اسدآبادی، ستارخان و باقرخان، صوراسرافیل، ارانی، مصدق، روزبه و... را یکبار قصد دارد، انجام دهد. هم از اینرو، بی‌حوصله، بی‌تامل، آشتی‌ناپذیر و توقف‌ناپذیر است. چرا که بیم آن دارد که در یک لحظه غفلت، در اثر یک اشتباه تاکتیکی، و یا یک مجال برای بداندیشی دیگران، بهای خون ۵۰ هزار کشته خود و هزاران کشته جنبش‌های دیگر را نپرداخته سرکوب شود.

جنبش امروز ایران، تفرقه همه‌ی جنبش‌های سرکوب شده پس از ستارخان و باقرخان را یکجا دارد و بار سنگینی است، به اندازه همه‌ی شهیدان این سالها، به اندازه تمام عزیزانی که جان باخند تا پرچم یک مبارزه پایدار را افراشته نگه‌دارند: جزئی‌ها، اشرف‌ها، دهقانی‌ها و گل‌سرخ‌ها. گروه‌ها هستند، چون در یک اصل مشترک‌اند

و آن تفرقه از استبدادی که در این سالها به اوج رسید. آنچنان که در تاریخ و در تمام این قرن در روی کره زمین شبیه نداشت. جنبش امروز ایران، همه را دارد، چون همه، زخم خورده‌اند و به اندازه عظمت کاری که می‌کند، همت طلبیده و شهادت به جنگ آورده و می‌توان گفت، کمابیش، ۹۰ درصد جمعیت را در اختیار گرفته و در هیچیک از جنبش‌های دیگر نظیر نداشته است. علاوه بر همه اینها از آن جنبش‌ها درسها آموخته در یاد دارد.

دست کم نیمی از رهبران امروز، قربانی مبارزه‌های با دستگاه جهانی رضا-خان - از بین برنده آثار قیام مشروطیت کودتای ۲۸ مردادند....

آیت‌اله خمینی، آیت‌اله طالقانی، دکتر سنجابی و... و همه اینها نقاط قوت جنبش امروز است که مانع از آن می‌شود تا شباهتی بین این با آن (۲۸ مرداد) برقرار سازیم.

جنبش ملی ما نباید از پایانی چون، کودتای افغانستان، بیم بدل راه دهد - اگر آن بیم آورست! - چرا که افغانستان، هیچ شباهتی به ایران ندارد. سرزمین باقیمانده از یک امپراتوری بزرگ است و گرفتار در دسره‌های بزرگ، نظیر فقر (نقطه مقابل ما که از فساد ناشی از درآمد بسیار و تن پروری حاصل آن در رنجیم)، چون راهی به دریا ندارد، زایده‌ایست بر همسایه‌ها - و طبیعتاً بزرگترین آنها - و چون فقیر است. از سوی دیگر افغانستان، سرزمینی نیست که بر سر بلعیدنش دنیا به لرزه در آید، که ایران هست.

افغانستان، نه پل پیروزی است، نه نفت دارد، نه خلیج فارس را دارد، نه بزرگترین در کنار راه آبی اقتصاد غرب است پس اگر این ابرقدرت آنرا خورد، آن دیگری وارد می‌شود.

بعضی‌ها در تفسیرهای اغلب کوتاه-بینانه‌شان، مثال می‌زنند که در افغانستان ابتدا داودخان، رژیم سلطنتی را برانداخت، پس از آن کمونیست او را برانداختند، «جمهوری» تبدیل به «جمهوری خلق» شد. آنها از یاد می‌برند که برای کودتای ساخت شوروی، باید ارتش ساخت شوروی داشت و در ایران چنین نیست. باید آمادگی‌هایی وجود داشته باشد که ندارد و... آنچه مساله ایران است، یک کودتای کمونیستی

نیست، بل یک کودتای پیش ساخته امریکائی - مثل ۲۸ مرداد - می‌تواند باشد، که آنهم به علت اتحاد نیروهای مخالف رژیم و حضور یک رهبری پذیرفته شده، تصور آن ابلهانه است؛ اما غیرممکن نیست! مهمتر از همه این که جنبش ایران، اگر نه کاملاً در ماهیت، در شکل و در رهبری سرشتی ضد کمونیستی یافته است. و از یاد نبریم این که دیگران هراس چندانی از اوضاع ایران به دل راه نمی‌دهند - از جمله واشنگتن-نشینان - به جهت همین ویژگی‌ست و تصور می‌رود، حکومت آینده، از رژیم گذشته در جلوگیری از رشد کمونیسم در ایران و در منطقه موفق‌تر باشد.

به همین این دلایل برای جنبش ملی امروز ایران، نباید پایانی شبیه دیگر رویدادهای گذشته ایران یا جهان، جستجو

و تصور کرد. این جنبش شبیه هیچ جنبشی در جهان نیست، با روندی چون هیچکدام از آنان پیش نمی‌رود، نباید معیارهای پیش را بی‌اعتبار کند. این یک رویداد ویژه در جهان است. به علت ابعاد ظلمی که جنبش را باعث آمد، هم به جهت موفقیت رژیم، در سالهای گذشته، در پرده پوشی زشتی‌های خود، و هم به جهت بی‌پناه بودن جنبش در بیرون این خاک، اما در برابر همه اینها نیرو از تمامی ملت زجر دیده و ستم کشیده می‌گیرد، نیروئی جان برکف، که جانها نیز باخته است.

بجای همه دلنگرانی‌ها، در اندیشه پایانی دیگر برای جنبش باشیم. پایانی که در آن «ارتش ایران» در کنار اکثریت ملت ایران و مستقل و سر بلند باقی بماند، خونی پیموده ریخته نشود، تخم کینه پاشیده نشود، دل‌هایی نلرزد. مقاومت‌های بیجا پایان گیرد، و ساختن آغاز گردد. این تازه آغاز بهار آزادی است. در میانه بهار، وعده ما: ایران بزرگ و آباد و مستقل با حکومتی مردمی خواهد بود.

■

دمیدن «بهار آزادی» و فرو ریختن باقیمانده نهادهای استبدادی، به ما این امکان را می‌دهد، تا بر خلاف خفقان استبدادی، از نظام مطلوب همگان انتقاد کنیم. اینسچنین است که نویسنده بی فرصت می‌باید تحلیل کند که چرا مخالف است و همگان حق خواهند داشت، به او پاسخ گویند.

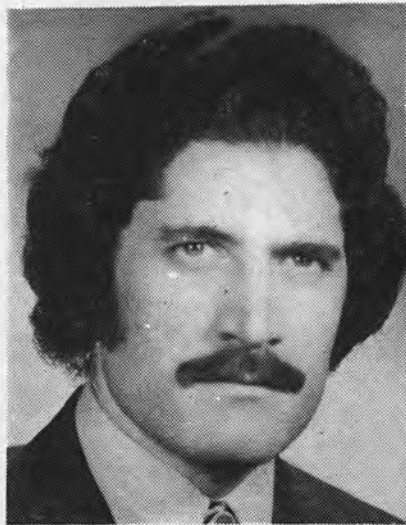
تهران مصور

باید به جای نظام فاسد استبدادی، در جستجوی نظامی دمکراتیک بود

بصورت یک نظام حاکم - نداشته باشد. مشارکت آگاه در تصمیم‌گیری در موقعیت از اصولی است که بدون وجود آن دمکراسی بی‌معنی و بی‌مفهوم خواهد بود. اولاً مشارکت آزاد بدین معنی است که کلیه امور و کلیه سیاست‌ها و روش‌ها مبتنی بر اندیشه گروه‌های مردم در این زمان و در این موقعیت و نه هیچ ملاک از پیش تعیین شده دیگر صورت گیرد. اندیشه مردمان یعنی طرز فکر بحق، درست، علمی شده و همه گیر همین مردمان در این برهه از زمان - به عبارت بهتر اگر قرار باشد مثلاً در مورد انتخاب روشهای ایجاد شبکه‌های توزیع مواد غذایی در کشور تصمیم‌گیری شود این عمل فقط از طریق بکارگیری روشهای علمی و اندیشه مردمان مسئول این امر در شهرهای ایران در همین زمان است، و نمی‌توان حتی بهترین روشهای علمی را با قوانین محلی حکومت عثمانی یا خلفای راشدی را بر این امر وارد کرد. شواهد بسیار در مردود بودن قالب‌های کاملاً علمی شده دنیای غرب در این کشور در تمام سطوح وجود دارد و هیچ دلیل علمی بر منطبق بودن مدل‌های زمانهای گذشته با مدل‌های اختراعی شخصی یا گروهی چه در سطح سیاسی و اجتماعی

چه در سطح مدیریت و عملیاتی بر موقعیت کنونی وجود ندارد و درست در موقعیت تصمیم‌گیری همگانی در این امر است که اشتراک مردمان، هم وسیله علمی ساختن اداره کشور و هم آماده کردن مردمان برای هضم وضعیت موجود و نتیجتاً امکان پرورش و شکفتن برای رشد عمیق‌تر دمکراسی را فراهم می‌کند.

این تصمیم‌گیری بصورت آگاه است که امکان نتایج فوق را فراهم می‌کند. بعبارت بهتر اگر سنت تقلید یعنی توجه بقبول بی‌قید و شرط نظر رهبران فکری یا مذهبی یا کتاب‌ها، و نظریات سابق در امور دنیوی مینا قرار گیرد، لزوماً افراد و آحاد ملت توانائی‌های خود را به‌صورت افراد خود بسته از نظر فکری و خلاق و نوآور، در نهادهای دمکراتیک نخواهد



منوهر میثاقی

قوانینی که فردا بعنوان قوانین جمهوریت مطلق ایران تهیه خواهد شد تبلور نهادهای بحق و همه‌گیر و راستین و امروزی جامعه ایران است. این قوانین دارای دو جنبه اساسی باید باشد، از یک طرف امکان اداره کردن دمکراتیک جامعه ایرانی را بعنوان یک نظام سویا و همیشه متحول و در حال پیشرفت فراهم کند، از طرف دیگر امکان شکفتن اندیشه‌های آزاد مردم و رشد آنها را برای عمیق‌تر کردن نهادهای دمکراتیک فراهم سازد. آنچه که اهمیت اساسی دارد توجه به این نکته است که چه نظامی بهترین شرایط را برای این دو هدف فراهم می‌کند. مشارکت آگاه و آزاد افراد یک ملت در تصمیم‌گیریهائی که بنا به موقعیت‌های متفاوت پیش می‌آید شایسته‌ترین روش پرورش واقعی مردم برای دمکراسی آنچنان عمیقی باشد که هیچ زور و قلدری داخلی و خارجی توان نساودی آنرا -

در نیمه راه انقلاب ایران سوالهائی مطرح شده است و نظریاتی در آن ابراز گشته است. انقلاب ایران: انقلاب واقعی همه طبقات مردم ایران است. که از علم‌داران واقعی و خفه‌کننده رژیم آغاز گردید و کارگران، دهقانان کارمندان و روحانیون و بقیه را در بر گرفت. این حرکت دارای هدفهائی است و گسره جنبه‌های واضح و آشکار آن چون دشمنی اساسی با رژیم دیکتاتوری، طرد خفقان و اختناق ملت ایران، ریشه‌کن کردن امپریالیسم تحصیل آزادیهای بی‌قید و شرط و غیر مشروط برای هر نوع تفکر و اندیشه و برقراری نظامی سیاسی - اجتماعی پیشرفته و انسانی و انتقال قدرت به مردم صریحاً عنوان شده است، ولی راه آینده لزوماً مبتنی بر اندیشه و عقاید گروهها و دسته‌ها و قشرهای مختلف مردم پس از محور و ناپودی آثار رژیم گذشته و امپریالیسم بایستی تعیین گردد. از این جهت می‌توان گفت که:

۱- هیچ روش غیر دمکراتیک برای رسیدن به هدفهای دمکراتیک واقعی قابل قبول نیست.
 ۲- هیچ فرد یا گروه یا قشر خاصی انحصاراً انقلاب را در اختیار ندارد و از این جهت حق تعیین روشی غیر دمکراتیک یا تعیین تکلیفی برای ثمر نسهائی و شکل نهائی حکومت آینده را ندارد.
 در حقیقت میتوان گفت که دموکراسی اکنون زاده می‌شود و زایش آن همگام با سرگ دیکتاتوری و ریشه‌کن شدن امپریالیسم است، و به‌دلیل همین نوزادی و ضعف در معرض همه‌گونه تهدید قرار دارد. - اگر در این زمان گروه یا قشرهای غالب بهر دلیل و بهر عنوان کوشش کنند که با وارد کردن نیروهای خود حقوقی اختصاصی برای هم‌فکران خود فراهم آورند، دمکراسی را در بطن خفه خواهند کرد. و انقلاب را به‌تاخیر انداخته و دچار مخاطره خواهند کرد. از این جهت است که امروز نمی‌توان تحت عنوان و دلیلی راهی غیر از دمکراسی و روشی غیر از روش دمکراتیک را برای پیش‌برد انقلاب از طرف هیچ گروهی پذیرفتنی دانست.

چرا جمهوری اسلا

- انتخاب روشهای دموکراتیک، نتایج زیر را به بار می آورد:
- ۱- در هر موقعیت آن فرد یا گروه که بجایترین و حقانیترین و صحیحترین نظریات را دارد بطور موقت کنترل و اداره امور را بدست می گیرد، و این امر تا موقعی که نظر بهتر یا منطقی تر یا صحیح تر پیدا نشده است، ادامه می یابد.
 - ۲- افراد مردم - برای بدست آوردن بالاترین سمتها، سعی در بدست آوردن بالاترین استانداردها خواهند نمود و از این جهت یک مکانیزم انگیزش درون سیستم برای هر چه بهتر نمودن وضعیت موجود ایجاد خواهد شد.
 - ۳- گروه حاکم یا کنترل کننده هیچ حق مطلق بر کنترل وضعیت نخواهد داشت و از این جهت کوشش خواهد کرد که همیشه راستین ترین و بحق ترین باشند.
 - ۴- در موقعیت های متفاوت گروه های متفاوتی قدرت و کنترل را بدست خواهند داشت و نتیجتاً هیچ گروهی در هیچ موردی حق مطلق و اختصاصی نخواهد داشت.
 - ۵- قدرت بصورت توزیع شده در میان همه قشرها و طبقات افراد خواهد بود و از این جهت هیچ کس آشقدر قدرتمند نخواهد بود که اگر حتی بخواهد بتواند توطئه ای علیه آزادی و دموکراسی را انجام دهد یا اگر اشتباه کند قادر بانجام عمل ضد دموکراسی باشد.
 - ۶- همچون نظامی بحق بر دوش همه مردمان وضع خواهد شد، در نتیجه پاسداری آن به یک قشر و گروه و رسته وابسته نیست، در نتیجه نگهداری و بهسازی آن یک وظیفه عمومی خواهد بود و نتیجتاً با گذشت زمان و تغییر موضع و اندیشه و خود مردمان نظام در جهت حرکت مردمان به پیش رفته و تکامل خواهد یافت.
 - ۷- اگر در هر زیرنظام یا نهادی از اجتماع بهر دلیل و عنوان و بدلائل نفوذ و شکل گیری یک گروه خاص شکل های تغییر صورت یافته جایی دموکراسی را اشغال نماید، سهولت میتوان با یک حرکت آن زیرنظام را و یا مسئولین آن زیرنظام را ملغی و بدون لطمه واقعی به پیکره اصلی نهاد دموکراتیک آنرا اصلاح و تصحیح نمود.
 - ۸- تضاد قدرت فرد و قانون در سلسله مراتب اجتماعی از پائین ترین موقعیت تا بالاترین آن در یک تعادل ناپایدار به نفع قدرت و پایدار به نفع قانون خواهد بود و نتیجتاً کالبد نظام بصورت پایدار قانونی حفظ خواهد شد.
 - ۹- فرصت های اجتماعی قابل پوشش و پنهان کاری نخواهد بود چرا که سلسله مراتب نظام آنچنان خواهد بود که پیوستگی امور در ذات خود حرکت های مراتب پائین را

- ببالا و حرکات مراتب بالاتر را بصورت سیاست سطوح پائین تر ترجمان خواهد کرد و پرسش و سؤال آزادانه امکان پذیرش «موقعیت ناآگاه» یعنی زیربنای پنهانکاری را بطور نهادی از بین خواهد برد.
- ۱۰- بدلیل پویایی نظام، افراد مسئول در هر مقام و موقعیت و عدم امکان سرمایه گذاری فردی در پست و شغل، روابط منطقی و معقول حاکی از نظام جای روابط شخصی را خواهد گرفت و تغییر افراد کمترین لطمه را به پیکره وارد خواهد ساخت.
 - ۱۱- بدلیل حرکت آزادانه اطلاعات از پائین به بالا و از بالا به پائین امکان تجزیه تحلیل درست و نادرست همیشه ممکن خواهد بود.
 - ۱۲- ارباب فکری و اختناق فردی و گروهی بعلت کثرت راههای حرکت اطلاعات تقریباً غیرممکن یا بسیار جزئی خواهد بود ولی در هر موقعیت دائمی نخواهد بود.
 - ۱۳- چهارچوب های فکری سوسیالیستی امکان رشد تدریجی و تبدیل شرکتهای متوسط امروز را به غول های صنعتی آینده با انتقال مقدار قابل توجهی از قدرت کنترل و مدیریت آن به کارگران و کارمندان آن واحدها را جلوگیری نموده و از ایجاد اختناق کاپیتالیستی جلوگیری خواهد کرد.
- با توجه به اصول نظام دموکراسی اجتماعی، حکومت جمهوری اسلامی را تجزیه و تحلیل نموده و نیک و بد آن را و امکان سلامتی جامعه با انتخاب آن را بررسی خواهیم کرد.
- آنچه که من از حکومت اسلامی برداشتم می کنم - و این البته بدلیل روشن نبودن تعریف برداشتی است غیرمگانی، اینست که:
- الف: چهارچوب های مشخصی مبتنی بر اصول صدر اسلام و قرآن بعنوان چهارچوب های حل مسائل اساسی در اداره امور کشور تلقی می گردد و نتیجتاً جواب بسیاری از مسائل را نیز در همان کتابها و نقل قولها و روایتها بایستی جستجو کرد یا با همان شیوه و روش بحل مسائل روز پرداخت.
- ب: یک قشر خاص از جامعه یا بدلیل آشنائی با اصول فقه یا بدلیل اسلامی و روحانی تلقی شدن انقلاب ایران از امتیازات ویژه در کنترل مصادر سیاسی و اقتصادی نباشد لزوماً تجزیه و تحلیل بعدی من نمی تواند ملاحظه و پایه ارزیابی آن نوع حکومت قرار گیرد، بسا آن حکومت

موافقم. گرچه بدون این دو صفت «حکومت اسلامی» نامی بی مسمی خواهد بود.

در هر صورت بایستی ببینیم که وجود این دو گروه عوامل چه تأثیری در شکل دهی نظام سیاسی آینده کشور خواهد داشت و آیا با وجود این دو شرط امکان برقراری یک نظام دموکراتیک موجود خواهد بود یا خیر و با توجه به اینکه مشارکت آگاه افراد ملت در تصمیم گیری ها در موقعیت های متفاوت را با وجود این دو شرط بررسی خواهیم کرد.

گفتیم که تبلور نهادهای به حق و راستین و همه گیر امروزی جامعه ایران اصول اساسی قوانین بحق امروز جامعه ایران خواهد بود حالا اگر چهار چوب حل مسایل را - یعنی لزوماً قوانین اساسی آینده کشور را، نه مبتنی بر اندیشه آگاه مردم در همین زمان و در همین موقعیت بلکه بر مبنای کتابهای مذهبی و کتاب مقدس قرآن و روایات و احادیث گذشته استوار سازیم، تحقیقاً می توان گفت که:

- اندیشه بحق مردم امروز را و در واقع حقوق اساسی افراد مملکت را در اصل نقض کرده ایم. بعبارت بهتر این قوانین منبث از مردم زمانه نیست و نتیجتاً عملکرد با آن نیز در چهار چوب منطق بحق مردم امروز جای نخواهد داشت. این خود اعمال نوعی دیکتاتوری فکری یا در واقع «خود دیکتاتوری» است.

اگر عده ای عنوان کنند که ما دینامیزم یا پویایی را در اسلام داریم و این پویایی خواهد توانست قوانین را امروزی کند، شقوق زیر مطرح می شود.

دینامیزم در یک سیستم، اصولی را که سیستم مبتنی بر آنست تغییر نمی دهد، بلکه نحوه اعمال دینامیزم نتیجه گیریها را تغییر می دهد. از این جهت به هیچ عنوان اعمال دینامیزم در چهار چوب های از پیش تعیین شده، چهارچوبه مفروضات و اصول را تغییر نمی دهد و لزوماً از بین برنده دیکتاتوری فکری احتمالی نخواهد بود.

اگر تصور کنیم که دینامیزم مورد نظر تئوریسین های فوق آنچنان باشد که مفروضات و اصول را نیز تغییر دهد - یعنی مراجع مورد نظر و روشها و قراین را نادیده انگارد آنوقت دیگر اصول اسلامی در کار نخواهد بود تا حکومت اسلامی یا جمهوری اسلامی بر آن مبتنی باشد آن وقت فقط جمهوری مطلق خواهیم داشت و این همان غایبی است که به نظر من صحیح است و بایستی پی گرفته شود، یعنی دینامیزم در تمام اصول و روشها و نتیجه ها، در شانی اگر یک قشر خاص از جامعه بهر دلیل و عنوان قدرت سیاسی و نتیجتاً قدرت اقتصادی و پست های کلیدی را اشغال کنند، به حقیقت باید

«دمکراتیک نیست»

گفت که فاتحه هر نوع دمکراسی از هر نوع آن خوانده شده است. و اگر اصل اول و دوم با یکدیگر اعمال گردند آنوقت، نه تفکری از مردم خواهد بود، نه انتخابی، نه بهتری و بدتری و نه دینامیزی. این یک اختناق کامل خواهد بود.

اکنون به اثراتی که از حکومت اسلامی یا جمهوری اسلامی فرضی بر نهادهای دمکراتیک وارد خواهد شد توجه کنیم.

۱- بدلیل ثابت بودن مرجع اندیشه معتبر توسط قدرت غالب حکومتی و نتیجتاً معدود بودن افرادی که در آن تخصص دارند، بحق ترین، صحیح ترین و درست ترین نظریات از گروه معدود برخوردار خواهد بود و لزوماً توسط رهبران ثابت یا نسبتاً ثابت مورد تأیید قرار خواهد گرفت. اندیشه‌های بهتر و صحیح‌تر دیگران بدلیل تفاوت در اصول نگرش و برداشت قابل قبول نخواهد بود و فقط ارزش نمادی خواهد داشت و هیچ تضمینی برای جایگزینی با اصول یا پیشنهادات ناقص‌تر و ناپه‌درانه‌تر.

که مبتنی بر روش تجویز شده تهیه شده است نخواهد داشت. این امر در دراز مدت به ثبات بودن و دائمی بودن رهبران تصمیم‌گیر و ثبات شدن گروه‌های جستجوگر و شرکت کننده در موقعیت منجر شده و لزوماً همه را وادار خواهد کرد که از یک روش فکری هر چند ناصواب پیروی کنند و بتدریج ریشه‌های اختناق فکری را پایه‌ریزی خواهد کرد.

کنترل دائمی موقعیت‌ها توسط گروه‌های ثابت و عدم جایگزین نکردن گروه‌های مردم تصویر دمکراسی را محو کرده و دینامیزم واقعی نظام اجتماعی را متوقف خواهد کرد و حرکت واقعی اجتماعی دچار بحران و توقف خواهد شد.

۲- افراد در اجتماع کوششی در بدست آوردن استانداردهای بالاتر نخواهند داشت چون همه استانداردها بر مبنای معیارهای مشخص از پیش تعیین شده صورت می‌گیرد و این معیارها پس از مدتی دانش عمومی شده و جایگزین تفکر واقعی خواهد شد و نتیجتاً مکانیزم انگیزش خود انگیخته درون نظام اجتماعی نیز بفقیرت ناپذیر خواهد شد. آنوقت پیش برد هدف‌های اجتماع فقط توسط گروه قدرتمند حاکم بوده و از بالا صورت خواهد گرفت و به توقف واقعی نظام فکری و حرکت اجتماعی منجر خواهد شد.

۳- برعکس نظام دمکراتیک چون گروه‌های کنترل کننده موقعیت‌ها - خواه بدلیل تخصص خاص در فرض اول جمهوری اسلامی و خواه بدلیل حقوق اختصاصی گروه خود - ثابت بوده و دائمی‌اند، کنترل آنها مطلق بر همه وضعیت‌ها خواهد بود و درست به همین دلیل مطلق بودن و دائمی بودن کنترل، کوشش راستین نهادی برای جایگزینی و بهبود بخشی‌ها نهادها از خود بروز نخواهند داد و اگر صاحبان مناصب حسن نیت شخصی نیز داشته باشند بدلیل عدم وجود ضمانت اجرایی نهادی در نظام اجتماعی این کوشش منجر به فایده نخواهد شد. نتیجه این امر آن خواهد بود که ارزش درست و بحق در مقایسه با نادرست و ناحق نظیر مقایسه خوب و بد خواهد بود. خوب و بد جنبه شخصی دارد و درست و نادرست جنبه

علمی.

۴- چون معیارهای ارزیابی ثابت است هم چنانکه در بند یک ذکر شد گروه‌های شرکت کننده در موقعیت نیز ثابت خواهند بود و بدلیل ثابت بودن گروه تصمیم‌گیرنده و شرکت کننده همه چیز بتدریج جزو حقوق مطلق این گروه‌ها در خواهد آمد و گروه‌های مسردم از دسترسی بقدرت و کنترل موقعیت‌های بحق کنار زده خواهند شد.

۵- با توجه به نتیجه‌گیریهای بندهای قبل چون قدرت و کنترل در دست گروه‌های معدود متمرکز شده و دائمی خواهد شد، توزیع قدرت برخلاف نظام دمکراسی بصورت غیر مساوی و با تفاوت بسیار خواهد بود، در عمل توده‌ای ایجاد خواهد شد بدون هیچ قدرت و بدون امکان نفوذ دادن عقاید خود در رهبری و کنترل، و یک تعداد معدود که بصورت قشر پرگزیده ظاهر خواهند شد و دارای تمام قدرتهای سیاسی و امکانات اقتصادی خواهند بود. قشرهای بالا بتدریج در نتیجه تجمع قدرت فاسد شده و بتدریج از جمهور مردم بدون قدرت سازمانی و سرخورده از عدم امکان تحرک درست در جامعه کاملاً جدا خواهد شد. و مردم لزوماً امکان کنترل هیچ گونه از حرکت‌های غیر دمکراتیک قدرتمندان فاسد خود را نخواهند داشت البته این تصویر، تصویر یک جامعه دمکراتیک نیست.

۶- چون راهبری و تفکر نظام اجتماعی ناشی از جمهور مردم و تفکر آنها نیست، جمهور مردم خود را مسئول پاسداری آن نخواهد دید. و گروه قدرتمندان در جهت حفظ منافع نظام موجود - که آنها آنرا بحق میدانند و قانون نیز آنرا تأیید میکند - بایستی پاسداری را با استفاده درآورد تا این پاسداران منافع اجتماع را از دشمنان پاس دارند. اگر این پاسداران بهر دلیل و عنوان - خواه منافع شخصی یا سوءاستفاده از قدرت بحریم مردم تجاوز و حقوق آنها را پایمال کنند - و این امر بدلیل نهاد متضاد بودن منافع پاسداران و مردم حتماً اتفاق خواهد افتاد - آنوقت مرجع برای نظم و رسیدگی وجود نخواهد داشت، چرا که همین پاسداران در عمل مأمور رسیدگی خواهند بود. از اینجا جدائی واقعی بین مردم و گروه حکومت کننده پیش خواهد آمد و فاصله بتدریج انقدر افزایش خواهد یافت که نتیجه آن جز رویارویی کامل جمهور مردم و حکومت نخواهد بود.

تکامل و پیشرفت در همچو جامعه‌ای از مردم نخواهد بود. نظام اجتماعی آنوقت رنگ و روغن تکامل را بسجای تکامل واقعی که جز با تکامل فرد افراد جامعه ممکن نیست جا خواهد زد. حرکت همچو جامعه‌ای فقط در جهت خواستهای گروه‌های قدرتمند خواهد بود و این امر نیز بدلیل عدم ریشه گرفتن از خواسته‌های واقعی مردم فقط جنبه نمایشی خواهد داشت.

۷- در نظامی که گروه تصمیم‌گیرنده ثابت یا تقریباً ثابت است، زیر نظام‌ها نیز ثابت بوده و غیر واقعی خواهند بود و نتیجتاً کل مجموعه نیز غیر واقعی و فاسد خواهد بود. پاک کردن همچو نظامی جز از طریق بدور ریختن و از نوسازمان دادن کلیه نهادهای آن بپرونده دمکراتیک - یعنی انقلاب واقعی جمهور مردم - ممکن نخواهد بود.

۸- در نظام بالا تضاد قدرت فرد و قانون در حالت پایدار به نفع فرد خواهد بود زیرا که او تقریباً دائمی است و قدرتمند و کدام قانون است که مردم همیشه قدرتمند را به مبارزه بخواهد و اصولاً چگونه میتواند به مبارزه بخواهد. قانون در همچو نظامی پابوسی بیش نیست و جز برای حفظ قدرت قشر یا گروه یا فرد قدرتمند بکار گرفته نمیشود.

۹- چون فرصت‌های اجتماعی حاصل فرایندهای پویای اجتماع است و این فرایندها در نظامی با رهبران تقریباً ثابت و قدرتمندان ثابت از بدنه بستان این دو گروه آید میگردد و این دو گروه بدلیل ثبات موقعیت و قدرت و معدود بودن افراد امکان همه نوسوع جلوگیری از نشر اطلاعات کامل و بموقع و صحیح را دادند، لزوماً فرصت‌های اجتماعی قابل پوشش و پنهانکاری خواهد بود. و هیچ مکانیزی نیز برای از بین بردن نهادی این پنهانکاری وجود نخواهد داشت. این امر در طول زمان منجر به متمرکز شدن بیشتر قدرت در دست گروه‌های قدرتمند خواهد شد و بتدریج جامعه را از دمکراسی دورتر و دورتر خواهد برد.

۱۰- برعکس نظام دمکراتیک، چون مسئولین و مصادر امور تقریباً ثابت هستند، روابط شخصی روابط غالب این چنین نظام اجتماعی خواهد بود و در نتیجه روابط سیستمیک امکان گسترش و ایجاد نظام خودبسته را نخواهد داشت و بیکره روابط نظام نیز بوجود نخواهد آمد و فقط نقشی بر دیوار خواهد بود.

۱۱- حرکت آزادانه اطلاعات صوری خواهد بود چرا که حرکت آزادانه اطلاعات منافی منافع قدرتمندان طراز اول یا محافظین درجه دوم آنها میباشد. و نتیجتاً تشخیص درست از نادرست همانقدر ممکن خواهد بود که تشخیص خوب و بد برای قدرتمندان.

۱۲- ارباب فکری و اختناق بر عکس نظام دمکراتیک در نظامی باحکام ثابت نه تنها غیر ممکن نخواهد بود بلکه تنها روش کنترل کردن جمهور مردم خواهد بود.

۱۳- قدرت اقتصادی هرگز از قدرت سیاسی جدا نیست وقتی کانونهای قدرت سیاسی، معدود و اختصاصی است کانونهای اقتصادی معدود نیز بسرعت در اطراف آن رشد خواهد کرد و مسلماً رشدی قارچی و بی‌رویه خواهد داشت. آنوقت هیچ نهادی یارای مقابله با اختناق کابینالیستی لیبنی را نخواهد داشت. و بالاخره آسایش باورکردنی است که آنچه در اول قضیه آنقدر سهل و آسان و قابل تعویض جلوه می‌کرد، بتواند نتایج مصیبت‌بار ذکر شده در بالا را برای یک نظام سیاسی و اجتماعی ببار آورد.

تضاد دمکراسی اجتماعی و حکومت اسلامی با جمهوری اسلامی مبتنی بر دو فرض عنوان شده - آنقدر پابهای و اصولی است و نتایج حاصل از آن چنان مصیبت‌بار است که مسلماً احتیاجی بحث و مقایسه‌های را با یک جمهوریت صرف باقی نمی‌گذارد و مسلماً هیچ آزادهای، مستقل از درجه ارادتش به اسلام و احترامات مقدسش به اصول دین و تشیع در انتخاب راه آزاد زیستن و آزاده ماندن تردیدی بخود راه نخواهد داد.

بام منزل خود را با بهترین متد، ایزوله
نمائید. برای يك عایق کاری مطمئن، مقاوم
سبك وزن بطور سرد و بدون كندن عایق
قبلی فقط

باشركت تهران ایزولاسیون

تماس حاصل فرمائید ضمناً ماده

پلاستیک كت

برای گرفتن ترك خوردگیها و شكافهای
كلی و جزئی بام در اختیار شما قرار
خواهد گرفت

خیابان كورش كبیر

سیدخندان - مقابل

تعمیر گاه بام و تلفنهای

۲۳۷۶۸۵-۲۳۰۳۰۴

جلد دوم

مصاحبه با تاریخ مصاحبه اوزیانا فالاجی

باشاه ایران

که تاکنون طبق دستور سانسور وزارت فرهنگ و هنر از چاپ و انتشار آن جلوگیری
می گردید و مصاحبه هائی با ۹ شخصیت سیاسی مشهور جهان .
۱ - جولینو آندرموتی رهبر حزب دموکرات مسیحی ایتالیا - ۲ - جورجو آمدولا رهبر
حزب کمونیست ایتالیا - ۳ - احمد زکی یمنی وزیر نفت عربستان سعودی - ۴ - و پیام کولبی
رئیس سابق سازمان سیا - ۵ - اوتیس پایک مامور سابق سیا - ۶ - ماریوسوارش رهبر
حزب سوسیالیست پرتغال - ۷ - آوارو کونیا رهبر حزب کمونیست پرتغال - ۸ - اسقف
ماکاریوس رئیس جمهوری سابق قبرس - ۹ - سانتیاگو کاریلو رهبر حزب کمونیست اسپانیا.
در ۲۶۰ صفحه ، به بهای ۱۹۰ ریال با ترجمه بیروز ملکی در این هفته منتشر میگردد.

موسسه انتشارات امیر کبیر

فردپرستی را کنار بگذاریم

عبدالله والا

نقطه عشق نمودم به تو همان سهو مکن
ور نه چون بنگری از دایره بیرون باشی
حافظ

خلاصی کنند... تنها خیانت به ولینعمت خود نکردند. خیانت به ملت و مملکت کردند، که انحراف اخلاقی و فردی و رشاء و ارتشاء را افزایش دادند و در همه احوال «خاطر مبارک آسوده باشد»، تکیه کلام آنان بود... نتیجه را هم می بینیم و شاهد حوادث خونین نیز هستیم.

رهبری کشور، رهبری ملت، زعامت يك قوم، به همان اندازه که پر جلال و شکوه است به همان میزان مسئولیت برمی دارد. وظیفه در پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک است.

این نیک بودن رمز بقا و جاودانگی است. رمز حیات است و این فرمان که «الناس علی دین ملوکهم» اصالت واقعی دارد و اگر رهبری صحیح اندیشید، مردم کوچک و بزرگ هم به این روش تأسی خواهند کرد. ما اعتقاد داریم، سرمایه یک شاه، سرمایه رهبر، ملت او است و این سرمایه ای است لایزال ولی مال و مکنت هر چه افزون شود ناراحتی و مصائب بیشتر هم به دنبال خواهد داشت و بی شک وجود سرمایه مادی موجبات خوشبختی را نمی تواند فراهم سازد، کما اینکه نتوانست... پس این سرمایه معنوی است که در هر حال تداوم قدرت، سعادت را در پی خواهد داشت.

اگر امروز می بینیم که مردی در لباسی ساده، زعامت ملتی را بدست گرفته در رویه او کج روی نبوده است و در عمر طولانی خویش با تمایلاتش مبارزه ای واقعی داشته است، از پول، مال و جاه گذشت تا توانست مقامی پراز بدست آورد... ولی آنچه ما از آن بیم داریم، وجود اینهمه تظاهرات و دست بوسی هاست که ممکن است خدای ناکرده حتی در مردان بزرگ موثر واقع شود و فردپرستی را جایگزین خداپرستی و وطن پرستی سازد و اگر چنین شود وای بر حال این ملت...

خسرو پرویز شاه ساسانی، بر فرهاد کوه کن، عاشقپیشه تاریخ ساز رشک برد و به موبدان موبد فرمان داد تا بدارش کشند. موبدان موبد، نمی توانست به این فرمان گردن نهد، سر باز زد. شاه اصرار کرد و اجرای حکمش را خواست، موبدان موبد گفت: دلیلی برای انجام این خونریزی ندارم. شاه پافشاری کرد و اصرار ورزید، به هر نحوی که باشد فرهاد را بکشید، موبدان موبد گفت: «... شاهها گر این گوئی اورنگ کیان را نه سزاواری» اگر این سخن را که بیش از ۱۵۰۰ سال قبل به گوش سلطانی مقتدر گفته شده، با گوش خرد بشنویم این اصل ثابت می شود که درایت، صداقت، لیاقت مردان بزرگ در اطراف فرمانروایان این خاک رمز پایداری و تداوم تاریخ این ملت است.

برای رئیس مملکت پیام فرستاد، انهم پس از حوادث خونین ۱۳۴۲ هنگامی که به مدرسه فیضیه حمله کردند، ... متأسفانه آن نصایح و اندرزها مورد توجه قرار نگرفت، کما اینکه بسیاری از نوشته ها و گفته های خیراندیشان مورد ملاحظه واقع نشد. در این میان وزراء، ندما، بخصوص نخست وزیران وقت در انحراف و تخریب مبانی اصولی نقش موثری داشتند، این افراد، نمی توانند خود را از زیر بار مسئولیت

امروز، حوادث میرود تاریخ بسازد، گرچه هر روز که بر ملتی بگذرد خودتاریخ است. اما آنچه نتیجه می گیریم، بی توجهی مسئولان امور به وظایف خود، بی اعتنائی به اصول و قوانین... در این رهگذر هر کس بر مسندی قرار گرفت، فقط در این اندیشه بود که فقط يك نفر را راضی کند و رضایت او را گاهی با نقض قوانین بر مصالح کشور و منافع ملت، ترجیح می داد.

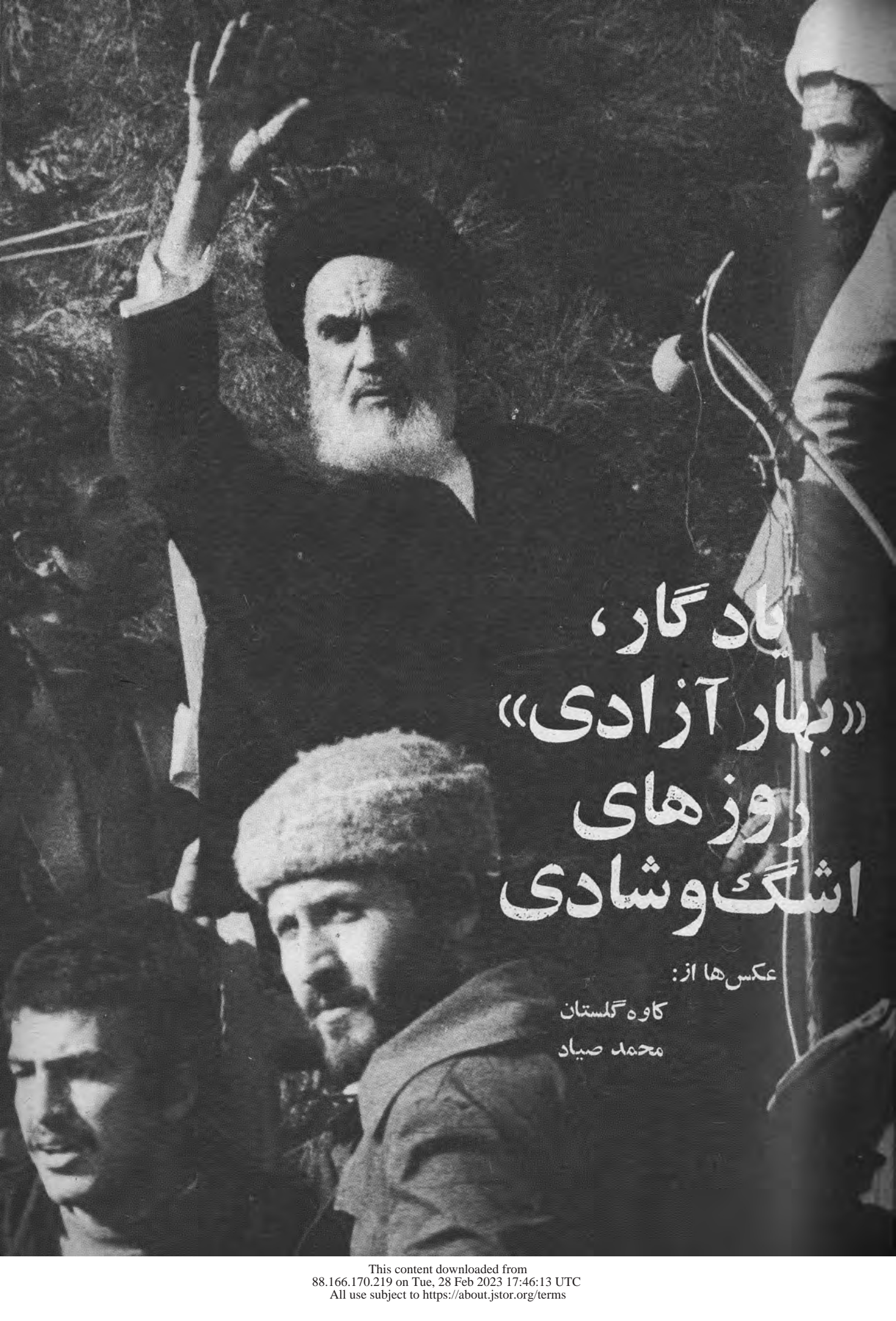
می گویند، فریدون مهدوی، وزیر بازرگانی وقت در هاشم نامه ای نوشت: «... اگر برخلاف قانون هم باشد عمل کنید...» این بی اعتنائی به قانون و مقررات و نادیده گرفتن مصلحت مردم چنین نتایجی به بار می دهد، که دیدیم... دیدیم عصیان مردم را... دیدیم خشم مردم را... دیدیم نفرت مردم را...

وقتی قوانین پایمال گردد، حرص و آز هم همراهش شود، رئیس دولت و وزرای دست اندرکار فقط به دروغ و تزویر طبق خواست خودشان حقایق را پنهان کنند، هم خود را فریب داده و هم مردم و هم رئیس مملکت را، در حالی که قوانین اساسی ما، وزراء و مجریان امر را مسئول اعمال خود قرار داده است.

بشر جاه طلب است، بشر خودپرست و خودخواه است... ولی اگر قوانین الهی و تعالیم بزرگان و اندیشمندان را مورد عمل قرار دهد و نصایح دوستان مشفق را ملاک کار سازد بی گمان بسیاری از اشتباهات خود را جبران می کند.

برای مردانی که مقامات حساس را برعهده دارند، این انگیزه وجود دارد که لحظه به لحظه تحت تاثیر اطرافیان و مشاوران خود قرار گرفته و تابع نظر آنان شود، کما اینکه چنین هم شد.

در روزنامه اطلاعات پنجشنبه خواندم آنچه را در پانزده سال قبل حضرت آیت اله

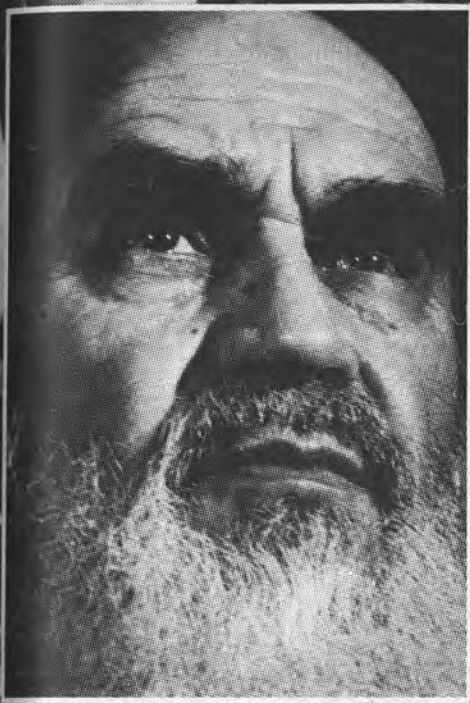


یادگار،
«بهار آزادی»
روزهای
اشک و شادی

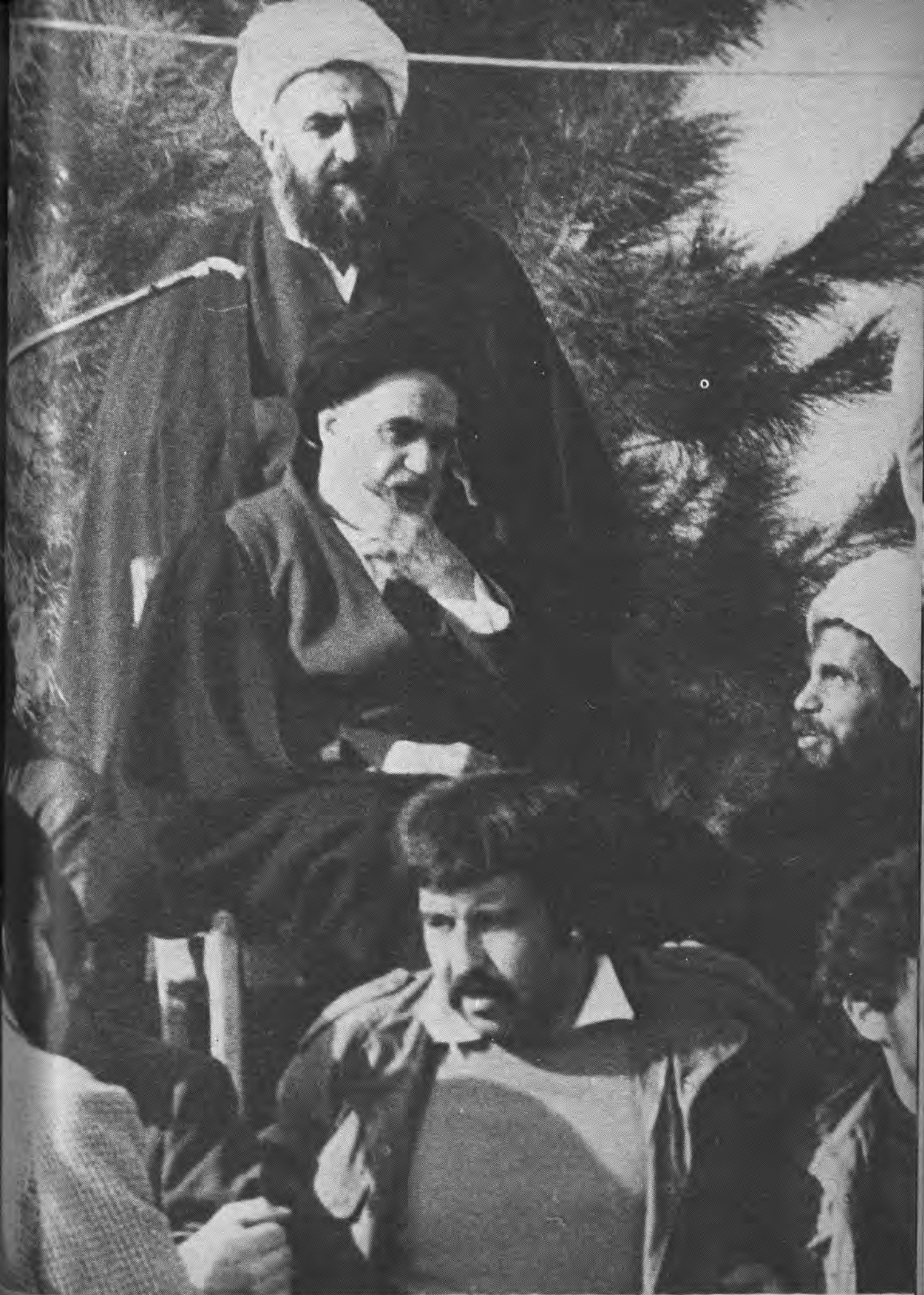
عکس‌ها از:

کاوه گلستان

محمد صیاد



















ثروت شاه و خاندانش

صدها شرکت در همه رشته‌ها از هتل تا موتورسیکلت، از کشاورزی تا ...

درباره ثروت شاه و اصولا خاندان سلطنتی، هرچه در ایران کم نوشته‌اند، و گفته‌اند. در جهان، بسیار نوشته‌اند و بسیار گفته‌اند. این ثروت، بهر حال ثروتی افسانه‌یست، این ثروت بهر حال، نه از راه عادی و بی‌دخال زور و نفوذ، و از طریق سالم، بل معمولاً یا به ارث رسیده از غضب (کارهای رضاشاه) و یا مستقیماً از راه زیرآب‌هایی که بودجه مملکت را به



منبع‌های شخصی می‌رساند، کسب شده است.

اینجا ثروت‌اندوزی که در کشورهای با اقتصاد باز بر پایه سرمایه‌داری جرم نیست، به‌عنوان یک کینه‌جوئی و مخالف‌خوانی - آنچنان که مد روز است - مطرح نیست. ثروت، اگر از راه سالم و اقتصادی به‌دست آمده باشد، نه فقط گناهی نیست، بلکه چه‌بسا چون اقتصاد کشور را رونق می‌بخشد و چیزی تولید می‌کند، نافع است.

لکن این داستان غم‌انگیز ثروت‌اندوزی در سایه استبداد است. این داستان غم‌انگیز هرج و مرج‌طلبی و تراج است که ابعادی عظیم می‌یابد.

شاید در لابلای آمار و ارقام، ثروت‌های افسانه‌ی و ثروت‌اندوزیهای آنچنانی، بخشی از علل قیام ملت را پیدا کنیم. زندگی

افشایی هزار و یکصد و بیست و نه بر ویرانه لانه های فترتزه مردم.

و این دو نروت اندوزی و تاراج با رهبری، هیچگاه در ارتباط و در الفت نبوده است، رهبری - به علت سرشت آن باید نوام با تقوا، گذشت و یاددلی باشد، ورنه... درباره ثروت شاه و خانواده اش همیشه راه افراط و تفریط پیموده شده، بعضی - چون یابیه ها و نشریات مخالف اروپائی - در انتظار آگهی! - آفتد آنرا بالا برده اند، که برای تأمین آن مجموعه تقدینگی جهان کم است، مثل رقم ۸۰۰ میلیارد دلار - برای یک نفر! - از سوی دیگر بعضی هم آفتد آنرا دست کم گرفته اند، که دل به درد می آید و از بر اطلاعاتی نویسندگان آن به حیرت می افتد.

گفته اسداله علم، نخست وزیر پیشین و وزیر دربار درگذشته به یاد می آید که به مناسبت وقف کاخ مرمر گفته بود: «به عرض همایونی رساندم که البته جبارت سؤال از پیشگاه شاهنشاه را نمی کنم، ولی آبا شاهنشاه با بخشش تمام ثروت شخصی خویش، فکرتزدگی خودشان را هم کرده اند.» تنها درباره «اهلاکی که در چهل سال اخیر نقل و انتقال شده ارقام به آسمان راه می برد. اهلاکی که در سال ۱۳۳۰ از رضاشاه به فرزندش رسید، در سال ۱۳۳۸ با ماده واحده بی، بخشش شروع سلطنت پس گرفته شد. در سال بعد کوشش شد، به فروش رسانده شود، دکتر مصدق جلو آتکار را گرفت، پس از کودتای ۲۸ مرداد مثل همه کارهای اصلاحی دکتر مصدق متوقف شد.

در همان سال ۱۳۳۹ بانک عمران برای شکل دادن به آن تاسیس شد با سرمایه بانصدهزار دلاری از راه اهلاک، ۴۵۰ هزار دلار کمیاتی فورد و بقیه از بازپرداخت قیمت اهلاک فروخته شد.

و اینها عبارت بودند از: تمامی ۱۳۷۷ تنه، ۷۰۶ روستا متعلق به شاه، به اضافه ۱۹۷۵ مترع و ۲۳۸۱ قطعه مستغلات. در کنار بحر خزر، کرمانشاه و خراسان، با درآمد سالانه ۸۸ میلیون ریال، در ۳۰ سال پیش!

و مستغلات تنها نبوده است. درآمد دولت (بودجه مملکت) یکی دیگر از راه های ایجاد درآمد بوده است. اخیراً در کتابی با عنوان «اختیاری صداها» براساس مقاله مجله نیش، نقل و انتضالات حساب شماره MTCC-۳۰۱۴۸۹۵ بنیادپهلوی در اتحادیه بانک سوسی (ژنو) با ذکر تاریخ صدور چک آمده است:

دریافتی های بنیاد پهلوی از: شرکت نفت ۳۰ میلیون دلار سازمان برنامه ۱۰ میلیون دلار وزارت دارایی ۳۵ میلیون دلار وزارت جنگ ۶ میلیون دلار کلوب شاهنشاهی ۹ میلیون دلار بانک مرکزی ۲۵ میلیون دلار که جمعاً ۸۴ میلیون دلار! در حالی که دریافتی از همین حساب بوده است:

فرح پهلوی ۲۴ میلیون دلار محمودرضا پهلوی ۵۵ میلیون دلار اشرف پهلوی ۶ میلیون دلار دیگران خاندان ۱۵ میلیون دلار چند ایرانی ۴۵ میلیون دلار چند خارجی ۱۷۶۶ میلیون دلار

در وجه حامل ۸ میلیون دلار

جمعاً ۸۹۶۸ میلیون دلار تنها در بیشتر از دو سال (بین ۱۹۶۰ و ۱۹۶۴) و از يك ششده حساب بنیاد پهلوی، در يك بانك. بهر حال، این روز صودتی به دست آمده است، براساس افشاگریهای، این صورت، گرچه منض است اما خواندنی - حق هر توضیحی نیز برای شرکتها و افراد موجود است، پس از يك ماه اگر توضیحی نرسد، این صورت به عنوان مستند قابل استناد خواهد بود. ناگفته نماند در این صورت اعضای خاندان شاه و بنیادهای آنان - با وجود آن که بعضی بصورت وقف درآمده - ذکر شده و خاندان ملکه وجود ندارد و همینطور خانواده های سببی نیز ذکر نشده است:

در جزوه بی، در همین باره توضیح داده شده که سهام بنیاد پهلوی و خاندان در بانك توسعه صنعتی و معادن و شرکت های ایران ناسیونال، کارخانجات آزمایش، فروشگاههای کوروش و چندین جای دیگر نامیده است. همینطور داریای (کاخها)، سهام، هتلها و مستغلات و پولهای نقد) خارج از کشور، که خود داستان جداگانه بی دارد، به حساب نیامده است مثلاً بنیاد پهلوی در حال ساختن يك ساختمان ۶۰-۷۰ طبقه در نیویورک است که همه کارهای بنیاد پهلوی در امریکا قرار بود در آن متمرکز شود.

بانكها، شرکت های بیمه و مؤسسات سرمایه گذاری

۱- بانك عمران، سرمایه ۴ میلیارد ریال، دارائی ۱۱۰۱۱۳ میلیون ریال! (اسفند ۵۶) بنیاد پهلوی کلیه سهام. ۲- بانك ایرانترسیر، سرمایه ۳ میلیارد ریال، دارائی ۳۶۷۴۷ میلیون ریال! (اسفند ۵۵) بنیاد پهلوی ۳۰ درصد سهام. ۳- بانك داریوش سرمایه ۲ میلیارد ریال، دارائی ۲۴۱۴۶ میلیون ریال! (اسفند ۵۶) بنیاد پهلوی سهامدار عمده.

۴- بانك توسعه و سرمایه گذاری ایران، سرمایه ۳۰۴۰ میلیون ریال، دارائی ۲۱۶۴۲ میلیون ریال (اسفند ۵۵) بنیادپهلوی جزو سهامداران.

۵- بانك اعتبارات ایران، سرمایه ۴ میلیارد ریال، دارائی ۱۱۳۴۵۸ میلیون ریال، شفیقها (فرزندان شاهدخت اشرف)، سهامدار عمده.

۶- بیمه ملی ایران، سرمایه ۱۵۰ میلیون ریال بنیاد پهلوی کلیه سهام.

۷- شرکت عمران تریونال ایران، بنیاد پهلوی و سه شرکت خارجی سهام داران.

۸- شرکت سرمایه گذاری عمران، بنیاد پهلوی سهامدار عمده.

۹- شرکت ایرانترسیر فینانس، بنیاد پهلوی جزو سهامداران.

۱۰- شرکت آریا لیسینگ، بنیاد پهلوی جزو سهامداران.

۱۱- بانك صنعتی شهریار، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی جزو سهامداران.

۱۲- شرکت بین المللی توسعه و عمران، سرمایه ۷۰ میلیون ریال بنیاد اشرف پهلوی و دو شرکت خارجی سهامداران.

۱۳- شرکت خدمات بیمه ای خاورمیانه.

بنیاد اشرف پهلوی کلیه سهام.

۱۴- مرکز بین المللی پروژه های ایران، روزا پهلوی (زن احمدرضا) و يك شرکت آلمانی کلیه سهام.

۱۵- شرکت پس انداز ۱۱۱ سنسکن کوروش، بنیاد پهلوی و خیریه فرح پهلوی جزو سهامداران.

۱۶- شرکت ۱۱۱ و پس انداز اکیباتان، بنیاد پهلوی جزو سهامداران.

۱۷- شرکت عمران فینانس، مرکز در ژنو برای سرمایه گذاری در خارج از کشور، بنیاد پهلوی سهامدار عمده.

۱۸- فرست و یسکانسین کورویورسین، بنیاد پهلوی ۵ درصد سهام.

صنایع فلزی

۱- شرکت جبرال مونوزور ایران، سرمایه ۹۰۰ میلیون ریال، بنیاد پهلوی اکثریت سهام.

۲- شرکت جیب، سرمایه ۶۰۰ میلیون ریال، بنیاد پهلوی اکثریت سهام.

۳- شرکت هپکو، مونتاز ماشینهای راه سازی و دیگر خودروهایی سنگین، سرمایه ۷۰۰ میلیون ریال، بنیاد پهلوی سهامدار عمده.

۴- شرکت تولید شاسی و بدنه اوموبیل در ایران، سرمایه ۶۰۰ میلیون ریال، بنیاد پهلوی و شرکت آلمانی تسین کلیه سهام.

۵- شرکت پشتهازان، موتورسیکلت و دوچرخه، شهناز پهلوی با مشارکت شرکت هوندای ژاپن، کلیه سهام.

۶- شرکت تولیدی تیزرو، شهناز پهلوی سهامدار عمده.

۷- شرکت پرسیمان متال فورمز، تولید بروئیل فلزی و چراغ نقل سققی، سرمایه ۱۰۸ میلیون ریال، پهلیداها سهامدار عمده.

۸- گروه کارخانه های نورد آلومینیم، عبدالرضا پهلوی سهامدار عمده.

۹- شرکت ایران - جان دیر، مونتاز تراکتور، سرمایه اولیه ۷۰۰ میلیون ریال، عبدالرضا پهلوی سهامدار عمده.

۱۰- شرکت کارخانجات نورد و پروئیل ساوه، منبه پهلوی (همسر غلامرضا) سهامدار عمده.

۱۱- شرکت نورد و لوله اهواز، سازمان شاهنشاهی خدمات و بنیاد پهلوی جزو سهامداران.

۱۲- شرکت صنعتی ایر تراکتون، ساختن جرثقیل، اهرم و غیره بنیاد پهلوی جزو سهامداران.

۱۳- شرکت داکتیران، تولید لوله های چدن، بنیاد پهلوی جزو سهامداران.

۱۴- شرکت آلومپارس، تولید وسایل آلومینیومی، شمس پهلوی جزو سهامداران، صنایع متفرقه:

۱- شرکت های: بریجستون ایران، سرمایه ۱۸۵۰ میلیون ریال، محمودرضا پهلوی با مشارکت دو شرکت ژاپنی سهام دار عمده.

۲- تولیدی کیان قایر، (بی، اف، گودریج سابق)، بنیاد پهلوی سهامدار عمده.

۳- زگانتش، ساخت آند، کاند و الکترولود، بنیاد پهلوی جزو سهامداران.

۴- تاراگین، ساخت انواع عایق های حرارتی و صوتی، بنیاد پهلوی جزو سهام دار عمده.

۵- تولیدی کیان قایر، (بی، اف، گودریج سابق)، بنیاد پهلوی سهامدار عمده.

۶- زگانتش، ساخت آند، کاند و الکترولود، بنیاد پهلوی جزو سهامداران.

۷- تاراگین، ساخت انواع عایق های حرارتی و صوتی، بنیاد پهلوی جزو سهام دار عمده.

۸- شرکت های: بریجستون ایران، سرمایه ۱۸۵۰ میلیون ریال، محمودرضا پهلوی با مشارکت دو شرکت ژاپنی سهام دار عمده.

۹- تولیدی کیان قایر، (بی، اف، گودریج سابق)، بنیاد پهلوی سهامدار عمده.

۱۰- زگانتش، ساخت آند، کاند و الکترولود، بنیاد پهلوی جزو سهامداران.

۱۱- تاراگین، ساخت انواع عایق های حرارتی و صوتی، بنیاد پهلوی جزو سهام دار عمده.

داران.

۵- کارخانه های مداد ایران، موقوفه آرامگاه پهلوی کلیه سهام.

۶- لادال، تولید مواد شیمیائی، بنیاد پهلوی اکثریت سهام.

۷- گروه صنایع کاغذ پارس، سازمان شاهنشاهی خدمات، سهامدار عمده.

۸- حریر پارس، سازمان شاهنشاهی خدمات سهامدار عمده.

۹- داروپخش، سرمایه ۱۳۰۰ میلیون ریال، داروسازی، سازمان شاهنشاهی خدمات کلیه سهام.

۱۰- تولیدی و صنعتی آیکنه، تولید شیشه جام با مشارکت شرکت گلاوریل - بلژیک، خیریه فرح پهلوی جزو سهامداران.

۱۱- شل شیمیائی ایران، تولید مواد شیمیائی و سموم دفع آفات نباتی با مشارکت شرکت شل - هلند، شهرام پهلوی نیا سهامدار عمده.

صنایع نساجی

۱- شه باف، سرمایه ۴۸۰ میلیون ریال، محمودرضا پهلوی سهامدار عمده.

۲- ایران بویلین، سرمایه ۴۰۰ میلیون ریال، محمودرضا پهلوی جزو سهام داران.

۳- ریسندگی و بافندگی آذرافسپان، شهرام پهلوی نیا جزو سهامداران.

۴- ریسندگی و بافندگی کرج، غلامرضا پهلوی و خانواده اکثریت سهام.

صنایع ساختمانی

۱- سیمان فارس و خوزستان، سرمایه هفت میلیارد ریال، بنیاد پهلوی اکثریت سهام.

۲- سیمان آبیگ قزوین، بنیادپهلوی اکثریت سهام.

۳- سیمان تهران، بنیاد پهلوی سهام دار عمده.

۴- صنایع سیمان غرب، بنیاد پهلوی جزو سهامداران.

۵- یاروسوند، ایجاد قطعات پیش ساخته ساختمانی، سازمان شاهنشاهی خدمات جزو سهامداران.

۶- آجر جنوب، محمودرضا پهلوی اکثریت سهام.

۷- گچ تهران، بنیاد پهلوی و شهرام پهلوی نیا، جزو سهامداران.

۸- ایرانیت، بنیاد پهلوی جزو سهام داران.

۹- پلاست ایران، تولید لوازم ساختمانی، بنیاد پهلوی جزو سهامداران.

۱۰- پریفاب، بنیاد پهلوی جزو سهام داران.

۱۱- آهک چالوس، مهدی پوشیری (شوهر اشرف) جزو سهامداران.

شرکت های معادن

۱- سنگواره، بنیاد پهلوی ۴۰ درصد سهام.

۲- آیسنگ، خیریه فرح جزو سهام داران.

۳- فیروزه منهد، محمودرضا پهلوی اکثریت سهام.

۴- صنعتی شهوند، محمودرضا پهلوی سهامدار عمده.

۵- معدنی دونا، محمودرضا پهلوی

سپاهدار عمده.
۶- معدنی ایران ورومانی. محمودرضا
پهلوی جزو سهامداران.
۷- معادن تورکان. محمودرضا پهلوی
سپاهدار عمده.

شرکتهای ساختمانی

۱- سازمان نوسازی و عمران اراضی
غرب تهران. بنیاد پهلوی کلیه سهام.
۲- سازمان عمران کیش. با سرمایه-
گذاری حدود ۳۰۰ میلیون دلار بنیاد پهلوی
کلیه سهام.
۳- عمران و آبارتقن سازی خوردین،
بنیاد پهلوی کلیه سهام.
۴- ساختمانی عمران تکلاز. بنیاد
پهلوی و دو شرکت یونانی و دانمارکی کلیه
سهام.
۵- عمرانی و شهرسازی شمیران نو.
بنیاد پهلوی سهامدار عمده.
۶- ساختمانی آریستا. بنیاد پهلوی
کلیه سهام.
۷- ساختمانی فرانکور ایرانیان. بنیاد
پهلوی کلیه سهام.
۸- مونتکنس ایران. بنیاد پهلوی و
یک شرکت آلمانی کلیه سهام.
۹- آتی ساز. بنیاد پهلوی جزو سهام-
داران.

۱۰- خانه سازی اسکان ایران. بنید
پهلوی و شرکت امریکائی ریسولندز
کونستراکشن، کلیه سهام.
۱۱- لتال کن. بنیاد پهلوی اکثریت
سهام.
۱۲- نوکار. بنیاد پهلوی جزو سهام-
داران.

۱۳- ساختمانی گلزار. بنیاد پهلوی
سپاهدار عمده.
۱۴- ساختمانی کلبه. محمودرضا
پهلوی سهامدار عمده.
۱۵- میم - جیم - میم. محمودرضا
پهلوی اکثریت سهام.
۱۶- عمران ملاثشهر (ساختمان بات
شهرک در نزدیکی اصفهان). محمودرضا
پهلوی سهامدار عمده.
۱۷- خانه سازی و توسعه تهران
بزرگ. محمودرضا پهلوی سهامدار عمده.
۱۸- شهرسازی و ساختمانی فرح آباد.
محمودرضا پهلوی اکثریت سهام.
۱۹- شیران. کیوان پهلوی بنیاد
فاطمه.

۲۰- گروه مهندسی مشاور لورنگ.
کیوان پهلوی بنیاد فاطمه.
۲۱- سهامی مهندسی و نوسازی ایران
مونیر. شهرام پهلوی بنیاد مشارکت یک
گروه فرانسوی. کلیه سهام.
۲۲- کابینسمیت اینترناشنال. شهرام
پهلوی بنیاد مشارکت یک گروه خارجی،
کلیه سهام.
۲۳- خانه سازی الهیه. شهرام پهلوی-
بنیاد اکثریت سهام.
۲۴- مهندسی و ساختمانی ایران
نیبون. شهرام پهلوی بنیاد با اضافه یک گروه
شرکتهای ژاپنی، کلیه سهام.
۲۵- مستان. بنیاد اشرف پهلوی،
کلیه سهام.
۲۶- گسترش شمال شهباد، سرمایه
۱۰۰۰ میلیون ریال، اشرف پهلوی کلیه
سهام.

۲۷- سازاتکو. بنیاد اشرف پهلوی و
یک شرکت خارجی، کلیه سهام.

۲۸- ث. ز. آ. مهدی پوشهری و یک
گروه خارجی کلیه سهام.

۲۹- عمرانی شهر صنعتی ساوه. شهباز
پهلید (پسر شمس پهلوی)، اکثریت سهام.

۳۰- فیاتک. شهر آزاد پهلید (دختر
شمس) و یک شرکت ایتالیائی، اکثریت
سهام.

۳۱- آناهیتا. شهباز پهلید، اکثریت
سهام.

۳۲- ایران موبیل هومز. شهباز پهلید
(پسر شمس)، اکثریت سهام.

۳۳- ساختمانی فرامین. شهباز پهلید،
اکثریت سهام.

۳۴- شهر صنعتی کورش. شهباز
پهلید، اکثریت سهام.

۳۵- کورش بنا. شهباز پهلید، جزو
سهامداران.

۳۶- ساختمانی و مهندسی مهرشهر.
شهباز پهلید اکثریت سهام.

۳۷- مهندسی و ساختمانی اسرا.
پهلیدها، کلیه سهام.

۳۸- ایراسر. پهلیدها، کلیه سهام.

۳۹- سازگان. شهباز پهلید، جزو
سهامداران.

۴۰- ایرا - اسپیکارباگ. پهلیدها و
یک شرکت فرانسوی، کلیه سهام.

۴۱- خطوط لوته ایرا. پهلیدها.

۴۲- سامان ایران. شهرام پهلوی بنیاد،
جزو سهامداران.

۴۳- تمیشان. غلامرضا پهلوی، ۶۰
درصد سهام.

۴۴- اینداستریال هومز اینترناشنال.
غلامرضا پهلوی و منیره پهلوی، کلیه سهام.

۴۵- سودتک ایران. شفیقها، سهام-
دار عمده.

صنایع غذایی، واحدهای کشاورزی و دامداری

۱- تولیدی قند کرج. بنیاد پهلوی،
اکثریت سهام.

۲- قند پارس. بنیاد پهلوی، اکثریت
سهام.

۳- قند مرودشت. بنیاد پهلوی،
اکثریت سهام.

۴- تولیدی کارخانه قند و تصفیه
شکر اهواز، بنیاد پهلوی اکثریت سهام.

۵- قند ذوقول. بنیاد پهلوی، اکثریت
سهام.

۶- قند شاه آباد. بنیاد پهلوی،
اکثریت سهام.

۷- قند قسا. بنیاد پهلوی، اکثریت
سهام.

۸- قند کرمانشاه. بنیاد پهلوی،
سهامدار عمده.

۹- قند لرستان. بنیاد پهلوی، سهام-
دار عمده.

۱۰- زرنوش. بنیاد پهلوی، سهامدار
عمده.

۱۱- کشت و صنعت جیرفت. بنیاد
پهلوی ۳۰ درصد سهام.

۱۲- کشت و صنعت و نوسازی ایران و امریکا.
بنیاد پهلوی سهامدار عمده

۱۳- ایران شل - کات. بنیاد پهلوی
۱۰ درصد سهام.

۱۴- دامداری و کشاورزی ایران

اسکاتیش. بنیاد پهلوی و شمس پهلوی،
اکثریت سهام.

۱۵- تولید و بسته بندی گوشت زیاران.
بنیاد پهلوی، جزو سهامداران.

۱۶- تولیدی وردا. کارخانجات
سرکه سازی و تولید مواد غذایی. نیلوفر
پهلوی بنیاد (دختر حمیدرضا)، سهامدار عمده.

۱۷- کشت و صنعت شیپاران. محمود
رضا پهلوی، اکثریت سهام.

۱۸- کشاورزی. کیان شهر. محمود
رضا پهلوی، اکثریت سهام.

۱۹- صنایع کشاورزی گل تپه.
محمودرضا پهلوی، سهامدار عمده.

۲۰- عمران روستایی ایران. شهرام
پهلوی بنیاد، سهامدار عمده.

۲۱- کشتش تاکستان. بنیاد پهلوی،
کلیه سهام.

۲۲- تولیدی عمران دشت. تولید
خوراک دام و طیور و تولید الکل، بنیاد
پهلوی اکثریت سهام.

۲۳- کشاورزی و آبیاری نیولا. کیوان
پهلوی بنیاد اکثریت سهام.

۲۴- صنایع روغن نباتی شکوفه آریا.
بنیاد پهلوی و فاطمه پهلوی، اکثریت سهام.

۲۵- کی دشت. شهنواز پهلوی و
شهرش خسرو جهانیان اکثریت سهام.

۲۶- جهان مورا. شهنواز پهلوی و
شهرش، اکثریت سهام.

۲۷- تولید ایریم ایران. شهرام
پهلوی بنیاد و یک گروه ژاپنی، کلیه سهام.

۲۸- مجتمع دامپروری و شیریاستوریزه
شهرام. شهرام پهلوی بنیاد جزو سهامداران.

۲۹- گله. ایجاد واحدهای کشت و
صنعت، اشرف پهلوی، کلیه سهام.

۳۰- بندیشرو. عبدالرضا پهلوی،
سهامدار عمده.

۳۱- سازمان کشاورزی دشت ناز.
عبدالرضا پهلوی، کلیه سهام.

۳۲- شهرین. احمدرضا و روزا
پهلوی، کلیه سهام.

۳۳- تهران بوره. واردات گوشت و
غلات. احمدرضا و روزا پهلوی، اکثریت
سهام.

۳۴- سازمان کشاورزی علی پهلوی.
علی پهلوی (پسر علیرضا) کلیه سهام.

۳۵- کشت و صنعت تمیشان. غلامرضا
پهلوی، ۴۰ درصد سهام.

۳۶- کشاورزی پارس شهر. غلامرضا
پهلوی، اکثریت سهام.

۳۷- کشت و صنعت دشت آجی.
غلامرضا پهلوی، اکثریت سهام.

۳۸- کشاورزی و عمرانی سبز دشت.
غلامرضا پهلوی اکثریت سهام.

۳۹- تولیدی ساک. غلامرضا پهلوی،
سهامدار عمده.

۴۰- کشت و صنعت کارون. بنیاد
پهلوی، جزو سهامداران.

۴۱- لبنیات پاستوریزه پاک. مهدی
پوشهری، جزو سهامداران.

بازرگانی

۱- بهداشتی عمران. واردات مواد
دارویی و لوازم آرایش بنیاد پهلوی، سهام-
دار عمده.

۲- ماشین آلات عمرانی. واردات
ماشین آلات راه سازی و ساختمانی، محمود
رضا پهلوی سهامدار عمده.

۳- سولرز ایران. واردات و حق-
العمل کاری مهدی پوشهری سهامدار عمده.

۴- آپریل موزیک. پخش نوار و
صفحه، مهدی پوشهری اکثریت سهام.

۵- تکنیساز. واردات شیشه و لوازم
برقی. مهدی پوشهری اکثریت سهام.

۶- بلیران. واردات و حق العمل کاری.
مهدی پوشهری اکثریت سهام.

۷- تولیدی و بازرگانی مهر آفرین.
واردات و نمایندگی شهباز پهلید، اکثریت
سهام.

۸- جان دیر پخش. واردات و فروش
ماشین آلات کشاورزی و راه سازی جان دیر،
عبدالرضا پهلوی سهامدار عمده.

۹- توسعه تجارت شهبوران. احمدرضا
پهلوی، سهامدار عمده.

۱۰- بی. آند. اف. واردات و نمایندگی.
بهمن پهلوی پسر غلامرضا، اکثریت سهام.

خدمات

۱- ان. سی. ار. ایران. پخش لوازم
الکترونیکی در ایران. بنیاد پهلوی (۳۸٪)
با مشارکت لتال کنش رجیستر امریکا.

۲- حفاری سد ایران. عملیات حفاری،
بنیاد پهلوی، سهامدار عمده با مشارکت سد
کوانیک.

۳- خدمات دریایی ایران. بنیاد
پهلوی کلیه سهام.

۴- بنگاه بخت آزمایی ملی. سازمان
شاهنشاهی خدمات کلیه سهام.

۵- فوتبال ایران. بنیاد پهلوی سهامدار
عمده (تیم پرسپولیس).

۶- تدارکات و خدمات دریایی ناسکو.
محمودرضا پهلوی سهامدار عمده.

۷- سی. ار. سی. فاطمه پهلوی سهام-
دار عمده (ساختمان بولینگک).

۸- خدمات هواپیمائی ژاپن. شهرام
پهلوی بنیاد سهامدار عمده.

۹- هواپیمائی ارتناکسی. شفیقها،
اکثریت سهام.

۱۰- هواپیمائی خدمات ویژه. شفیقها
جزو سهامداران.

۱۱- سازمان آموزشی نومرز رانستارات
فرانکلین سابق سازمان شاهنشاهی خدمات
کلیه سهام.

۱۲- س. ر. ی. بنیاد اشرف، کلیه
سهام.

۱۳- انجمن قایقرانی بادبانی. شهریار
شفیق.

۱۴- خدمات سینمایی و فیلمبرداری
مهدی پوشهری اکثریت سهام.

۱۵- گسترش صنایع سینمایی ایران.
مهدی پوشهری سهامدار عمده.

۱۶- ایرساگو. مهدی پوشهری و
شرکت استابلیشمن بیزنی دولوپمنت. کلیه
سهام.

۱۷- آبپای معدنی دماوند. مهدی
پوشهری، و یک شرکت فرانسوی.

۱۸- نان شهر. کارخانجات نان
ماشینی. بنیاد شمس پهلوی کلیه سهام.

۱۹- کشتیرانی دریایونند. شهباز پهلید،
اکثریت سهام.

۲۰- گانون ورزشی مهر. مهرداد
پهلید (شهر شمس).

۲۱- کسانوش. کارخانجات نان
ماشینی. احمدرضا پهلوی اکثریت سهام.

۲۲- کلوب ورزشی دریاکنار. غلام-
رضا پهلوی و بنیاد پهلوی کلیه سهام.

به داد جنگلها برسید

نه مردم. ای کاش اکنون که هر شهری بوسیله زعمای قومی اداره می‌شود، این زعماء، خود باسداری برای جنگل می‌گماشتند. چه اگر کار بدین منوال پیش رود، به یقین جنگلی که در اثر سالهای دراز محافظت، پدید آمده و یک ثروت بزرگ ملی به حساب می‌آید، از دست خواهد رفت.

آشکار است که دلیل قطع درختان، نبود سوخت است. نفت مدت‌ها است به شمال نمی‌رسد، و اگر هم می‌رسد، قسمت میانی شمال از آن بهره‌ای ندارد. تانک‌رانی که از شاهی می‌آیند، حداکثر به نور می‌رسند، زیرا مردم جلو آنها را می‌گیرند و به زور خالی می‌کنند. و آنها که از سوی رشت می‌آید تصور نمی‌کنم حتی به رامسر برسند. قسمت میانی شمال، از رامسر تا محمودآباد، تقریباً بدون سوخت میماند و از این روی جنگلهای این ناحیه در خطر قرار گرفته‌اند و می‌دانم که بهترین جنگلهای شمال در همین منطقه واقع است.

جاده چالوس از ابتدای جاده (از چالوس به تهران) یکی از زیباترین و دیدنی‌ترین جاده‌های کشور است. هیچ مسافری نیست که به هنگام بازگشت از شمال، وقتی ابتدای جاده چالوس را ترک می‌کند، احساس دل‌تنگی نکند. دل‌تنگی از بازگشت، دل‌تنگی بخاطر از دست دادن آن محیط سبز آرامش‌بخش.

آیا به تازگی از این جاده گذشته‌اید؟ چندان از درختان بریده‌اند که بیم آن می‌رود، از آنهمه زیبایی و ثروت، در آینده نزدیک چیزی نماند. کسانی به جان جنگل افتاده‌اند و به قطع درختان مشغولند به بهانه آنکه هیزم جمع کنند. هیزم بفروشند. وانت‌های بسیاری در کار بردن درختان و سرشاخه‌ها از جنگلند. مردم بسیاری در کار قطع درختان و خورد کردن آنها هستند، بی آنکه هیچ کس مسئولیتی احساس کند، بی آنکه هیچ دستگاهی جلو آنها را بگیرد. حالا دیگر نه جنگلهایی مسئول جنگل‌هاست،

۴۳- مزون و دکور. سیمین‌دخت آتابای (نوه رضاشاه) کلیه سهام.

۴۴- ایران‌شکار. کامران آتابای.

۴۵- جهانگردی ایران و ژاپن. بنیاد پهلوی جزو سهامداران.

۴۶- هنداد. بنیاد پهلوی جزو سهامداران.

۴۷- آریا لیرینگ. اجاره و فروش ماشین‌آلات. بنیاد پهلوی جزو سهامداران.

۴۸- انبارهای عمومی. بنیاد پهلوی جزو سهامداران.

۴۹- ایران ساسر (کامپون برنارد) مقاطعه کاری و اداره اموال. شفیق‌ها جزو سهامداران.

۴۰- لیزینگ ایران. عملیات لیزینگ. شفیق‌ها جزو سهامداران.

۴۱- سافریران. معاملات رهن. شفیق‌ها جزو سهامداران.

۴۲- سافریناس. شفیق‌ها جزو سهامداران.

۴۳- خانه ایران. امور حمل و نقل. مهدی بوشهری سهامدار عمده.

۴۴- سازمان تبلیغاتی فاکوپا. سازمان اجتماعی خدمات کلیه سهام.

۴۵- هتل شهسواران. محمودرضا پهلوی، اکثریت سهام.

۴۶- هتل‌های لوکس ایران. بنیاد پهلوی کلیه سهام.

۴۷- سازمان عمرانی و توریستی نمک آبرود. بنیاد پهلوی سهامدار عمده.

۴۸- هتل‌های ایران. بنیاد پهلوی ۵۰ درصد سهام.

(هتل‌هایی که بنیاد پهلوی یا کلیه سهام آنها را در دست دارد و یا در آنها سهم است از جمله عبارتند از: هتل‌های بابلسر، ونک، رامسر، جدید رامسر، آریا-شرایتون، کورش، اینترکنینتال شیراز، قدیم چالوس، جدید چالوس، گامرون بندرعباس، داریوش کوی‌سران تخت‌جمشید، متل پرسپولیس، نوشهر، هایت خزر، هایت مشهد، هیلتون تهران، متل تخت‌سر، هتل تخت‌سر، آب‌علی، شاهی، آمل، بوعلی‌همدان و.....)

در این هفته برادر جواد شهرستانی، محمد شهرستانی نیز از نمایندگی مشهد در مجلس استعفا داد.

■ به دنبال ماجرائی که بر سر اکبر عقیلی بازرگان خوشنام آمده بود و حمله ناشناسان به منزل او، گرفتن باج و بریدن انگشت کوچکش، حوادث اینچنین تکرار می‌شود، از جمله باج‌گیری واخادی است که رایج شده است، افراد مظنون را تهدید می‌کنند که از افعال آنها پرده بخواهند داشت، و جالب اینکه درخبر است کاسه ظلم وارونه شده و یکی از شکنجه‌گران ساواک که عمری خود از این راه نان خورده است، با تلفن تهدید شده که در محله معرفی خواهد شد و او ناچار ۴۰ هزار تومان تا حالا پرداخته است!

■ سرانجام حیل لازم برای وجیه-المه شدن نمایندگان و در عین حال تعطیل نشدن مجلس پیدا شد. تشکیل نشدن جلسات علنی.

بر اساس قانون، استعفای نمایندگان باید در جلسه علنی قرائت شود، و نماینده ۱۵ روز برای پس گرفتن استعفای خود فرصت دارد.

حالا نمایندگان استعفای خود را برای روزنامه‌ها می‌فرستند، یعنی امتثال اوامر آیت‌اله. در عین حال با تشکیل نشدن جلسه علنی هنوز نماینده‌اند و حقوق و مزایا برآید. البته نمایندگان مجلس اگر بخواهند امتثال اوامر کنند باید حقوقی را که در این سه سال گرفته‌اند، پس بدهند چون گفته شده «آنها ضامن‌اند».

■ از میان سرگردان ارتش، آنها که مغضوب دوران استبداد بودند، همزمان با نزدیک شدن موقع تصمیم‌گیری ارتش، نام دوتن برزبان است. تیمسار بازنشسته ولی قره‌نی و سپهد مدنی. که اولی از خوشنام‌ترین امیران ارتش است و در سالهای پیش در حالی که رئیس رکن ۴ ارتش بود، به بهانه این که قصد کودتا داشته، همراه یارانش به زندان افتاد، حال آن که امیری با خدا و متقی بود، نه از آن کیسه‌گشادهای پورسانتاژگیر. و ایران را بسیار دوست دارد و ارتشیان نیز او را.

این دو، به اضافه ارتشید جم، تنها امیران ارتش هستند که نامشان در دوران جمهوری اسلامی هم می‌تواند، پیش کشیده شود.

با آیت الله خمینی حرف دارم

وجود شماست، این تفریط‌ها را دوست ندارد، عاشق افکار خویش نیست و فکر خود را مدار مدارها و وحی منزل نمی‌داند. آری، می‌دانم که شما سرسختی و تعصب کور را رد می‌کنید، اما دوست دارم رسماً اعلام کنید که این همه را طرد می‌کنید شما اعتقاد خود را به آزادی واقعی مطبوعات و رادیو - تلویزیون اعلام می‌کنید، اما اختناق چنان است که از جمله، هر کس به من تلفن می‌زند نخست می‌پرسد: «تو را هنوز به خاطر مقاله‌هایت، لت و پار فکرم‌اند؟» گروه‌های فشار، آزادی را تهدید می‌کنند و چاقو کشی فکری به راه می‌اندازند و صاحبان افکار متفاوت را به‌رژیمی می‌چسبانند که احیاناً خود آن‌ها ریزه‌خوارش بوده‌اند. معیار عقل و ترازوی سنجش از دست آن‌ها در رفته است.

آیندگان یکشنبه را ببینید: یک هوادار شما که از آزادی شما نشانی ندارد، خطاب به نویسنده‌ی به‌نام مهندس احمد کی‌نژاد که به‌اتکای آزادی‌های انقلابی امروز، عقیده متفاوتی اظهار کرده، نوشته است: «آقای مهندس، آیا کشتن شما حق نیست؟» می‌بینید این به‌جوش‌آمدگان لگام خویشتن از دست داده‌ را؟

می‌بینید از مبارزه درخشان شما، چه برداشت‌هایی می‌کنند؟ خون، جلو چشم‌شان را گرفته است. آرامشان کنید به آن‌ها اجازه ندهید... به این‌گونه هواداران تکیه نکنید، آن‌ها به‌روز واقعه، شما و انقلاب را تنها می‌گذارند. آن‌ها برای انقلاب، جز خطر در پی نمی‌آورند. بسی از آن‌ها به‌راستی هستریک شده‌اند. هستری را باید مهار کرد، بیماری همه‌گیر زیان‌باری است. نباید هیجان روحی، جزم‌اندیشی، چون، خشونت و هذیان‌انقلابی را جایگزین آگاهی انقلابی کرد. اگر این محدود متعصبان، با همین خشم و غیرت پیش روند، چه بسا که روزی بر خود شما بشورند. آن‌ها خوارج شما خواهند شد. این را در یاد نگه دارید. با اعصاب آسوده، با آرامش خاطر، بهتر می‌توان راه‌های آینده را گشود. راه آینده، راه آزادست. من شما را ستودم وقتی در فرودگاه پاریس، از ملت فرانسه، به‌خاطر تفاهم و آزادی‌بیانی که به شما عرضه کرده، سیاست‌گزاری کردید. بگذارید ایران، دست‌کم همان شود که فرانسه برای شما بود، تنفس‌گاهی برای آزادگان. بگذارید خمینی‌های ملت‌های دیگر، از این پس، ایران را قریبون خود

پذیرش تحصیلی ۴۸ ساعته

نشانی: چهار راه پهلوی تخت جمشید ساختمان استار (شماره ۵۴۹) طبقه چهارم - سازمان بین‌المللی پاشا
تلفن ۶۶۸۱۳۴ - ۶۴۶۶۳۵

بام خود را ایز و سیل کنید

۸ سال تجربه شرکت ایران اس. آ. ۴۰ م. بام ایز و سیل شده شماره ۱ تا ۲۰ سال تضمین میکند
تلفن: ۳۱۱۱۸۱ و ۳۱۱۱۸۴

مؤسسه فنی متین

تشخیص ترکیب‌گی لوله بادستگاه الکترونیک ترمیم بنائی و لوله‌کشی و لوله‌بازکنی فوری
تلفن: ۵۹۲۳۹۶ - ۸۵۱۷۷۱

یک موقعیت استثنائی در امر

پذیرش تحصیلی

ما راهنما - گاتولوک و هم‌چنین پرسنل متجاوز از دوهزار دانشگاه و کالج امریکائی - اروپائی و آسیائی را در اختیار داریم، شما می‌توانید با هر معدلی و شرایط مالی که داشته باشید و در اسرع وقت از یکی از این دانشگاه‌ها پذیرش اخذ نمایید
نشانی میدان آرژانتین - خیابان بهاران - پلاک ۱۰
آپارتمان ۱۶ - تلفن: ۶۲۸۲۲۱

اخذ پذیرش فوری (توسط تلکس)

امریکا - فیلیپین - هند - انگلستان
میدان ۲۵ شهر یور - خیابان بهرامی شماره ۲۰ طبقه سوم
دبیرستانی شرکت سالوکی تلفن ۸۳۵۶۴۷ دانشگاهی

دوره‌های فشرده زبان ترجمه رسمی مدارک

اخذ پذیرش تحصیلی معتبر

باتلکس و اپست اختصاصی سریع

از دبیرستانها و دانشگاههای آمریکا - انگلستان - فرانسه - هند
آدرس تهران ۱۵ انتهای وزراء (پارک) خیابان گاندی
خیابان پنجم پلاک ۲
شرکت بین‌المللی ۵ کاره تلفنهای ۶۸۵۳۳۳ و ۲۰ - ۶۸۱۲۳۱

آنها که به گذشته تعلق دارند، در برابر آینده‌ای که از آن آنها نیست بپا خاسته‌اند



افغانستان. مقاومت در برابر کمونیسم

محاصره شده اسلحه و مهمات حمل می‌کرد. اما چتربازانی که مامور رساندن اسلحه بودند، خود به دست پشتوها افتادند. در نتیجه ۲۱۵ نفر آنها به دست پشتوها زندانی و چهارصد نفرشان کشته شدند که دوروس هم در میان آنها بود. از جیب آنها که بعد از درگیری در رودخانه‌ای خروشان سرنفون شده بود عکسبرداری شده است.

از آن پس افغانها عملیات انتقامی خود را افزایش داده‌اند. اما هزار و صد جنگجوی دره «کنده» دوهزارسرباز آموزش دیده ارتش افغانستان را به ستوه درآورده‌اند. سربازان دهکده‌های آنها را می‌سوزانند و مواضع غیرقابل دسترس آنها توسط «میگ» های شوروی بمباران می‌شود. پشتوها بسیج شده‌اند و تمام مردان بین ۱۶ تا ۶۰ ساله آنها، مسلح به تفنگهای قدیمی، دره به دره متشکل می‌شوند تا مقاومت کنند. اما این مقاومت تا چه وقت می‌تواند ادامه یابد؟

زیمون دوپاردون، اولین خبرنگاری که از این منطقه دیدن کرده است، درست دو ساعت قبل از اینکه سربازان رژیم کمونیستی تمام دهکده «بشقال» را با خاک یکسان کنند، از همان راهی که آمده بود به پیشاور برگشت. او از مردانی سخن می‌گوید که به گذشته تعلق دارند.

جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند) جنگجویانی سرسخت و مسلمانانی متعصب هستند که معتقدند ایمان واقعی نزد آنان است و بس. در زمان کیپلینگ و نیزه‌داران بنگال، آنها زندگی را به انگلیسی‌ها حرام می‌کردند و انگلیسی‌ها هرگز نتوانستند آنان را وادار به انقیاد کنند. در حالیکه پیروزی در این جنگها برای انگلستان اهمیتی به سزا داشت. فراموش نکنیم که تنگه معروف خیبر در منطقه زیر نفوذ پشتوها قرار دارد. از آن زمان به بعد پشتوها به زندگی ناپایدار خود در منطقه چسبیدند و دیگر تفنگهای دست ساخت مدل عهد دقیانوس خود را زمین نگذاشتند.

مارکسیستهایی که در آوریل ۱۹۷۸ قدرت را در کابل به دست گرفتند، با این گروهها و ویژگیهای فتودال - مذهبی آنها شوخی ندارند. حزب کمونیست افغانستان، که از شوروی دستور می‌گیرد، بلافاصله بعد از به دست گرفتن قدرت ماموران خود را به منطقه کوهستانی شمال شرقی فرستاد تا مالاها را دستگیر کنند و پشتوها را به اطاعت از حکومت مرکزی وا دارند.

ارتش با آنها به مقابله پرداخت. هلیکوپترهای شوروی برای نیروهای ارتش

سفر به منطقه مخالفان حکومت کنونی افغانستان کار دشواری نیست. کافی است با هواپیما به راولپندی در پاکستان بروید. بعد از آخرین دامنه‌های غربی هیمالیابور کنید و به پیشاور در غرب پاکستان برسید. از اینجا تا مرز افغانستان راهی نیست. در حومه پیشاور خواهید توانست با تنی چند از آوارگان پشتو که از رژیم تازه کمونیستی افغانستان گریخته‌اند طرح دوستی بریزید. بعد هم کافی است یکی از جنگجویان پشتو را راضی کنید راهنمایی شما را به عهده بگیرد.

اگر دوربین خودتان را زیر لباس و ظاهر یک کوهنشین ریشو پنهان کنید، به راحتی می‌توانید از مرز عبور کنید و بعد از پشت سر گذاشتن کوره راههای پربرف و صعب‌العبور کوهستانی، سرانجام به دره «کنده» در میان قله‌های سر به فلک کشیده کوههای هندوکش برسید. فقط باید مواظب باشید با گشتی‌های پاکستانی، یا ماموران مرزی افغانی روبرو نشوید. این راهی بود که زیمون دوپاردون خبرنگار فرانسوی و اولین خبرنگاری که از سرزمین اعتراض در افغانستان دیدن می‌کرد، پیموده است. کوهنشینان پشتو (پشتوها یک سوم

سراسری، تازه‌ترین اقدام‌هایی را که برای نیل به هدف يك جامعه‌ی اسلامی انجام شده است، اعلام کرد. قرار است چهار دستگاه مذهبی در دادگاه‌های عالی پاکستان، ویکی هم در سطح دیوان عالی، برپا شود. این دستگاه‌های شرعی که اعضای آنها از الهی-دانان و حقوق‌دانان تشکیل می‌شود، به قوانینی که گمان می‌رود ضداسلامی است، رسیدگی خواهند کرد. دستگاه شرعی دیوان عالی پاکستان، به‌عنوان دادگاه‌نهایی تجدید نظر خدمت خواهد کرد.

تغییرات اسلامی دیگری هم صورت خواهد گرفت. چنین می‌نماید که مقامات پاکستانی، از واکنش نامساعد بین‌المللی درباره‌ی استفاده از مجازات‌های اسلامی، مانند تازیانه زدن در ملا عام، شکفت زده شده‌اند. (تنها يك پاکستانی به‌اتهام سرقت به قطع کردن دست محکوم شد و این مجازات، بعداً تخفیف یافت).

انتظار می‌رود منع مصرف و فروش مسکرات، که در این لحظه شامل خارجی-ها نمی‌شود، خشن‌تر شود. اداوات باید به نحو منظم مراسم نماز برگزار کنند و اکنون بررسی‌هایی برای اجرای دو مالیات جدید «دینی» انجام می‌شود.

اجرای قوانین اسلام، ممکن است گروهی را که خواستار اجرای مبادی دین هستند آرام کند، اما دو مشکل اساسی «ضیاءالحق» را حل نخواهد کرد. يك مشکل رهبر پاکستان این است که چگونه باید سیاستمداران غیرنظامی را متقاعد کند تا نقش بزرگ‌تری در حکومت، تحت‌رژیم نظامی، بازی کنند و مشکل دیگر او آن است که درباره‌ی «ذوالفقارعلی بوتو»، نخست-وزیر پیشین پاکستان، چه باید بکند. دیوان عالی پاکستان، سرگرم رسیدگی به مراحل نهایی تقاضای تجدیدنظر «بوتو» است. «بوتو» که به‌اتهام صدور دستور قتل به‌اعدام محکوم شده است، تقاضای تجدیدنظر کرده است.

ژنرال «ضیاءالحق»، در تلاش برای انتقال مسئولیت به‌سیاستمداران، سرگرم ایجاد حکومت‌هایی در چهار ایالت پاکستان است. بیشتر وزیران جدید کابینه‌ی ایالتی را اجزایی نامزد می‌کنند که اخیراً به کابینه‌ی مرکزی پیوسته‌اند.



تلاش برای «اسلامی کردن» پاکستان



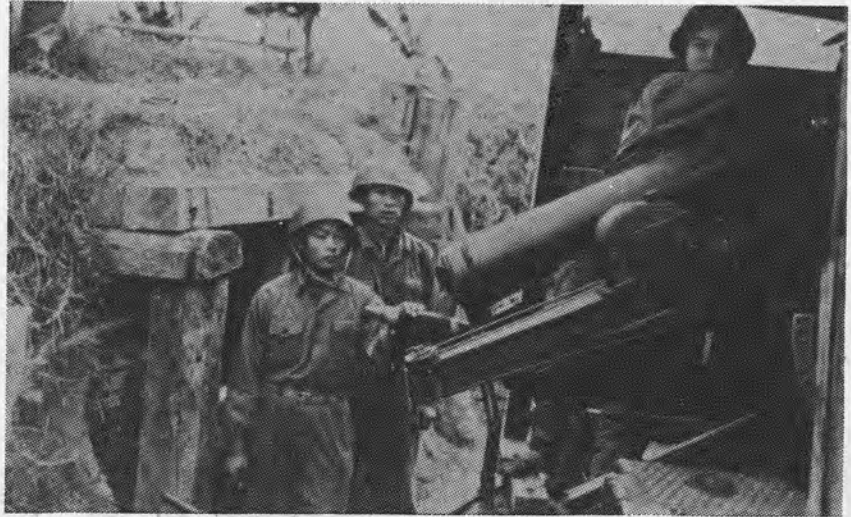
ژنرال «محمدضیاءالحق»، فرمانروای نظامی «موقت» پاکستان، اطمینان می‌دهد که جانشینان او، کشوری را به‌ارث می‌برند که مقررات نظامی، ساخت‌های آن را از ریشه تغییر داده است.

ژنرال «ضیاءالحق»، در يك پیام‌رادیویی

ژان لاکوتور - نوول ابرواتور

گرداب کامبوج

چینی‌ها از اینکه ویتنام را در حال غرق شدن در گرداب کامبوج می‌بینند، خوشحالند



طبقه جوان

این کشور، که سرانجام به متحدشدن ملت‌های منطقه علیه هانوی منجر خواهد شد. اگر رهبران هانوی حاضر به پرداخت چنین بهائی شده‌اند، شاید به این علت است که نظام خمرهای سرخ، این دست‌نشاندهگان استراتژی ضد ویتنامی پکن، در حال تحکیم بخشیدن مواضع دیپلماتیک خود در آسیای جنوبی و غرب بودند. دلیل دیگر شاید این بود که بعد از پیروزیهای دیپلماتیک چین در ژاپن و واشینگتن، این کشور می‌توانست بر روی تجاوزاتی که علیه دولت مورد حمایتش در پنومپن صورت می‌گیرد چشم ببندد، و این در مجادلات همیشگی چین و شوروی سره‌ای به حساب می‌آمد که شوروی برای استفاده از آن صبر را جایز ندید.

اما ویتنام در این زمینه تا کجا می‌تواند پیش برود؟ رهبران هانوی با توجه به اینکه پکن در مرزهای مغولستان بیشتر مورد تهدید سی لشکر شوروی مستقر در این ناحیه است تا ویتنام در مرزهای لانگسون، اطمینان داشتند که چین هرگز از مسیر اتخاذ تصمیم‌های دیپلماتیک منحرف نخواهد شد. بنابراین وارثان هوشی‌مین سه هدف برای خود در کامبوج در نظر گرفتند. اول اینکه به تصرف منطقه شرق کامبوج و مواضع شرقی رود مکنونگ، یعنی کراپه که قرارگاه کل قوای ژنرال چیاب به هنگام نجات خمر سرخ بود، و منطقه منقار طوطی، مهمترین منطقه استراتژیکی میان سایگون و پنومپن اکتفا کنند و بدینوسیله یک پایگاه برای دولتی مخالف با دولت وقت پنومپن بنیادنهند. دومین هدف این بود که استراتژیهای ویتنامی بعد از سرنگون کردن رژیم پول پوت و تصرف پایتخت کامبوج راه خود را ادامه دهند. و بالاخره سومین هدف مبارزه تا آخرین مرحله برای راندن «طاعون فاشیستی» (به قول روزنامه‌های ویتنامی) از تمام خاک کامبوج بود.

در حال حاضر ویتنامیها به دو هدف اول خود رسیده‌اند. و هیچ معلوم نیست که از سومین هدف صرف نظر کنند. تصمیم آنها مسلماً بیشتر به واکنش مردم کامبوج مربوط خواهد شد تا واکنش بین‌المللی و واکنش چین با توجه به رفتار ملت خمر، دشوار بتوان تصور کرد که وحشت ناشی از رژیم پول پوت آنها را به این «آزادی‌بخشان» تازه پیوند بدهد.

جانب احتیاط در پیش گیریم. به همان اندازه که نفوذ «برادر بزرگ» هانوی، دهلی‌نو، الجزیره و مکادیشو در کار «جبهه‌های آزادیبخش» انکارناپذیر است، انداختن تمام بار مسئولیت، از تامین اسلحه و مهمات تا طرح نقشه تجاوز، به گردن قدرت «حامی» دور از احتیاط خواهد بود.

در دورانی که گسترش دامنه مهاجرتها به سرعت از همدلی مردم جهان نسبت به کشوری که سی سال علیه امپریالیسم جنگید می‌کاهد، حمله ویتنام به کامبوج نیز به مخدوش شدن تصویر این کشور کمک کرد. با این حال به نظر می‌رسد که رهبران هانوی، به رغم خطر از دست دادن وجهه خود، مصمم‌اند خطرات دنباله‌روی از استراتژی مبتنی بر «عادی کردن» وضع هندوچین را، که بی‌شباهت به استراتژی شوروی در پراک (در سال ۱۹۶۸) نیست، به جان بخرند. حتی اگر پول پوت مثل الکساندر دو بچک خطری در راه احیاء سوسیالیسم دمکراتیک به شمار نیاید، عمل ویتنام یک تجاوز صریح به حاکمیت یک دولت مستقل به شمار می‌رود و نشانه‌ای است از جاه‌طلبی و روح سلطه‌جویی

جانشینان هوشی‌مین سرانجام نتوانستند در مقابل وسوسه‌ای که از یک سال قبل در دلشان لانه کرده بود مقاومت کنند. آنها در آخرین ساعات سال مسیحی ۱۹۷۸ بر خوردهای خونین مرزی خود با کامبوج را به عملیات وسیع نظامی تبدیل کردند و بعد از تنها سه روز مبارزه رهبران جبهه متحد رستگاری کامبوج، آ، جبهه مورد حمایت ویتنامی‌ها، اعلام کردند که دوموضع مهم حاشیه رود مکنونگ، یعنی کراپه و کامپونک‌چام را به تصرف درآورده‌اند. از همان وقت نیروهای خمر سرخ خود را محاصره شده یافتند و دولت وقت پنومپن به سازمان ملل متحد متوسل شد.

نظریه رسمی هانوی این است که پیشرویها و سقوط پنومپن توسط «نیروهای انقلابی» صورت گرفته است که علیه رژیم پول پوت و وینگ - سازی به پا خاسته‌اند. اما مقامهای خمر سرخ برعکس معتقدند که این تجاوز اشکار به کمک و با نقشه روسها عملی شده است. ماجراهائی که در ویتنام سومالی و صحرای غربی شاهدش بودیم به ما می‌آموزد که در مورد قبول اینگونه ادعاها



مروری بر احوال دکتر محمد مصدق - ۱

مصدق، رادمرد تاریخ

را بوجوه آوردند.

«جامع آدمیت» مشروطیت و محدودیت را بنیان فلسفه سیاسی خود اعلام داشت و «تفکیک قوا» و انفصال آنها بر پایه استقلال قوای مجریه، مقننه و قضائیه بنیاد نهاد، و وزراء را مسئول اعمال خویش در مقابل مجلس اعلام داشت.

آنها «اعتدال» را برای ادامه نهضت مشروطیت تبلیغ میکردند و با روشهای تند انقلابی هم آهنگی و سازش نداشتند و حتی بسیاری دیگر، اعضای جامع آدمیت را مورد نكوهش قرار داده و انتظار شدت عمل بیشتری داشتند.

«محمدعلی شاه» برای استفاده از نفوذ این مجمع با گرداندگان آن کنار آمد، سوگند کتبی و تعهد شفاهی کرد که از اصول حکومت مشروطه پشتیبانی کند و در جهت استقرار قانون عمل نماید.

ولی جمعی از جمله «محمد مصدق» اعتقاد داشتند که استقرار واقعی «حکومت مردم» با افزایش مجاهدین واقعی و تشکیل «گارد مسلح ملی» تحقق خواهد یافت، زیرا مخالفان سرسختانه با مشروطیت سر ستیزه داشتند، بخصوص پس از تور بی نتیجه بمبی که به کالسکه «محمدعلی شاه» برتاب شد که به سبب آن، محمدعلی شاه بر سر خشم آمد و اقداماتی بر علیه آزادی آغاز کرد. مجلس به توپ بسته شد و جنگ استبداد و آزادی بار دیگر خونها را جاری ساخت.

حمایت روس از محمدعلی شاه بی رحمت «لیاخوف» و «شاپشال» حامی شاه و دست نشانده روسها از یکطرف و پناهندگی آزادی خواهان به سفارت انگلیس از سوی دیگر، «استبداد صغیر» را بوجود آورد. مجاهدان را در پارک اتابک به قفس بستند و سردار ملی ستارخان در این مبارزه آسیب دید و گلوله‌ای بر پایش نشست. زمینه برای اجرای توافق پین ۱۵

با اندیشه آن مرد بزرگ ایران آشنا. پسرش را نیز در این راه پرورش داد. «محمد» به دنبال علاقه‌اش به کسب علم و کمال و شرکت در امور سیاسی، مستوفی‌گری را که شغل آبرومند زمان بود رها کرد و به مدرسه علوم سیاسی رفت، (این مدرسه پایه و اساس دانشگاه تهران شد) که تازه وسیله چندن از اساتید و فرنگ‌رفته‌ها تاسیس و دائر شده بود.

استادانی چون میرزا جوادخان قریب، میرزا عبدالرزاق بغایری و صاحب‌نظرانی چون میرزا غلامحسین ره‌ما و شیخ محمدعلی کاشانی... در این مدرسه تدریس می‌کردند. انقلاب مشروطیت و ندای آزادی خواهان، شور و احساسی در او برانگیخت، هنوز سی سال نداشت که اصفهانیان به نمایندگی مجلس اول انتخابش کردند.

اعتقاد به اصول و رعایت قانون و مقررات، موجب گردید از قبول این سمت که در آن روزهای حساس، برای هر فردی افتخاری به‌شمار میرفت، امتناع ورزد و به مجلس نرود اما بازنایستاد، مبارزه را در جبهه دیگری ادامه داد، تشکیل انجمنی با عضویت دوستانش... برای دفاع از «مشروطیت» و مقابله با قزاقان و مستبدین.

میرزا حسن مستوفی الممالک که «آقا» می‌خواندندش، جمعی از مردان روشنفکر و مبارز تفرش و فراهان از جمله «محمد مصدق» را در خانه خود جمع کرد و به همراهی جمعی از مردان گرگان و آشتیان که در این انجمن عضویت یافتند. برای وحدت عمل و پیکار نقشی حساس برعهده گرفتند.

«محمد مصدق» نیز دعوت عده‌ای دیگر از آزادی خواهان را برای همکاری رد نکرد و با آنان دست دوستی و برادری داد.

میرزا حسینقلی آدمیت و سردار محیی و میرزا داودخان علی‌آبادی و کمال‌الملک هنرمند شهیر و سلیمان میرزا اسکندری و چندتن دیگر هم‌قسم شدند و «جامع آدمیت»

اندیشه مردان بزرگ، بر جوادانگی آنان، صحنه می‌گذارد. آینده‌نگری و ابراز عقاید، ولو در شرایط سخت و برخلاف جریان روز و علیه نظر زورمندان از روح بزرگ آنان سرچشمه می‌گیرد. مردان تاریخ به رازی دست می‌یابند که مهمتر از زنده بودنشان است، راز پایداری... چون می‌دانند که امور جاری چون زندگی، سریع و گذر است، باگذشت هر لحظه آغازی برای جوادانگی و ابدی بودن، بوجود می‌آید. این رمز بقای مردان بزرگ می‌تواند درسی برای آیندگان، نه برای یک‌نسل بلکه برای نسلهای پی‌درپی درسی آموزنده و برارزش باشد.

در اندیشه این مردان «هدف» مقدس است، ایمان به اصالت فکر اینار جان را واجب می‌دارد و آن وقت پایدارشان می‌سازد. دکتر محمد مصدق اندیشه‌گری است که در حیات سیاسی توانست عظمتی باشکوه پی‌ریزی کند و حیات خود را ابدی سازد. شمه‌ای از افکار و عقاید او برای نسل مبارز امروز درسی آموزنده است، باشد که بازسازی مردانی چون او را موجب شود نه یک‌تن بلکه صدها تن...

این است سرمایه واقعی ملتها ...

.... هنوز به دوران جوانی پا ننهاده بود که مستوفی خراسان شد، ده سال پیش نداشت که از نظر تشریفاتی و به پاس خدمات پدرش به این سمت منصوب گردید. رسیدگی به حسابهای ایالتی چون خراسان یا به سخن امروز پیشکاری داری استان... چندی نگذشت که به کار مسلط شد و دیگر مستوفیان را فریفته هوش و ذکاوت خود ساخت. امانت و دقت وی بر سر زبانها افتاد.

میرزا هدایت آشتیانی «وزیر دفتر» پدر مصدق از بلندپایگان دوران ناصری بود، مکتب میرزاتقی‌خان امیر کبیر را دیده بود و

سیاست، روس و انگلیس فراهم شد. قرارداد ۱۹۰۷ میلادی و قرارداد ۱۹۱۹ و توثق الدوله و دیگر حوادث از جمله کودتای ۱۲۹۹ شمسی، ماحصل بهره‌برداری روس و انگلیس از حوادث شد. محمد مصدق، پس از شکست آزادی حاضر به تحصن در سفارت انگلیس نشد و در اولین فرصت پس از مدت‌ها مخفی شدن برای کسب معلومات و تجربیات بیشتر، راهی اروپا شد و در شهر «نوشاتل» سوئیس به تحصیل مبادرت ورزید و دکترای حقوق دریافت کرد، و از آن پس بنام «دکتر محمد مصدق» اشتهار یافت. به ایران برگشت، و استاد مدرسه علوم سیاسی شد. دکتر مصدق برای روشن نمودن افکار عمومی و لغو «کاپیتولاسیون»، رساله‌ای در این زمینه نوشت و در دسترس عموم قرار داد و مجله‌ای با همکاری و همدلی حاج میرزا

یحیی دولت‌آبادی بنام «مجله علمی» منتشر ساخت. دکتر تحصیل کرده حقوق و روزنامه‌نویس، برای ادامه مبارزه و بسط مشروطیت، دعوت «دهخدا» ادیب دانشمند را قبول کرد و به عضویت «حزب اعتدال» درآمد. دو جناح تشکیل شد:

- ۱- حزب اعتدال
- ۲- حزب دمکرات

حزب اعتدال از مردانی چون دولت‌آبادی، سیدعبداله بهبهانی، سیدمحمد طباطبائی، علامه دهخدا، حاج آقا شیرازی و شکراله‌خان قوام‌الدوله تشکیل یافت و دکتر مصدق رهبری این حزب را بر عهده داشت. تقی‌زاده، حسینقلی نواب و سلیمان میرزا اسکندری و وحیدالملک شیبانی و سیدمحمدرضا مساوات حزب «دمکرات» را می‌گرداندند.

جنگ بین‌المللی اول و مهاجرت دولت و مجلس در اعتراض به اشغال و نقض بی‌طرفی ایران از طرف روس و انگلیس (متفقین) درگیری این دو حزب را زیاد کرد. عوامل این دو قدرت با تهدید و ارعاب و گاه با تطمیع، باعث متلاشی شدن تشکیلات دو حزب مذکور شدند، ولی بعدها جمعی از بازماندگان این دو حزب در سیاست کشور متجلی گردیدند و بسیاری از وطن پرستان هم در مخالفت و دشمنی با انگلیس و روس از حمایت امپراطوری «عثمانی» دریغ ننموده و با تشکیل حکومتی به این کشور مهاجرت کردند. ■



حادثه سیاهکل چگونه اتفاق افتاد؟

سیاهکل، شهر که

سیاهکل افسانه شده است و افسانه سیاهکل ایرانگیر. این نامی جادویی است که سیمرغ و عقاب وقاف را در یاد زنده می‌کند. سیاهکل یادآور دلیریها، شہامت‌ها، شہادت‌ها است. هیچ نامی، نام شهری و شهرکی و روستائی - تا این اندازه آوازه نیافته است، در شعرها، شعارها، نوشته‌ها، گفتارها تکرار نشده است. سیاهکل یگانه است. در همه جهان، و شاید در همه تاریخ. تاریخ ایران.

سیاهکل، از هشت سال پیش بر سر زبانها افتاد. از زمان واقعه سیاهکل. اکنون این شهرک نزدیک لاهیجان، نهاده بر کرانه جنگل، شهر قهرمان جنبش انقلابی ایران است. یا دست کم یادآور قهرمانی-های ملت ایران. ملتی که همواره، فرزندان انقلابی تربیت کرده است. شهری است یا شهرکی که انقلاب در آنجا تولد یافته است. انقلاب قهرآمیز بامشی جنگ مسلحانه. در آن زمان گروههای انقلابی بدین نتیجه رسیده بودند که جز با مبارزه قهرآمیز راه دیگری برای پیروزی وجود ندارد. آن همه خفقان که بر ایران حاکم بود، کجا امکان مبارزه آشکار به مبارزان می‌داد؟ چه کس یارای مبارزه رویاروی مسالمت‌جویانه داشت؟ شرایط عینی جامعه جنبش مسلحانه را ایجاد می‌کرد، الزامی می‌کرد. گروهی از پیشاهنگان مبارزه مسلحانه، که بعدها «چریکهای فدائی خلق» نامیده شدند، به این نتیجه رسیده بودند که تنها

از طریق جنگ و جنبش مسلحانه است که می‌توان امریالیسم و ارتجاع را وادار به عقب‌نشینی و ترک مواضع خود کرد. اینان دوتیم بودند، یا به دوتیم تقسیم شده بودند: تیم شهر و تیم جنگل، تیم شهر از تز جنگ چریکی در شهر و تیم جنگل از تز جنگ مسلحانه در کوه هواداری می‌کرد. آنها برنامه‌های خود را چیده بودند و انبارهای آذوقه و گویا اسلحه در نقاط مختلف جنگل، در مکانهای مناسب، ساخته بودند. اما پیش از آنکه دست به هر نوع کاری بزنند عده‌ای از اعضای تیم شهر در ۱۳ بهمن ماه ۱۳۴۹ بوسیله پلیس دستگیر شدند. و سازمان یا بخشی از آن به اصطلاح لو رفت. تیم جنگل، خود راناکزیر از اقدام دید. فرماندهی این تیم را علی‌اکبر صفائی فراهانی به‌عهده داشت.

در شامگاه ۱۹ بهمن ۱۳۴۹، این گروه به فرماندهی صفائی به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل حمله برد. پاسگاه خلع سلاح شد و ۹ قبضه تفنگ و مسلسل بدست آمد. چریکها، بدین بسنده نکرده‌اند. مردم دهکده را که از حمله به پاسگاه باخبر شده بودند، جمع کردند و برای آنها سخنرانی کردند. آنها به مردم گفتند که برای چه می‌جنگند، اما بی‌تردید، آن گفتن، هرگز کافی نبود و نمی‌توانست باشد.

پیش از آن، قرار نبود که در این وقت دست به حمله زنند. آنها طبق برنامه باید اردیبهشت ماه به جنگل می‌رفتند، اما لورفتن بخشی از سازمان در شهر، این‌پناه

بردن به جنگل را زودرس ساخت، آنها که به پاسگاه سیاهکل حمله کرده بودند، همان شب به جنگل زدند. ۹ نفر بودند و مقرر بود که ده تن دیگر از تیم شهر، بدانان بیوندند، اما بازداشت عده‌ای این برنامه را ناممکن کرد.

سازمان چریکهای فدائی خلق، بعدها در این باره نوشت: «در ملاقاتی که در روز ۱۶ بهمن، بین یکی از مسئولین تیم شهر و رفیق صفائی روی داد، او از کم‌وکیف یورش پلیس آگاه شد. تمام تدارکات چندساله گروه با یورش پلیس در معرض نابودی کامل قرار گرفته بود، از دست‌دادن فرصت می‌توانست به ناکامی تیم جنگل در دست زدن به هرگونه عملیات تهاجمی منجر گردد. درگیری با دشمن و برپا کردن جنبش مسلحانه، مبرم‌ترین وظیفه تیم جنگل بود. روحیه رفیق صفائی که محصول نبردهای فلسطین بود، به او امکان می‌داد که علیرغم شرایط نامساعد فصل و علیرغم نداشتن تضمین حمایت از جانب شهر، ۱۹ بهمن را برای حمله به پاسگاه سیاهکل برگزیند و آن را با قاطعیت به رفیق مسئول شهر و گروه اطلاع دهد.»

علی‌اکبر صفائی فراهانی که در سال ۱۳۱۸ زاده شد، در سال ۱۳۴۹ تیرباران شد. اشرف دهقانی، چریک فدائی معروف، درباره او می‌نویسد: علی‌اکبر صفائی فراهانی، فرمانده دسته جنگل، در سال ۴۷ به جبهه الفتح در فلسطین پیوست و در آنجا بخاطر فعالیت‌های درخشانش، به

که انقلاب در آن متولد شد

فرماندهی يك پایگاه چریکی رسید. بعد از يك سال، مخفیانه به ایران برگشت و مبارزه مسلحانه را در جنگلهای شمال ایران سازمان داد. بعد از اولین حمله موفقیت آمیز چریکی، بخاطر نجات جان یکی از رفقایش، از کوه پائین آمد که با کمک افرادی تا آگاه از اهالی، چون که نخواست بروی خلیق تیراندازی کند، دستگیر شد و بعد از شکنجه های فراوان در اسفند ۴۹ تیرباران شد.

در طول مبارزه در جنگل، که از ۱۹ بهمن تا ۱۹ اسفند ۱۳۴۹ طول کشید، گروه ۹ نفری هر چند مورد حملات سخت نیروهای دولتی قرار گرفت، دیوانه نبرد کرد و توانست بیش از ۶۰ افسر و درجه دار و سرباز را از پای درآورد.

زمستان سخت و نداشتن آذوقه و یاری نکردن مردم روستاها، و محاصره سنگین جنگلیان، آنها را سرانجام دچار دشمن کرد. سه تن در درگیریها با نظامیان کشته شدند. سه تن دیگر به شهر آمدند تا ایرج نیری یکی از افراد خود را که زخمی شده بود، از مرگ برهانند اما (می گویند) کدخدای سپاهک و عده ای دیگر بر سر آنها ریختند و آنها را دستگیر کردند. سه تن دیگر به یاری آنها شتافتند. ولی همه دستگیر شدند و پس از تحمل شکنجه های بسیار، در شکنجه گاه های ساواک، در ۲۶ اسفند ۱۳۴۹ تیرباران شدند و خبر تیرباران شدن آنها در اولین شماره روزنامه های فروردین ۱۳۵۰ منتشر شد.

از شبکه جنگل رویهمرفته ۱۵ تن

تیرباران یا زیر شکنجه شهید شدند:

علی اکبر صفائی فراهانی که فرمانده شبکه بود.

احمد فرهودی که از اعضای شهری سازمان چریکهای فدائی خلق بود، در بهمن ۴۹ به مبارزان جنگل پیوست و بزودی به معاونت شبکه رسید. او و ۵ تن دیگر بر سر يك انبارك لورفته به محاصره دشمن درآمدند و دستگیر شدند. فرهودی در ۲۶ اسفند تیرباران شد.

شعاع الدین مشیدی مسئول شهری شبکه جنگل که در زمستان ۴۹ دستگیر و تیرباران شد.

هادی بنده خدا لنگرودی که بعد از حمله سپاهک، برای رهاندن یکی از رفقای شهری، هوشنگ نیری، به اسارت درآمد و تیرباران شد.

عباس دانش بهزادی که بعد از حمله سپاهک همراه چهارتن از رفقایش بر سر يك انبار آذوقه لورفته دستگیر و در اسفند ۴۹ تیرباران شد.

جلیل انفرادی از اولین افراد دسته جنگل، که همراه فرمانده گروه از کوه پائین آمد و دستگیر و تیرباران شد.

رحیم سمعی که از جمله محاصره شدگان بر سر انبار لورفته بود، بعد از ۴۸ ساعت نبرد، به نشانه تسلیم از سنگر بیرون آمد، اما به محض اینکه در محاصره دشمن قرار گرفت، نارنجک خود را منفجر کرد، و با وارد کردن تلفات زیاد به دشمن، خودش نیز شهید گردید. و رفقایش توانستند از

محاصره دشمن بگریزند.

مهدی اسحاقی - او هم با انفجار نارنجک خود شهید شد.

ایرج نیری - او در جریان حمله به پاسگاه زخمی شد، برای نجات او بود که فرمانده گروه از کوه پائین آمد و دستگیر شد. نیری همراه صفائی تیرباران شد.

علی محدث قندچی - که از جمله محاصره شدگان بود، دستگیر و تیرباران شد.

محمد هادی فاضلی - از اعضای فعال شبکه جنگل که تیرباران گردید.

اسماعیل معینی عراقی - عضو گروه شهری شبکه جنگل که تیرباران شد.

غفور حسن پور اصل - از اعضای کمیته مرکزی شبکه جنگل که زیر شکنجه شهید شد.

از زندگی او پس از دستگیری اطلاع زیادی در دست نیست.

ناصر سیف دلیل صفائی - از اعضای تدارکاتی شبکه جنگل که تیرباران شد.

اسکندر رحیمی از اعضای ارتباطی شبکه که تیرباران شد.

(۱) ما اطلاع دقیق و کافی از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و حمله سپاهک نداریم. این گزارش بر اساس شنیده ها، نیز با استفاده از کتاب «حماسه مقاومت» نوشته اشرف دهقانی و «از جامعه چه می دانیم» نوشته علی اکبر صفائی فراهانی نوشته شده و امیدواریم آنها که اطلاعات دقیق و کامل دارند، بتوانند ما را در این مهم یاری کنند

چه باك از موج بحر

چگونه می توان خطر نهفته در ذات قدرت را
مهار کرد و سیاستمدارانی ساخت کمتر شرور،
کمتر خودگرا و بیشتر صاحب‌دل و اندیشه‌ورز؟

خواست انجام کار بی‌پاداش و بی‌غرض می‌چربد.

این خواستی‌ست که تمامی نیروهای ذهنی سیاستمدار را در پی می‌کشد، هوش و عقل و جافظه و قضاوت و تشخیص او را با خود به میعاد قدرت می‌برد. همه جسم و جان او را به رنگ خود درمی‌آورد و قوه استدلال وی را چندان نیرومند و گاه همه‌پسند می‌سازد که بسا، توده در برابر آن مبسوت می‌ماند یا خلع سلاح می‌شود.

هرگز در تاریخ با خود کامه‌یی رو بر نمی‌شوید که نیروی استدلالش، سفاکی‌ها و خونخواری‌های او را توجیه نکند. خواست توانایی، دغدغه حفظ قدرت و بسط قدرت، در او به منطق و قوه استدلال تبدیل می‌شود و همه منابع و مصادر استدلال را در خدمت او قرار می‌دهد و چون به توده استدلال‌های او نشتر زنی، در چرک و خونابه‌یی که جاری می‌شود، رنگ مغلطه و سفسطه را خواهی دید، مغلطه از خون رنگ‌ترین نوعش، و سفسطه از شوم‌ترین گونه‌اش.

اگر بپذیریم که منطق هر کس، برگردان احوال روحی و مزاجی اوست، منطق این به قدرت روی آوردگان، عین احوال آن‌ها خواهد بود، احوال کسانی که دیوانه‌آسا به سوی توانایی کوس می‌بندند و از فرط توانایی، منطق و مشاعرشان بیمار، یا مختل یا فاسد می‌شود. از این زمان است که آن‌ها دیگر نمی‌بینند، نمی‌بینند که به جای قدرت، باروت گرد آورده‌اند... نویسنده در يك‌جا به استالین اشاره می‌کند و می‌گوید عقل سلیم

زبانزد اوست، ورد زبان و لقلقه اوست. طبع آزادی، تجمع و تراکم قدرت را در يك‌جا نمی‌پسندد، قدرت نیز، آزادی را نمی‌پسندد. آزادی دادن به منزله چشم پوشیدن از قدرت یا بخشی از قدرت است. پس سیاستمدار، با قدرت از آزادی دم می‌زند و پوشیده در این حجاب سپید، قدرت سیاه کارش را بسط می‌دهد. این چنین، توده، هم قدرت را از دست داده، هم آزادی را، و هم منت آزادی چون چوبدستی، مدام برفرقش فرود می‌آید: هم چوب را خورده، هم پیاز را، نویسنده، با آنکه در بسیاری جاها دلواپسی تعمیم و کلی‌سازی دارد، می‌گوید: «گمان نبرید من تنها از خود کامگان سخن می‌گویم که قدرت می‌اندوزند و ثروت گرد می‌آورند. سرشت و اسپازدن قدرت به يك شخص، یا يك فرقه، یا يك طبقه، یا به دستگامی به نام دولت، همواره این فراگرد تردستانه را در پی می‌آورد. شر بزرگ، شر اصلی، همان خواست توانایی‌ست که در سیاستمدار در صورت خام‌فروا پرداخته‌اش، یعنی صورت غضب قدرت و خودداری از توزیع اجتماعی و انسانی آن، ریشه می‌بندد. این چنین، درجه‌یی از این خواست توانایی، این اراده قدرت را می‌توان در سیاستمداران همه زمان‌ها دید. آن‌ها که تاریخ را از دید رابطه قدرت و انتقال قدرت خوانده‌اند، از این نمونه‌ها بسیار می‌توانند برشمرند. خود کامگان و سفاکان در میان زمامداران، از درجه بیشتری یا از بیشترین درجه خواست توانایی بهره دارند. «خود» برای آن‌ها عزیزتر از «جز خود» است. خواست تصرف قدرت، بر

کتابی به نام «سیاستمدار در جهان دیروز و امروز» در پاریس منتشر شده است که می‌تواند کتاب بالینی و مرجع آموزنده و هشداردهنده همه سیاستمداران و دولت‌مردان در همه جای دنیا شود. به چشم نویسنده، «انری کویه»، سیاستمدار متعارف، علی‌القاعده مردی‌ست که او را بیش از آنکه سائقه‌یی به نام روح و اراده ملت، سوق دهد، انگیزه‌یی به نام خواست توانایی، در صورت خام و تلطیف نشده‌اش، برمی‌انگیزاند. قدرت، تشنگی اوست و دولت، مراد او. چیزی که در این میان سهم کمتری دارد و بیشتر اوقات سهم ندارد، جهد برای رهانندن غریق است. باید سیاستمدارانی آفرید که غریق را بگیرند، نه آنکه گلیم خویش ز موج بدر برند. سیاستمدار کلاسیک، درست عکس این عمل می‌کند.

او غره آزادی برمی‌کشد و با هر غره، نفس‌ها را یا نفس‌هایی را بند می‌آورد. چون در کنه بنگری، نه توده، دلواپسی نخستین اوست، نه آزادی. به توده، چون يك افزاز کار نیاز دارد، زیرا او نیز می‌داند که همه قدرت خود را از توده به دست می‌آورد، و به کلام دیگر، همه قدرت توده را از توده می‌ستاند و هرگز سر آن ندارد که این قدرت را به او بازپس دهد. این چنین، چوب میزانه را از دست توده می‌گیرد و به نام توده برسر توده می‌کوبد، تا خواست بازپس‌گیری قدرت را از سر بدر کند حتی از یاد ببرد و اگر به یاد دارد، جرات بر زبان آوردنش را نیاورد. آزادی هم، دلواپسی او نیست، اما

نمی‌تواند بپذیرد که این مرد که بنا بر روایت‌های روسی و غربی، هردو، همه قدرت و همه نیروی تصمیم‌گیری را در خود متمرکز کرده بود، منطق سالمی داشت. منطق او حرص قدرت بود.

آن همه تصفیه‌های خونین که کرد، آن همه آزادگان را که به‌جوخه آتش سپرد یا در یخ‌بندان سیبری، منجمد ساخت، آن همه گلوله‌ها که در دهان‌های معترض خالی کرد، آن همه سنگ‌ها که بر گور اندیشه نهد، آن همه سکوت و سوءظن برادر به برادر و پدر به پسر را که بر جامعه شوروی حاکم کرد، آری، این همه را، نه به رضای ملت، به رضای خواست توانایی‌اش کرد. در جنون قدرت، مغز فاسد می‌شود، تن، سراپا به‌نخوت و خودخواهی تبدیل می‌شود، نیروی قضاوت خودبین و خودمدار می‌شود.

نویسنده می‌افزاید:

اگر بدبینانه این سخن «لاروشفوکو»، کزیده‌نویس فرانسوی را بپذیریم که همه اعمال انسانی بر محور نفع شخصی و میل قدرت می‌گردد، هیچ سیاست‌مداری، هر اندازه ملت‌پرست یا انسان‌دوست، از تیغ تیز این تعریف در امان نمی‌ماند. بدیهی‌ست که برخی از زمامداران و سیاستمداران و دولتمردان در همه زندگی خود، یا در لحظه‌هایی از آن، هنرمندان یا به‌برکت تصادف، نفع شخصی و نفع عام را توانسته‌اند آشتی دهند، اما سیاستمداری که نه خرد سیاسی، نه تصادف کور، یاریش داده میان این دو پل زند، در زندان قدرت خویش که هر روز سفاک‌تر می-

شود، فاسد می‌شود. در ذهن چنین سیاستمداری، در، برپاشنه «خود» می‌گردد، «خود» اهریمنی، «خود» سبع و متوحش، «خود» پالایش نیافته، «خودی» که او را به‌سوی نانسان‌ترین اعمال می‌برد. این خطر، حتی در سپیده دم مدون، شناخته شده بود. نمونه‌اش این که افلاتون، در مدینه فاضله یا ناکجا آبادش، خردمندان و فیلسوفان را فرمانروایی داد.

این «آرزوشهر»، هرگز در تاریخ پدیدار نشد و همواره چون یک «دورشهر»، یک «نیست‌شهر»، در دورسوی دسترس انسان باقی ماند.

نویسنده، با همه آنکه گاه حقایقش را به‌رنگ تندببینی می‌آمیزد، هنوز امیدوار است این «آرزوشهر» در افق دید انسان امروز سر برآورد. می‌گوید: مگر نه آنکه هنرمندان، «خویشتن» خویش را که کوره‌یی داغ از وحشی‌ترین غریزه‌هاست و بهیمی‌ترین شرارت‌ها در آن می‌سوزد، به معجزه عشق و هنر به‌گله‌ستانی از بدایع و ظرایف تبدیل می‌کنند؟ مگر نه آنکه یک پرورش نیرومند هنری و معنوی، پشتوانه خلاقیت بیدار و چشم‌گشای آن‌ها می‌شود؟ چرا درباره کسانی که می‌خواهند یا باید جامعه‌یی را اداره کنند و به‌فنی پیچیده‌تر از همه فنون پردازند، چنین شیوه‌یی باب نگردد؟ چرا بگذاریم هر که عقده برتری رنجورتر و بیمارتری دارد، هر که فرصت‌شناس‌تر و مردم‌فریب‌تر است، هر که هفت‌جوش‌تر است، هر که در کوره روانش، همه چیز می‌سوزد، به‌سوی قدرت یورش برد

و مصلحت خود را مصلحت عام سازد، یا مصلحت عام بنماید و با بادزن نیرومند قدرت، عقده‌هایش را باد بزند؟ با یک تربیت سیاسی انسانی قوی می‌توان شرارت قدرت سیاستمدار آینده را کاهش داد، می‌توان خطر نهفته در ذات قدرت را مهار کرد، می‌توان سیاستمدارانی ساخت کمتر شرور، کمتر خودگرا و بیشتر صاحب‌دل و اندیشه‌ورز.

در سیاستمدار امروزی، چه در اردوی خاوری چه در پیشرفته‌ترین دموکراسی‌ها (که در واقع، جبرهای لوکس و برگردان‌های شفاف خودکامگی‌اند)، آنچه از همه کمتر است، دلواپسی بی‌غرضانه‌ست. نویسنده سرانجام می‌گوید: «سیاستمداری که بیداری انسانی‌اش، جنگ‌افزار اوست، سیاستمداری که پشتوانه تربیت سیاسی‌اش، تکیه‌گاه او و نیروی اراده ملت، ضمانت قدرت اوست از توفان بیم‌ندارد. او قدرت نمی‌خواسته، او قدرت نمی‌خواهد تا به‌بوی حفظ آن، کاربرد همه وسایل قهر و تشدد را موجه داند. قدرت او پخش شده است، قدرت او میان مردم پخش شده است و در نتیجه، همه قدرت‌ها با اوست، بی‌آنکه قدرتی داشته باشد، اما سیاستمدار متعارف، همه قدرت‌ها را دارد، بی‌آنکه قدرتی با او باشد. قدرتی که به‌یک گلوله یا به‌یک طغیان فروریزد، چون «بومرنگ» عمل می‌کند، نیزه‌یی باز گردنده که سینه پرتاب‌کننده را می‌شکافد.»

فرار از زندان

اشرف دهقانی، چریک فدائی خلق در سال ۵۱ از زندان قصر، به نحو معجزه آسائی گریخت، فرار او در آن زمان چندان شگفت انگیز بود که همگان را دچار ناباوری و حیرت کرد آنچه در پی می آید داستان فرار این چریک مبارزه از قلم خود اوست.

روز دوم نوروز ۵۱ بود. خانواده هایمان بطور دسته جمعی برای ملاقات ما بزندان آمده بودند و ملاقات حضوری بود. افراد خانواده، ما را با محبت و اشتیاق زیاد در آغوش می گرفتند. همگی خوشحال بودیم. رفقای اتاق مدام در جنب و جوش بودند با مادرها حرف میزدند. دوسه نفر از رفقا هم به اتاق ملاقات، آنجائیکه میله وتور وجود دارد و ملاقات همیشه در آنجا صورت میگرفت، رفته بودند. عده ای از مادرهای رفقای پسر، خود را قاطی زنهای عادی کرده و دور از چشم پلیس و با کلک زدن به پاسانها خود را به پشت میله ها رسانده بودند و میخواستند ما را ببینند. رفقا آمدند و بمن گفتند عده ای پشت میله ها ایستاده اند و منتظرند ترا ببینند. بلند شدم و باتاق ملاقات رفتم. کمی با آنها که مشتاقانه در انتظار دیدار ما بودند، حرف زدم. آنها خیلی دلشان میخواست که داخل زندان بیایند و ملاقات حضوری بکنند. گفتیم که میتوان باسم فامیل بداخل زندان آمد.

روز سوم فروردین، عده زیادی زن چادری از دخترهای جوان گرفته تا پیرزن، باسم فامیل بزندان آمدند. از دیدن آنها همه محبت و شور و شوق بسیار خوشحال بودیم. میدانستیم که آنها بخاطر وابستگی های خانوادگی یا بخاطر شخص بخصوصی بزندان نیامده اند. بلکه محبت آنها نشانه علاقه شان به مبارزه و مبارزین بود. همگی به هیجان آمده بودیم. با خود می گفتیم باید به صورتی بخواست آنها که میخواستند هر چه بیشتر ما را پیکار جو و آشتی ناپذیر ببینند، پاسخ بدهیم. و آنکه دور هم جمع شدیم و دسته جمعی برایشان سرودهای انقلابی خواندیم. از پاسبان و افسر نگهبان کسی در اتاق نبود.

آنها فقط کاهگامی باتاقی سر میزدند. با آمدن تعداد زیادی ملاقاتی برای دیدار زندانیان غیر سیاسی، - ملاقات از پشت میله ها - و در حیاط بودن زندانیان عادی (بخاطر روزهای عید درهای طبقه بالای زندان یعنی بندزنان را نمی بستند و زندانیان همه در حیاط بودند) وضع شلوغی بوجود آمده بود که کنترل کردنش دشوار بود. برخلاف همیشه که از تماس گرفتن ما با زنهای زندانی جلوگیری میکردند، آن روزها میتوانستیم قاطی آنها شویم. و آنها هم باتاق ما می آمدند و ساعتها حتی تا نصف شب در اتاق ما می ماندند.

با خود فکر کردم سرود خواندن تنها، برای ملاقاتی ها کافی نیست، بهتر است نوشته یا یک نوشته اعلامیه مانند بنویسیم که فردا برایشان بخوانیم.

موقع بدرقه ملاقاتی ها فرا رسید. ملاقاتیها یک بیک ما را بوسیدند و ما تا دم در همراه آنها رفتیم. موقعی که از در بیرون می رفتند، متوجه شدم که موقعیت بسیار مناسبی برای فرار بوجود آمده است. نه تعداد ملاقاتیها را می شمردند و نه کسی به قیافه ها نگاه میکرد. پاسبانی دم در ایستاده بود که میدانستم به تنهایی قادر به کنترل هم نیست. بفکرم رسید که میشود فرار کردم حتی یک لحظه خواستم قاطی آنها شوم و بیرون بروم. ولی بسر و وضع نگاه کردم، شلوار زندان بپا داشتم که کهنه و وصله دار بود و بلوزی که وضعش خیلی بدتر از شلوار بود. دم پائی بزرگ زندان را هم پوشیده بودم. بنا براین وضع غیر عادی بود و شباهتی به فرد آزاد در بیرون نداشتم. و به زودی جلب توجه میکردم. به پاسبان چشم دوختم. از اینکه بهترین موقع برای فرار وجود داشت ولی من نمیتوانستم از آن استفاده کنم، ضمن آنکه هیجان زده بودم، ناراحت نیز

شدم. روز قبل هم، چنین فکری بخاطرم رسیده بود، ولی کمتر به آن پرداخته بودم. باتاق برگشتم. فرصت جمع و جور کردن مسائل را در ذهن خود نداشتم. زنهای زندانی غیر سیاسی باتاق ما آمده بودند و نمیشد با آنها حرف نزنم. کمی با آنها صحبت کردم، اما فکرم بسیار مغشوش بود. احساس میکردم مسئولیتی بزرگ روبرویم قرار گرفته و احتیاج داشتم راجع به آن فکر کنم. بلند شدم و ببانه ای بحیاط رفتم. آنجا نیز نمیتوانستم تنها باشم و فکر کنم. زنهای زندانی که ما را بسیار دوست داشتند، از اینکه فرصتی بوجود آمده و ما میتوانیم بحیاط بیایم و با هم باشیم، خوشحال بودند. چند نفر از این زنها بطرفم آمده و شروع بحرف زدن کردند.

عصر بود. هنوز فکر نوشتن اعلامیه را از ذهن خود دور نکرده بودم. می گفتم با خواندن اعلامیه برای خانواده ها لااقل کاری کرده باشیم. میخواستم شروع به نوشتن بکنم که از خود پرسیدم: راستی در این شرایط خاص، بزرگ ترین کاری که می توانم انجام بدهم، اعلامیه نوشتن است؟ و یا کار دیگری هم میشود انجام داد؟ با این پرسش یکباره بخود آمدم. فکر فرار با وسعتی خیلی بیشتر از صبح در ذهنم قوت گرفت. و بخود گفتم، چکار داری میکنی؟ در حالیکه میتوانی کاری پر ثمرتر از این کار انجام بدهی، چرا وقتت را برای این کار میگذاری؟ بلند شدم و کاغذ و مداد را کنار گذاشتم. سعی کردم خیلی جدی با موضوع فرار برخورد کنم.

در اینموقع ناخودآگاه جلالزاده، یکی از افراد اتاق، بسرغام آمد و با شیطنت گفت: دیدی چه موقعیت مناسبی برای فرار بوده؟ کمی با همدیگر حرف زدیم و ضمن صحبت

سعی کردیم بهم امیدواری بدهیم که بالاخره میتوانیم فرار کنیم.

شروع به تهیه مقدمات فرار کردم. اول باید لباسهایم را عوض میکردم و لباس بهتری میپوشیدم. میدانستم که این کار نظر رفقا را جلب خواهد کرد یادم آمد که حرفهای مادرم و ملاقاتیهای دیگر را بهانه قرار دهم. معطل نکردم برافقا گفتم: بابا این مادرها هم به چه چیزهایی توجه می-کنند. مادرم همه اش اصرار میکند که باید لباسهایت را عوض کنی، حالا نمیدانم این درست است که بخواست مادرم رفتار کم یا نه؟ بنظر شما اگر لباس خوب بپوشم، تاثیر بدی خواهد داشت؟

یکی از رفقا که از ناراحتی مادرم سخت تحت تاثیر قرار گرفته بود... چون مادرم هنوز مرگت رقیق بهروز را باور نکرده و برای دوباره دیدنش آشنندری می-پزد - گفت:

این کار درستی نیست که سر هر چیز کوچکی پیرزن اذیت بشود. این کار چه عیب دارد؟ تازه، مگر تو میخواهی لباس شیک بپوشی؟

رفقای دیگر هم حرف او را تأیید کردند و من با کمی ناراضائی ظاهری، حرف آنها را قبول کردم. لباسهایم را عوض نمودم.

شب بود، بچه ها همه خوابیده بودند ولی من خوابم نمی برد. میخواستم ببینم برای انجام این عمل چه کارهایی لازم است. تمام مقدمات را یک بیک در ذهنم جور کردم و بعد صحنه فرار را مجسم نمودم. تمام وجودم را شوری فرا گرفت. غلظی زدم و هیجانم را پوشاندم. بالای سرم را نگاه کردم. ناهید را دیدم که او نیز نخوابیده بود. بهم نگاه کردیم و خندیدیم. او با حرکت آرام لبها پرسید: پس فردا کجا هستیم؟... بعد خندیدیم و دستمان را به علامت سکوت بروی دهانمان گذاشتیم. تا مبادا رفقا بیدار شوند. و یا پاسبان گشت سر برسند.

موضوعی ذهنم را اشغال کرده بود. میدانستم بهر حال امکان فرار برای بیش از دو نفر نیست. چرا که میبایست هنگام بدرقه ملاقاتیها، جلو دید ماموران قرار می گرفتیم و اگر از هفت نفر (تعداد کلی ما) چهار نفر کم می شدند، زود بچشم می خورد. با خود میگفتم نباید این کار را رقیق شهبین یا رقیق رقیه انجام بدهند؟ در اینکه آنها... میخوانستند این عمل را با شایستگی بیشتری

از من انجام دهند، شکی نداشتم. ولی موضوع این بود که قبلا هر گاه که در مورد فرار حرفی میزدیم - این موضوع همیشه بین زندانیان مطرح می شود - رفقا بدلائلی از جمله دلائل تبلیغی فرار من، که احتمالا بیش از فرار آنها سروصدا میکرد، می گفتند اولین نفری که فرار کند در صورت امکان باید من باشم، اینست که دیگر مردد نماندم و تصمیم را گرفتم.

روز چهارم فروردین: ملاقاتی ها آمدند. باید کوچکترین حرکتها و اتفاقات را در نظر می گرفتم و موانع کار را می شناختم. آنروز گوئی وضع عمومی شده بود. دو پاسبان هر کدام در اول و آخر اتاق ایستاده بودند و با دقت بوضع اتاق ملاقاتیها نگاه میکردند. در بیرون حیاط نیز تعداد پاسبانها زیاد شده بود. تعداد ملاقاتیها مثل روز قبل زیاد نبود. با خود گفتم: دیدی چطور دیر جنیبیدی؟! بهترین خصلت کار چریکی - غافلگیر کردن دشمن است. دیگر فرصت غافلگیر کردن دشمن از دست رفته بود. بهر حال سعی کردم پیش همه ملاقاتیها بروم. چون میخواستم از وجود آنها برای انجام عمل خود استفاده بکنم. اول مقداری پول از مادرم و ملاقاتیهای دیگر که اصرار داشتند تحفه ای یا چیزی بمن بدهند، گرفتم. چون پیش خود فکر میکردم که در بیرون لازم خواهم داشت. بعد بعضی از ملاقاتیهای جوان سپردم که برای اینکه رفقای هم بند، خوشحالت تر بشوند، بیشتر با آنها صحبت کنند. و بهر يك یادآوری می کردم که تو همه اش سعی کن با فلانی حرف بزنی. منظورم این بود که با این کار، رفقا و ملاقاتیها بیشتر با هم گرم بگیرند. و دیگر متوجه کارهای من یا غیبت من نشوند. آنروز زور فرار نبود. هنوز چادر و کفش نداشتم. تعداد ملاقاتیها هم کم بودند. به آنها سپردیم که چون فردا آخرین روز ملاقات است، بدیگران هم بگویند که بملاقات بیایند.

موقع بدرقه آنها که فرارسید متوجه شدیم که افسر نگهبان و دو نفر پاسبان دم در ایستاده و شدیداً ملاقاتیها را کنترل میکنند. به ناهید گفتم: عجب وقت زاپه بوده گذرانندیم. چرا از روز اول بطور جدی شروع نکردیم. و بعد از هم پرسیدیم: اگر یکی از ما دم در اولی، هنگام فرار دستگیر شود، آیا دیگری موفق بفرار از در دوم خواهد شد؟ و به نتیجه رسیدیم که نه، حتما همه درهای بیرون را می بندند. با اینکه ملاقاتیها



رفته بودند، ولی هنوز پیش رفقا برنگشته بودیم. سعی میکردیم دور از چشم آنها بمانیم. منظورمان این بود که فردا بعد از فرار، رفقا بزودی متوجه غیبت ما نشده و آنرا مثل امروز عادی تلقی کنند و بی جهت بدنبال ما نگردند که این خود ممکن بود باعث شود مزدوران قبل از اتمام برنامه فرار از غیبت ما با خبر شوند.

عصر زندانیان را بردیف در حیاط چیده و سرشماری کردند. و برای شمارش دقیق، مخصوصاً دوبار با تاق آمدند. سپس دیگر کاملاً هشیار شده و مامورین دادسختن میدادند که هیچکس نمیتواند از اینجا فرار بکند چون ما همه جا را تحت کنترل داریم. میخواستند بدینوسیله بما و زندانیان غیر سیاسی بفرمانند که اگر تا آن موقع هم کسی بفرار افتاده باشد، منصرف بشود. به ناهید گفتم: امکان موفقیت چهل درصد است و ما این کار را می کنیم، بالاخره هر عملی ممکن است با خطر شکست همراه باشد.

بعد از سرشماری، در حیاط قدم میزدیم و منتظر فرصتی بودم که برخت کنی بروم. جائیکه لباسهای زندانیان را موقع بزندان آمدن گرفته و آنجا میگذارند. فکر می کردم بنحوی از آنجا چادر و کفش بدم. متوجه «سکینه» شدم. همان قربانی عدالت تو خالی آریامهری که قبلا سرگذشتش را گفتم. او در گوشه ای نشست و گریه میکرد. پیش او رفتم و سعی کردم دلداریش بدهم، ولی او آنچنان خشمگین بود که بکسی اجازه نمیداد پهلوش بایستد، همه را بادست کنار میزد و هم چنان های های گریه میکرد. کمی پهلوش ایستادم. گریه های او قلبم را بدر می آورد. زنهای دیگر نیز یاد بدبختی های خود افتاده بودند. «قدم خیر» زن جوانی که بجرم قاچاق مواد مخدر زندانی شده بود، با اعتراض و

ناراحتی زندگیش را شرح میداد: آخر با آن وضع بد زندگی، وجود سه تا بچه، بیکاری شوهرم که یکسال تمام دنبال کار گشت، و عاقبت هم پیدا نکرد، و آخرش دچار اختلال حواس شده چاره‌ای غیر از روی آوردن باین کار برایم وجود داشت؛ حالا نمیدانم سر بچه‌هایم چه بلائی آمده، توی پرورشگاه روزهایشان چطور میگذره، و با خشم فریاد میزد آخر چرا باید مرا زندانی کنند؟

زنهای دیگر نیز از بدبختی خودمی- گفتند. ما هر روز نمونه‌های فراوانی از این قصه‌های تلخ می‌شنیدیم. باز هم آنروز بخشم آمدم، ولی سعی کردم آنرا در دلم نگه‌دارم. وقت آن رسید که به رخت‌کنی بروم. زنها را يك بيك بوسیدم و خداحافظی کردم.

مامور رخت‌کنی، زن نسبتا پیر ولی بسیار زرنگی بود. میتوان صفت پرو و بی‌شر را در حق او براحتی بکار برد. تاکنون از بازرسیهای بدنی زندانیان موفقیت‌های زیادی نصیبش شده بود. چون او زندانبان غیرسیاسی را برای یافتن هر وئین لخت می‌نمود و دقیقا بازرسی‌شان میکرد. یکبار نیز هنگامیکه من بدادگاه میرفتم کاغذی را که حاوی پیامی از سیمین نهان‌دنی برای شوهرش منوچهر نهان‌دند (۴۶) بود و قطعاتی شعر که برای رفقای پسر می‌بردم، پیش من پیدا کرد و دوپست تومان جایزه گرفت.

او در رخت‌کنی نشسته و بخيال خود حرکات مرا که بیپناهانه آوردن زاکت با آنجا رفته بودم، زیر نظر گرفته بود. اما کار من مدت زیادی طول نکشید و با چادر و کفشی که در زنبیل جای داده بودم باقی برگشتم. و بخاطر اینکه جلوی دید رفقا نباشد آنها را زیر تخت پنهان کردم.

موقع شب مخفیانه بدفترهای رفقا نگاه کردم که اگر نوشته ناجوری دارند بی‌آنکه خودشان متوجه شوند، پاره کنم. فکر میکردم که بعد از فرار من ممکن است اتاق را بگردند و رفقا غافلگیر بشوند.

آنشب تا ساعتها بیدار بودم. برفقا می- اندیشیدم که در بیرون منتظر هستند، به مسئولیت خطیری که بعهده داشتم. روزهایی را مجسم میکردم که با قاطعیت تمام يك چريك، و با احساس قدرت درخود، اسلحه بدست گرفته و سینه دشمن را هدف قرار میدهم. به‌سنگر مبارزه می‌اندیشیدم که رفقای هم‌زعم در آنجا با مبارزه بی‌امان خود کاکهای ستم دشمن را بلرزه در آورده‌اند، و

مزدوران حقیر را در وحشت دائمی غرق نموده‌اند.

روز پنجم.....

صبح بود، آنروز می‌بایست برنامه فرارمان را عملی میکردیم. بی‌آنکه خودم بخواهم، هیچانی داشتم. قلبم بشدت می‌تپید از این موضوع بسیار ناراحت بودم و خودرا ملامت میکردم که: آخر یعنی چه، چرا باید این حالت بمن دست بدهد، مگر چه کار دشواری میخواهد صورت بگیرد...؟!

یاد رفیقی افادم که هويتش برای ساواک ناشناخته بود. او را مدام شکنجه می‌کردند که بلکه بتوانند حرفی از او در بیاورند. او یکبار تعریف کرده بود: «که هر بار خواسته‌اند مرا با قاق شکنجه ببرند، تم می‌لرزد. اما هرگز زیر شکنجه کلمه‌ای نمی‌گویم. و گفته بود شکوه انسان هم در همین است که می‌لرزد، شکنجه می‌بیند، اما کلمه‌ای حرف نمی‌زند!»

هرطور بود سعی میکردم حالت عادی خود را بازیابم. ظهیر همه چیز آماده بود. عده ملاقاتیها بیشتر از روزهای پیش بود و همگی چادر مشکی بسر داشتند. زنبیل چادرو کفش را در گوشه‌ای از اتاق که ملاقاتیها آنجا جمع شده بودند قرار داده بودیم. دو پاسبان مرد و يك پاسبان زن هر کدام در گوشه‌ای از اتاق ایستاده بودند. و افسر نگهبان هم زود زود به‌اتاق سر میزد. معاون نیز که تازه از مرخصی برگشته بود، ما را می‌بائید. به‌مادرم گفتم که موقع رفتن از مامورین راجع بملاقات حضوری فردا بیشتر بپرس به‌مادراهی دیگر نیز همین را می- سپردم و یا میگفتم با پاسبانها هم کمی حرف بزنید. منظورم این بود که بطریقی سرپاسبانها با ملاقاتیها گرم باشد.

موقع رفتن فرا رسید. وقت آنرا خودمان تعیین کرده بودیم. من دوسه دقیقه زودتر با افراد خانواده‌ام خداحافظی کردم خودرا بسرعت به‌زنبیل چادر و کفش رساندم و ناهید هم آمد. در شلوغی صحبتها و خداحافظیهای ملاقاتیها چادرها را سر کرده و کفشها را پوشیدیم و قاطی آنان شدیم. هیچ کس متوجه نبود پاسبان زن در حالیکه از کار مداوم چند روزه خسته شده بود، به‌سنگینی حرکت می- کرد. پاسبانهای مرد به‌محبت مادرها جواب میدادند. از در اتاق بیرون آمدیم. و بدم در رسیدیم. رئیس، معاون، افسر نگهبانها و چندین پاسبان بردیف‌دم در ایستاده بودند.

برخلاف صبح بسیار خونسرد بودم. حرکاتم ر بطور طبیعی تنظیم کردم. از در گذشتم. ولی هنوز دو قدم بیشتر نرفته بودیم که فریاد پاسبانی بلند شد:

- آهای کجا درمیری...؟! و بطرف جاییکه ما ایستاده بودیم، دوید. من در در ق. می ناهید بودم. پاسبان متوجه من که وضع کاملا عادی و طبیعی داشتم نشد، ناهید را گرفت و باخود بحیاط برگرداند. عده‌ای از ملاقاتی‌ها در بیرون وعده‌ای در حیاط بودند. پاسبان فوری برگشت. و آنگاه شروع کرد چادر زنها را يك بيك عقب زدن و صورتشان را نگاه کردن. من هم آنجا بین زنها ایستاده بودم. نمیدانستم چه باید بکنم. پاسبان بطرف زنی که درست پهلوی من ایستاده بود، آمد و چادر او را کنار زده بصورتش نگاه کرد. من سعی میکردم وضعی بخود بگیرم که عادی جلوه کند. زنبیل را با بی‌اعتنائی با بازرسی او، در دستم تکان دادم و باصورتی که نصف آنرا باچادر پوشانده بودم، بی‌پاسبان نگاه کردم. او هم که وضع را عادی دیده بود، توجهی بمن نکرد و سراغ زنها دیگر رفت. حالا چند نفر از ملاقاتیها متوجه من شده بودند و احساس میکردند فرصت دارد از دست می‌روند. آنها بامحبت مرا درمیان گرفته و همچنان زده گفتند: زود باش تو بیفت جلوا! من راه افتادم. در راه عده دیگری از ملاقاتیها را که دیروز بملاقات ما آمده بودند، دیدم. آنها هم متوجه وضع شده و همگی مرا با احساس خوشحالی و حمایت تمام، در میان خود گرفتند. از چنین حمایتی آنقدر احساس خوشحالی می‌کردم که حدی نداشتم. یاد اولین لحظات دستگیری افتاده بودم که در دست ماموران ساواک اسیر بودم و از پشت شیشه ماشینی که مرا بسوی شکنجه‌گاه می- برد، با خلق توی اتوبوس در دلم صحبت میکردم و به‌آنها قول میدادم که به‌آنها وفادار خواهم ماند. و اینک ازاینکه تا این لحظه به‌عده خودوفادار مانده‌ام، احساس غرور و شادمانی میکردم. غرق در محبت بودم با خود میگفتم: خلق اینست. محبتش چون آقیانوس، عمیق و بی‌پایان است. و نیرویش از هر نیروئی برتر! آنگاه که راه بیفتد، دیگر چیزی بناوبدی دشمن نمی‌ماند.

تا دم در بزرگ، می‌بایست از جلوی سه‌زدان که دم در هر يك از آنها دوپاسبان ایستاده بودند، بگذریم. تنظیم کردن حرکت خود و حالت عادی بخود گرفتن، مسئله مهمی بود که می‌بایست در اینجا رعایت شود

ساعت برقی شبخواب

در تاریکی

هنگام استراحت

وقت صحیح را با نور به

سقف اتاق

خواب شما منعکس میکند

«ساعت شبخواب»

بیمدا و دارای زنگ الارم میباشد»

ساعت برقی

شبخواب ساخت امریکا

مستقیماً با دستور تلفنی

شما برای شما ارسال می‌گردد.



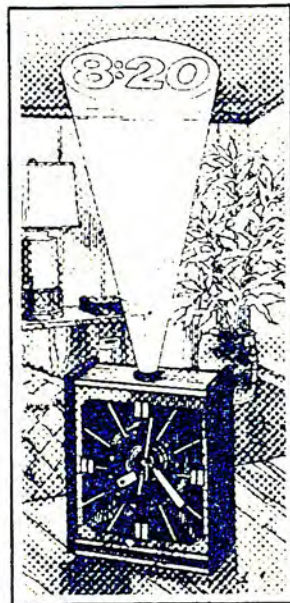
قیمت فقط ۲۹۹ تومان

هم الان با تلفنهای ۸۳۱۷۹۰-

۸۳۲۷۷۶-۸۲۹۸۷۸ تماس بگیرید تا

فوراً ساعت برای شما فرستاده شود

از شهرستانها نماینده فعال و معتبر پذیرفته میشود



با مطلع شدن شما از مسئله فرار،
ال دیگر فقط نیم درص
احتمال موفقیت بود.
چه بسا که قبل از رس
بدم در بزرگ،
آنها به آنجا تلفن کرده و دستور داده بودند،
همه درها را ببندند. نمیدانستم که بالاخره
باید قدمهایم را بجلو، از خطر رستن بحساب
آورم یا بطرف خطر رفتن! هیچ کاری هم
نمیشد کرد. می‌بایست با همان نیم درصد
احتمال به پیروزی بجلو می‌رفتم. حالت عادی
را در تمام لحظات حفظ کرده بودم. باین
تقریب بدم در بزرگ رسیدیم. آنجا می-
بایست ورقه عبور داده و رد میشدیم. آنهایی
که مرا در پناه محبت خویش میبردند، مامورین
را فریب داده و وانمود کردند که ورقه عبور
پیش آنهایی است که از پشت سر می‌آیند!
بدین ترتیب از آنجا هم گذشتیم.

دیگر در بیرون بودم. سوار ماشین
شدم. و دیگر دست دشمنان بمن نمی-

رسید....*

بدینگونه بود که من از زندان تریخیم
تا بتوانم اسلحه برگیرم و دوش به دوش
رفقای انقلابیم، بار دیگر در بیرون از زندان،
به مبارزه ادامه دهم. و باتمام توانایم، دین
خود را بانقلاب رهائی بخش خلقهای دربند
ستم ادا نمایم.

باایمان به پیروزی انقلاب رهائی بخش خلق
باخشم و کینه پایان ناپذیر بدشمنان خلق

* - در این قسمت از مطلب، بخاطر
پارهای مسائل امنیتی، جزئیات نقشه فرار و
چگونگی اجرای آن بطور کامل گفته نشده.
رفقا اگر فارسانی وابهاماتی در آن می‌بینند،
آنها بحساب رعایت اصول مخفی کاری
بگذارند.

انقلاب فرهنگی ایران



ثروتمندانی که بیشترین بهره را از رونق اقتصادی ایران برده‌اند، هم از نظام گذشته دل بریده‌اند هیچ انقلابی تا این حد ضد چپی نبوده است

اتحاد ملاحا، بازاربها و روشنفکران قبل از همه، يك اتحاد فرهنگی است

اینکه تا به حال هیچ انقلابی تا این حد ضد چپی نبوده است، در واقع به سرگردانی خود اعتراف می‌کنند. این ادعای آنها از بسیاری جهات درست است. جنبشی که هم‌اکنون در ایران پا گرفته است، تمام‌نهادها و تعابیر مارکسیستی را باطل جلوه می‌دهد. زیربنای طغیان امروز مردم ایران را به هیچوجه مبارزات طبقاتی تشکیل نمی‌دهد. هیچ برخوردی به معنای واقعی کلمه میان طبقه ثروتمندان و فقیران وجود ندارد. ایرانیها برای يك طرح سیاسی معین نمی‌چنگند. جنگ آنها علیه نظامی است که کوشیده است هویت فرهنگی آنها را درهم بشکند. این مبارزه از مذهب شیعه - مذهب خاص ایرانیها - نیرو می‌گیرد، و ایرانیان برای واژگون کردن نظامی که مسئول قطع شدن رابطه و پیوند آن با سنتها و تاریخشان است، به مذهب شیعه

است؟». از يك سال پیش که ایران را ترك كردم تا امروز خیلی چیزها عوض شده است. خود تهرانیهام هنوز باورشان نمی‌شود. يك جوان تحصیلکرده می‌گفت: «ما حیران مانده‌ایم، در برابر روند خارق‌العاده انقلابمان». يك سال پیش، هیچکس نمی‌توانست چنین انفجاری را پیش‌بینی کند. البته نشانه‌هایی از تغییر روحیه در مردم پیدا شده بود، اما هیچیک از ایرانیها نمی‌توانست تصور این راهم به‌خیال خود راه دهد که سال ۱۹۷۸ اولین سال انقلاب فرهنگی او خواهد بود. چرا که انقلاب ایران در واقع يك انقلاب فرهنگی است. به همین علت هم وضع ایران اینقدر برای کارشناسان غربی بغرنج شده است که از تجزیه و تحلیل‌های معمولی سیاسی فراتر می‌رود. بعضی روزنامه‌های فرانسوی با تکرار

وقتی يك خبرنگار بعد از يك سال دور بودن از تهران به این شهر بازمی‌گردد، به زحمت می‌تواند تهران گذشته را بازشناسد. خیابانهای بزرگ شهر بی‌رونق شده‌اند و در گوشه و کنار میدانها فانکها و سربازان توجه را به خود جلب می‌کنند. شهر غم‌انگیز می‌نماید. اما وقتی با ایرانیها حرف می‌زنیم احساس نگرانی تقریباً زایل می‌شود. نگاه ایرانیها تغییر کرده است. ته چشمان آنها نوعی خوشحالی توام با وقار برق می‌زند. مردمی که تا چندی قبل از قانون سکوت پیروی می‌کردند، مردمی که در ابراز عقیده سیاسی از خود خست نشان می‌دادند و در چنگال وحشت زندانی بودند، میل به حرف زدن و ابراز نظر کردن را بازیافته‌اند. مرتب سؤال می‌کنند: «روزنامه فرانسوی دارید؟»، «خمینی به تازگی چه گفته

نکیه دارند.

در حال حاضر نوعی خودآگاهی جمعی در ایرانیا به چشم می‌خورد. آنها فهمیده‌اند که طی ده سال گذشته کوشیده‌اند روح آنها

را به‌بهای رفاه فریبنده مادی بخرند، کوشیده‌اند پربهترین جنبه زندگی آنها، یعنی هویتشان را و ویژگی ایرانی آنها را از بین ببرند. حتی بورژواهای ثروتمندی که بالاترین بهره را از رونق اقتصادی چند سال اخیر برده‌اند نیز از نظام گذشته دل‌بریده‌اند. یکی از آنها به من می‌گفت: «ثروت‌ناگهانی ما در فضای آخرالزمانی و غارت‌هدیان‌آلود ثروت‌های ملی به‌وجود آمد. با زنده کردن افسانه مرغ تخم‌طلا، می‌خواستند کار ما را بسازند. کشور ما به‌خارجیان فروخته شده بود. در واقع ثروت نفت استعمار اقتصادی کشور را برایمان به‌ارمغان آورده بود».

بازگشت به‌سرعت صورت گرفت. ایران در جریانی سریع افتاده بود که جهت حرکت آن خلاف میل ایرانیا بود. امروز مردم ایران با روکردن به‌اصول اسلامی در واقع خواستار بازگشت به‌ارزشهای واقعی اجتماعی و مذهبی هستند که زیربنای جامعه ایران را تشکیل می‌دهد. این مخموران دلارهای نفتی، که هنوز شکفت‌زده هوشیاری ناگهانی خویشند، مصمم‌اند برای همیشه خود را معالجه کنند. برای آنها شیعه‌گری آخرین امید رستگاری است.

می‌توان طغیان امروز ایرانیا را مظهر سالم يك «ناسیونالیسم فرهنگی» تلقی کرد. ایران خود را در معرض نابودی فرهنگی و معنوی می‌دید. بنابراین برای مبارزه با سرمایه‌داری وحشی، ایرانیا سلاح سنتهای معنوی خود را به‌دست گرفتند.

این مکاشفه را ایرانیا تا حدی به علی شریعتی جامعه‌شناس و نویسنده‌ای مدیونند که کوشید روشنفکران و مذهب‌یون را آشتی دهد. شریعتی در مذهب‌سلاحی

برای آزاد کردن يك ملت از قید قدرتهای خارجی می‌دید. به‌همین دلیل هم‌اکنون کتابهای او پرفروش‌ترین کتابهاست.

«بهار» تهران

ویژگی وضع کنونی ایران در اتحاد بی‌سابقه - و به‌زعم عده‌ای غیرطبیعی - میان مذهب‌یون، تجار بازار و روشنفکران است. این سه گروه برای «نه گفتن به‌نظام حکومتی ایران، به‌تجاوز فرهنگی و به‌تحقیر دست به‌دست‌هم دادند. ملاها، بازاریها و روشنفکران یاهم به‌پا خاستند. این اتحاد قبل‌از هرچیز يك اتحاد فرهنگی است. هر يك از این سه گروه نماینده وجدان مشترك مردم است و پاسدار میراثی فرهنگی که نباید نادیده انگاشته شود. اسلام تنها يك مذهب نیست، بلکه يك شیوه زندگی کردن هم هست.

بازار با اینکه اقتصاد امروزی را مدنظر دارد، هنوز از اصول آباء و اجدادی تجارت پیروی می‌کند. نقل و انتقالات پولی، حتی اگر میزان آن به‌میلیونها ریال برسد، برپایه قول‌وقرارهای شفاهی صورت می‌گیرد، و مذاکرات تجاری در بازار يك هنر به‌شمار می‌آید.

کافی است در بازار تودرتوی یکی از شهرهای ایران چند ساعتی را به‌کردش بپردازید تا فوراً متوجه شوید که بازار هنوز شاهرک حیاتی تجارت کشور و پاسدار روح ایرانی است. مبارزه بازاریها با رژیم، درست مثل مبارزه و کلا و قضات، دانشجویان، کارگران، روزنامه‌نگاران و روحانیون شیعه، يك مبارزه معنوی است. همه می‌خواهند دوران تلخ تحقیرها را پشت‌سر بگذارند. در گذشته کوشش می‌شد آنها را درهم بشکنند، و حالا آنها به‌نام شایستگی خود و نه‌تنها به‌خطر حفظ منافعتشان طغیان کرده‌اند. باید می‌دیدید ایرانیا با چه شوری از «بهار» اخیر ایران سخن می‌گویند. از راه‌پیمائیهای طولانی‌شان، از نمازهای جماعتشان و از

روزهائی که استاد و دانشجو در محوطه دانشگاه صدا بلند کردند. ایرانیا کم‌کم آزادی را مزه‌مزه می‌کنند و حاضر نیستند آن را از دست بدهند. همین احساس در روزنامه‌نگارانی که سرسختی آنها درمبارزه شکستی آفرید نیز وجود دارد. مگر نه اینکه طی ۲۵ سال آنها نوکران رژیم بودند؟ آنها در بهار دوباره به‌دست‌آمده آزادی می‌کوشند از خود شایستگی نشان دهند. آنها برای اولین‌بار شاهد عطش مردم برای خریدن و بلع کردن مطالب روزنامه‌ها هستند. آنها در حال حاضر ترجیح می‌دهند قلمبایشان را بشکنند و دوباره مطالب دیکته شده توسط سانسور را بنویسند. بازاریها حاضرند برای ادامه راه روزنامه‌ها، زندگی روزنامه‌نگاران را از نظر مالی تامین کنند.

این همبستگی تازه ایرانیاها سر مست کرده است. دیگر ترس در دلها خانه‌ندارد. نه ترس از قدرتهای بزرگ گامهای مردم را سست می‌کند و نه بیم از بروز اغتشاش. شاید «واقع‌بینی» مبارزه‌جویانه ایرانیا در همین نهفته باشد.

نگاهی استعمارگرانه

نباید مخالفت اکثریت مردم ایران‌را با سیاستهای شاه مثل بعضی از نشریه‌های انگلیسی، مخالفت با امروزی‌شدن کشور تلقی کرد. دکتر عنایت‌مدیر مهمترین ماهنامه ایرانی می‌گوید: «جنبش کنونی علیه تجددگرایی قدعلم نکرده است، بلکه در برابر غرب‌گرایی ایستادگی می‌کند». عنايت یکی از روزنامه‌نگاران نادری است که به علت شهامتش در طرح مسائل و تفسیرهای روشنگرانه‌اش در امور سیاسی بسیار مورد احترام است. وی که از مریدان مرحوم دکتر مصدق است، اضافه می‌کند: «تلاش زیادی به‌عمل آمد که تمام سنتهای ما را نابود کنند. يك ملت نمی‌تواند تنها با دلارهای نفتی زندگی کند، مخصوصاً که این ثروت‌نابودی

انقلاب فرهنگی ایران



شما غربی‌ها...

بزرگترین هنر ایرانیهای سرمست از انقلاب در این است که به آینده نمی‌نگرند. روشن‌بین‌ترین متفکران ایرانی که با تمام قوا می‌کوشند محتوایی برای فکر یک «جمهوری اسلامی» پیدا کنند و به این منظور در تاریخ شیعه کندوکاو می‌کنند، با قدری تجاهل اعتراف می‌کنند که نگرانند. اما ایرانیها آشکارا از ابهام فردای خود می‌گریزند.

با این حال مسائل جدی انقلاب ایران بی‌جواب مانده است: مسائلی چون سرنوشت آینده اقلیت‌های یهودی، ازمنی، کرد، اشوری، بهایی و زرتشتی در جمهوری آینده اسلامی. و اینکه آیا مبارزه علیه غرب‌زدگی به گسترش نوعی بی‌زاری از غربیها نخواهد انجامید که نشانه آن را از هم‌کنون در شعارهایی نظیر «شما غربیها ما را درک نمی‌کنید. تنها ایرانیها این را می‌فهمند...» می‌توان دید. اندیشمندان غرب‌گرای ایران که اکنون به صفوف انقلابیون پیوسته هستند این آشفتگی را حس می‌کنند. آنها خوب می‌دانند که دیگر نمی‌توان به عقب برگشت و اثر سالها تماس با فرهنگ غربی را از فرهنگ ایرانی زدود. اما معتقدند که باید نوع تازه‌ای رابطه با فرهنگ سنتی پیدا کرد. آقای حیدری که یکی از بزرگترین موسسات انتشاراتی تهران را اداره می‌کند از این ابرازنگرانی می‌گوید که اغلب کتابهایی که از بیش از بیست سال پیش انتشار آنها ممنوع بوده است و طی دو سه ماه اخیر پنهانی چاپ و توزیع شده‌اند، به شدت قشری

تمام نهادهای کاملاً ایرانی را به همراه داشته باشد. فساد و استبداد جامعه ما را می‌کشد. اما ملت راه خود را انتخاب کرد. تمام تلاشهایی که از طریق ایجاد یک حزب واحد برای به وجود آوردن یک جریان ایدئولوژیکی توانایی به عمل آمد، با شکست روبرو شد. ایرانیها به نام فرهنگ و ایمان مذهبی خود، این تلاشها را بی‌اثر کردند. شاید عصیان مذهبی ایرانیها به چشم غربیها خیلی واهی و خیالی برسد. اما این تنها عصبیانی است که از زیربنای عمیق مردمی برخوردار است. هدف مردم واژگون کردن رژیم است که خشم خلق را دست کم گرفته بود.

داریوش آشوری نویسنده دیگر ایرانی قاطع‌تر ابراز عقیده می‌کند: «قدرت حکومتی ما را با نگاهی استعمارگرانه می‌نگریست. سیاستمداران رژیم با فن‌سالاری دیوانه‌وار خود، مبلغان «تمدن بزرگ» به شمای می‌رفتند و برای رسیدن به هدف خود ابتدا دستگاه وحشت عریض و طولیلی به نام «ساواک» برپا کردند، سپس به تحقیر رهبران مذهبی و ایجاد یک فضای فساد عمومی پرداختند. هدف به وجود آوردن یک ملت دزد بود. بدین‌تربیب دیگر کسی نمی‌توانست مقامها را به خاطر غارت کشور موردسرنوشت قرار دهد. چرا که همه همدست آنها بودند.» داریوش آشوری ادامه می‌دهد: «در برابر این خواست حکومت ما از روی‌گریزه از هویت فرهنگی خود به‌عنوان یک سلاح استفاده کردیم. ما این سلاح را در روحیه مبارزه‌جویانه مذهب شیعه یافتیم. باید بگویم که در ایران مذهبیون بیشتر از روشنفکران غرق در جنون فرهنگی، فعال بوده‌اند.»

و متعلق به گذشته هستند. این کتابها مارکسیسم زمان جنگ سرد را تبلیغ می‌کنند. مثلاً در کتاب‌فروشیهای اطراف دانشگاه ترجمه‌هایی از بدترین کتابهای پولیتزر یا انواع نوشته‌های مارکسیست-لنینیستی به چشم می‌خورد که از شدت کهنگی هیچ مبارز فرانسوی حاضر به خواندن آنها نیست. این کتابها در حال حاضر به علت سانسور گذشته باب روز شده و به غلط ارزش یافته‌اند. دانشجویان ایرانی بدون توجه به اینکه مطالب این‌گونه کتابها هیچیک از مشکلات امروزی آنها را حل نمی‌کند، آنها را می‌بلعند. البته هنوز خیلی زود است که ادبیاتی متناسب با تحولات انقلابی در ایران. متولد شد. اما همین عطش مردم برای خواندن، حتی اگر در مسیر درست نیفتاده باشد، در آینده کارساز خواهد بود.

و بالاخره «یان‌ریشارد» ایران‌شناس فرانسوی که در تهران به مطالعه مشغول است و یکی از کارشناسان بزرگ فرهنگ ایرانی است با تعجب به من می‌گفت: «من مطمئنم که ایرانیها برای دموکراسی کاملاً آمادگی دارند. به‌رغم ادعاهای کارشناسان غربی، تاریخ ایران (از جنبش مشروطه در سال ۱۹۰۶ تا دوران مصدق) نشان می‌دهد که این ملت از نظر سیاسی زنده است. روحانیونی که من در قم با آنها ملاقات کردم به نحو شگفت‌انگیزی شمس سیاسی دارند و قادرند نوعی دموکراسی ایرانی را شکل بدهند.» کوتاه شده از مقاله ژیل آنکیتل - نوول لیتزر

جلد دوم

مصاحبه با تاریخ مصاحبه اوزیانا فالاجی

باشاه ایران

که تاکنون طبق دستور سانسور وزارت فرهنگ و هنر از چاپ و انتشار آن جلوگیری می‌گردید و مصاحبه هائی با ۹ شخصیت سیاسی مشهور جهان .
۱ - جولینو آندرموتی رهبر حزبدموکرات مسیحی ایتالیا - ۲ - جورجو آمدولا رهبر حزب کمونیست ایتالیا - ۳ - احمد زکریمانی وزیر نفت عربستان سعودی - ۴ - ویام کولبی رئیس سابق سازمان سیا - ۵ - اوتیس پایک مامور سابق سیا - ۶ - ماریوسوارش رهبر حزب سوسیالیست پرتغال - ۷ - آوارو کونبال رهبر حزب کمونیست پرتغال - ۸ - اسقف ماکاریوس رئیس جمهوری سابق قبرس - ۹ - سانتیاگو کاریلو رهبر حزب کمونیست اسپانیا.
در ۲۶۰ صفحه ، به بهای ۱۹۰ ریال با ترجمه پیروز ملکی در این هفته منتشر میگردد.

موسسه انتشارات امیر کبیر

بام منزل خود را با بهترین متد، ایزوله
نمائید. برای يك عایق کاری مطمئن، مقاوم
سبك وزن بطور سرد و بدون كندن عایق

قبلی فقط

باشركت تهران ایزولاسیون

تماس حاصل فرمائید ضمناً ماده

پلاستیک كت

برای گرفتن ترك خوردگیها و شكافهای

كلی و جزئی بام در اختیار شما قرار

خواهد گرفت

خیابان كورش كبیر

سیدخندان - مقابل

تعمیر گاه بام و تلفنهای

۲۳۷۶۸۵-۲۳۰۳۰۴

محمدرضا شاهید

سینماگری که از غرب آمد



ضروری يك توضیح. رابرت کرامر آمریکایی است او و تام لادی «اولی از سانفرانسیسکو و دومی از برکلی» اعتبار حقیقی را به هالیوود و سینمای متفکرش بخشیدند. همیشه مایل بودم از این دو بنویسم و این بود تا اینکه در آخرین شماره مجله کایه دو سینما مصاحبه‌ای را از او خواندم و حالا شاید بتوان به مدد گفته‌های خود رابرت کرامر در تحلیلی مختصر از يك فیلمساز معتر نوشت و دریافت سینمای سیاسی الزاما با آنچه ما شرقی‌ها از آن در ذهنمان داریم می‌تواند متفاوت باشد.

کرامر يك مسافر است. سفر او خط ندارد لاجرم تعقیبش دشوار است.

اما از جای مشخصی می‌آید. ماجرای مه‌شصت و هشتت پاریس در نهایت راهی هم به آمریکا دارد و از آنطرف کرامر با فیلم «پرتقال» به صحنه می‌آید.

کایه دو سینما سه سال پیش در تایید این فیلم می‌نویسد عاقبت از آنطرف دنیا همه خبری شد. عقیده خود کرامر حیرت‌آور است «فیلم‌ها ساخته نمی‌شوند که پاسخگو باشند بلکه مطرح‌کننده هستند».

رابرت کرامر از معدود سینماگرانی است که به دنبال شخصیت فیلم‌هایش نمی‌رود. آدم‌هایی که مثل ما زندگی می‌کنند از ما هستند و تا اینهمه خودشان هستند. پرسوناژهای مطلوب کرامر در فیلم می‌شوند. خودش اینطور توضیح می‌دهد.

من نمی‌دانم چه‌های اروپا از يك فیلم چه می‌خواهند. اینجا، دو نوع فیلم مورد پسند است: اول فیلم‌هایی که چیزی برای گفتن داشته باشند (هرچه باشد) و بعد

فیلم‌هایی که حالا سینمای آمریکا سخت در ساختنش بدست و پا افتاده است. فیلم‌هایی که شما می‌توانید اسمش را مردمی بگذارید از آن فیلم‌ها که رنگ سیاسی هم به آن پاشیده باشند مثل راکی و یا در راه افتخار. شنیده‌ام در فرانسه فیلم‌هایی نظیر بزرگمرد کوچک و یا مثلا جریمیا جانسون را پسندیده‌اند. اما در اینجا فقط من فیلم جریمیا جانسون را پذیرفتم، آنهم نه برای اینکه «مرد تنها» برایم مهم بود، نه، چونکه کوهستان را دوست دارم.

رابرت کرامر قبلا يك نویسنده بود. آنقدر نوشت تا دریافت که دیگر برای نوشتن چیزی ندارد پس به فکر افتاد که فیلم بسازد. «هیچوقت این مشکل را حس نکردم که این را چطور بیان کنم، با این

شخصیت در فیلم چطور کنار بیایم و...» کرامر وقتی به آنگولا رفت به حقیقت دست یافت. چرا بایستی در آنگولا که قرار است از حقایق بزرگ فیلم ساخت، از امکانات کم و حتی سرمایه کم استفاده کرد؟

فیلمی که از فلسطین ساخت، برایش این اشکال را، خصوصا در آمریکا داشت که چه‌های یهودی هنوز درباره فلسطین همان چیزی را باور کرده باشند که نشریات رنگین و ننگین آمریکایی نوشته‌اند.

کرامر يك معیار جدید هم در نهفت سینمای سیاسی بوجود آورده است. دموکراسی چه می‌گوید اول باید دید این مخالفت که جوامع بسیاری را به‌وشش انداخته از کجا می‌آید و چیست، بعد برایش جواب فراهم کرد. من با آینده نگری، زمانی مخالفم که در حال تضعیف و ناتوانی وجود داشته باشد، من در فیلم

هایم به آینده هیچوقت خوشبین نبوده‌ام. پایان همه فیلم‌هایم این را نشان می‌دهد بهتر بگویم این روزها از مردی حرف می‌زنند که ثروتمندترین مرد روی کره زمین است. ثروتش بالغ بر هفت میلیارد دلار می‌شود با اینهمه همین شخص کارخانه‌ای می‌خرد، در نزدیکی آمازون این یکی از پروژه‌های این آقای هشتاد و يك ساله است که نزدیک به ده میلیون دلار خرج دارد.

شما فکر می‌کنید که او به این پول احتیاج دارد. من چنین فکر نمی‌کنم می‌دانید چرا؟ چون اطرافیان هستند که می‌گویند آقا عللی است. سینمای سیاسی اگر قرار است این جمله را بشنود نابود خواهد شد.

بیائید کاخ ظلم را سرنگون کنیم



ژان فرا، فاجعه قرن را فریاد می زند

نویسنده) خواند، کمتر کسی بغض خودش را پنهان کرد. ترانه برای فرانسه و برای فرانسویان نبود، از آن ملت‌ها بود و هست. قصه فصل‌های مرده، قصه قهرمانان بد دنیا نیامده... ژان فرا همانقدر که شاعر است، یک آهنگساز ماهر هم هست، این اوست که اشعار لوئی آراگون را به ترانه درمی آورد و خود می خواند. این اوست که در عاشقانه‌ها

در اولین سالهای دهه هفتاد (زمان تغییر محسوس ترانه خوانی در فرانسه) چندین خواننده از قالب همیشگی دور شده و احساسات شخصی را رها می کنند. حضور خوانندگان مثل سرژ رژیانی، لئوفره و گاهی ژیلبریکو در عین همگامی یک رقابت سازنده را هم بدنبال دارد. حالا کودکان ویتنام، ثروت راکفلر، جشن تخت جمشید در ترانه‌ها می آیند و خوانندگانی مثل ژان فرا هستند که فاجعه قرن را فریاد می زنند. در شهری که رنگ شراب‌های سرخس و یا بوی عطرها سر مست کننده اش شهرت دارد، «فرا» در میان همین مصرف کنندگان، با نگاهی نافذ و صدایی کاملاً گیرامی خواند.

گاهی هم گله! مطرح میشوند و روز سرخ را هشدار میدهد.
این قرن سنگین است
یک روز در آینده
با رنگ سرخ
من آن روز را
آینده سرخ را
با میلیون‌ها انسان
نزدیک خواهیم ساخت

ژان فرا حالا در ترانه‌هایش آن چنان مبارز به میدان آمده که ایستگاه‌های رادیویی فرانسه هم ترجیح داده‌اند یک سانسور دوستانه! را در موردش اعمال کنند.

مواظب باشیم پلیس همه جا هست
بیائید الیزه را منفجر کنیم
بیائید کاخ ظلم را
سرنگون کنیم
همه می‌دزدند، همه دزدند
بیائید آتش به کاخ بیندازیم

در سال ۱۹۷۱ وقتی در حومه پاریس ترانه «فرانس من» را در حضور یک میلیون نفر (به شهادت مجلات همان زمان و حضور

سحر کشف و خاکستری آغاز می شود
در ساعت پنج صبح
محکومین را بیدار می کنند
برگ درختان پژمرده
و روح به درد آمده است
اگر کار سلامتی می آورد
پس چرا،
همه دوستان کارگرم بیمار هستند؟

در فرانسه همه او را می شناسند. کارگران فرانسوی در غروب بهنگام ترک کارخانه، ترانه‌های او را زیر لب زمزمه می کنند، مردم کوبا وی را از سفری که به آنجا داشته بخاطر دارند و بالاخره بیکاسو به او گفته است از شما متشکرم. «ژان فرا» خواننده‌ای که دو دهه خوانده و هنوز هم می خواند همیشه نگران بشر و اجتماع اوست. او از آنچه که می خواند در گفته‌هایش هم دفاع می کند. کودکان بی‌نامه پنج ساله که در معادن ناریک کار می کنند، یا دهقانانی که به سبب فقر به استخدام متروی پاریس درمی آیند و جابجایی می کنند، در ترانه‌های با شخصیت اصلی‌شان یعنی همان «انسان» به ستایش و

تهران مصور از آغاز

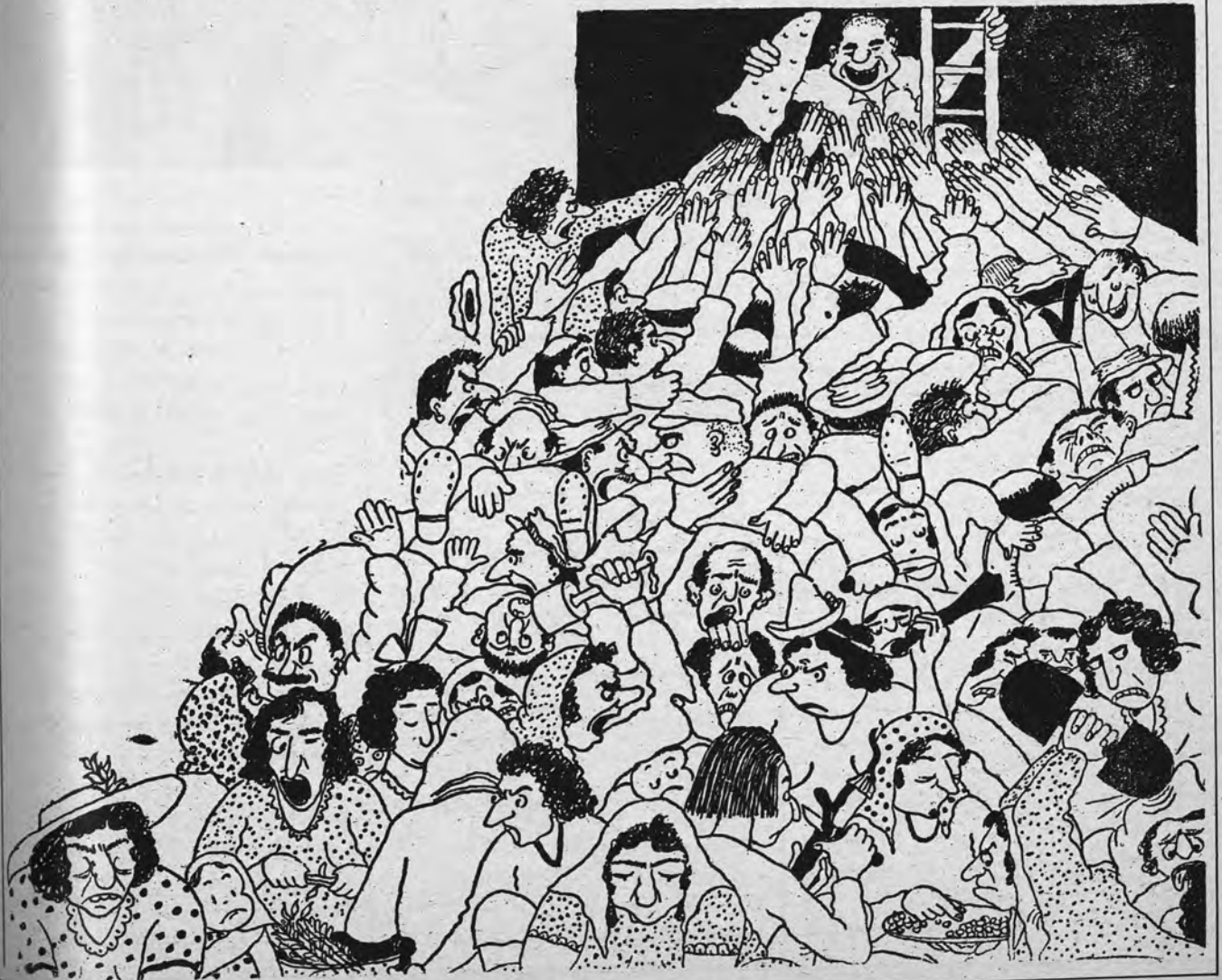
سر مقاله بقلم احمد دهقان

ما از راهی که پیش گرفته ایم بر نخواهیم گشت

استقبال فراوانی که ابناء حق پرست ملت چه در مرکز و چه در شهرستانها نسبت به نامه ملی تهران مصور نموده اند از يك طرف موجب رشك و خشم حسودان

تنك چشم و فرومایه شده و از طرف دیگر شیادان و ریاکاران را که مع آنها در این نامه باز می شود به دشمنی و خصومت با ما برانگیخته است.

این گروه با حربۀ معمولی خود که بدگوئی و قهمت و افتراست برضد ما قیام نموده، زمانی ما را با این و آن منصوب می کنند، گاهی مندرجات روزنامه ما را



نشیندی و سود تو مبدل بزبانست
 دعوا سر نانت
 شعبان دکان دار اگر کرده قلب
 زین نیست تعجب
 دزدی همه زیر سر شاطر رمضانست
 دعوا سر نانت
 در دکه خباز بود محشر کبری
 از فتنه و غوغا
 پس ولوله در مرد و زن و پیر و جوانست
 دعوا سر نانت
 از وحشت این قحطی و از بیم هلاکت
 با حال فلاکت
 این ملت بیچاره بهرسو نگرانست
 دعوا سر نانت

غ. ر. «غیاب حضور»

خاک دامنگیر

خاک این خانه ویرانه چه دامنگیر است
 که در او هر که نهد پا بصد افسون نرود
 هر که برخوان نعیمش دوسه شب مهمان شد
 جگر خانه خدا تا نکند خون - نرود
 رند میخواره مسکین خمارآلوده
 تا در این بزم بود باده گلگون نرود
 گرگ از دام برون جسته باران دیده
 تا بود گله - پی صید به هامون نرود
 با مدارا - نرود مدعی از خانه ما
 با تقافل - غم عشق از دل مجزون نرود
 این مرض بهشود انجام ولی حالا نه
 این بلا می رود آخر ولی اکنون نرود
 میهمان گرچه عزیز است ولیکن چو نفس
 خفه میسازد اگر آید و بیرون نرود

ب - ۴ شاه پریون

خانه نشین - اشعار نفوذ نشین مرحوم
 بیوک معیری که از شعرای بی همتای عصر
 خود بود، خدایش بیامرزد.

تأسف

کارکنان تهران مصور از توقیف نامه
 با شہامت مرد امروز بی اندازه متاثر بوده
 و صدور دستور توقیف آقای محمد مسعود
 مدیر این روزنامه را از طرف فرماندار نظامی
 یا دفتر نخست وزیری با کمال تعجب و تنفر
 تلقی نموده و امیدوارند این خبر صحت
 نداشته باشد، زیرا اینگونه اعمال منافی با
 حکومت مشروطه و مفایر آزادی و دموکراسی
 است.

گلزار میهن ما را فرا گرفته از بیخ و بن
 خشک شود. تا روزی که می توان گفت و
 می توان نوشت و فلم در کف ماست، این
 است مرام ما و این است همان راهی که در
 این چند شماره دنبال کردیم و پس از این
 نیز دنبال خواهیم نمود. آقایان محترمی که
 مندرجات این نامه به مذاق شما خوش آیند
 نیست، عیب از مندرجات روزنامه ما نیست
 عیب از خود شماست.

این روزنامه چون آینه ایست که
 خوب را خوب و بد را بد نشان می دهد.
 خودشکن آینه شکستن خطاست. به
 ما اعتراض نکنید، به خودتان اعتراض نمائید
 که هر چه عیب است از خودتان است.
 در پایان از پاکدلان و میهن پرستان
 و توده واقعی ملت که پیوسته پشتیبان ما
 بوده و مکرر و به طرق مختلف ما را تشویق
 نموده اند، سپاسگزاری نموده، به آنها نیز
 قول و اطمینان می دهیم که تهران مصور
 همواره زبان دل آنها خواهد بود.

احمد دهقان

هر کشمکش امروز در افطار جهانست
 دعوا سر نانت
 آنجا که عیانست چه حاجت به بیاست
 دعوا سر نانت
 از هر گذری می گذری مهر که برپاست
 بس شیون و غوغاست
 فحش و کتک و گریه و فریاد و فغانست
 دعوا سر نانت
 این جنگ که گردیده جهانگیر به عالم
 وین محنت و ماتم
 تنها سر آن نیست که هر چیز گرانست
 دعوا سر نانت
 گفتند که دعوا سر آن کهنه لحاف است
 گفتم که خلاف است
 سر منشاء دعوا به چنین و نه چنانست
 دعوا سر نانت
 گفتم به «شردان» نه ملخ آمده نه سن
 شاید که زده جن
 فرمود همین مسئله حرفش به میانست
 دعوا سر نانت
 جن آمد و محصول برنج و جو و گندم
 برد از کف مردم
 جن چیست؟ وجودی که ز انظار نهانست
 دعوا سر نانت
 گفتند بکارید همه سیب زمینی
 در کاسه چینی

ناشی از تحریک فلان زید و عمر و فلان
 مدیر روزنامه وانمود می نمایند. غافل از این
 که این تشبیهات کودکانه و این نیرنگ ها
 و دسایس بیجانانه ذره ای در عزم و اراده ما
 خللی وارد نخواهد ساخت و ما را از راهی
 که در پیش گرفته ایم باز نخواهد گردانید.
 ما آنروز که مصمم به نیکوکاری این
 نامه شدیم و خامه بدست گرفتیم می دانستیم
 که همه کس را طاقت شنیدن حقایق تلخ
 نیست. یقین داشتیم ریاکاران و عوام فریبان
 از نوشته های ما خشمگین خواهند شد و به
 دشمنی و عناد با ما برمی خیزند.

ولی ما با علم و یقین به همه این
 مسائل قلم بدست گرفتیم و بیاری
 خدا در روشنائی چراغ تابان وجدان پا در
 جاده نامه نگاری گذاشتیم و اکنون نیز با
 بانگ بلند می گوئیم با این وسایل و تشبیهات
 کودکانه و این نسبت های زشت و ناروا
 کسی نمی تواند ما را از گفتن و نوشتن
 حقایق باز دارد.

نویسندگان و شعرا و گویندگان
 تهران مصور که گروهی از فضلا و
 دانشمندان نامی این کشور می باشند، حیات
 خود را وقف خدمت به خلق و روشن کردن
 افکار هم میهنان خود نموده اند و در این
 راه هدفی که برای خود برگزیده اند، از
 هیچکس باک و هراسی ندارند.

ما در شماره نخستین خود گفتیم و
 اینک تکرار می کنیم روزنامه تهران مصور
 با هیچ شخص و اشخاص و دسته و جمعیتی
 بستگی ندارد و از هر نوع تحریک و اغوا
 و دسته بندی برکنار است.

کارکنان تهران مصور را با کسی
 غرض و خصومت شخصی نیست و هرگز
 اغراض خصوصی را در نگارشات خود مداخله
 نداده و نمی دهند و اگر اتفاقاً برخلاف این
 منظور لغزشی از ما سر بزند حاضر به جبران
 آنیم و حرف حق را از هر کس که باشد
 می پذیریم.

مرام این نامه معرفی بدکاران و
 مترجمین و گندم نمایان جو فروش و کسانی
 است که در جامه دوست از دشمنی نسبت
 به هنوعان و هم میهنان خود دریغ ندارند.
 سنگ غمخواری ملت را به سینه می زنند و
 تنها غمی که ندارند غم ملت و مردم است.
 ما می کوشیم تا علفهای هرزه ای که

خاطرات دوران توقیف

بخاطر دارم هنگامیکه می‌خواستیم از هروآباد خارج شوم، مردم گریه‌کنان چون روزهای عزاداری درغم و اندوه مرا بدرقه کردند و به نحوه انتخابات و دخالت دولت لعن و نفرین می‌نمودند. به تهران برگشتم و در بین راه با اینکه مریض شده بودم مقاله تندی در تهران‌مصور نوشتم که در شماره

مجله منعکس است و به مرحوم دکتر اقبال درباره عدم رعایت آزادی انتخابات اعتراض کردم. همین اعتراض در مصاحبه با شاه نیز صورت گرفت و منجر به صدور فرمان لغو انتخابات شد. متأسفانه این اعتراضات برای دولتیان درس عبرتی نشد و در انتخابات دوره‌های بعد کم و بیش دخالت دولتها در امر انتخابات اظهار من الشمس گردیدند بنحویکه بی‌تفاوتی فاحشی از طرف مردم و قاطبه ملت در امر انتخابات که از مهمترین مظاهر دموکراسی است مشهود گردید تا جائیکه وکیل شهر ۴۶ میلیونی تهران با هفت هزار رای به مجلس فعلی رفت و بسیاری از مفسده‌ها و خرابیها و بی‌عدالتیها به علت عدم اجرای صحیح انتخابات نبودن مردان ملی در مجلس مقننه صورت گرفت.

شریف امامی بر سرکار آمد و چند ماه بعد انتخابات دوره بیستم مجدداً آغاز شد. شریف امامی تا جائیکه برایش مقدور بود سعی کرد از دخالت‌های ناروا در امور انتخابات جلوگیری شود و حقا عده‌ای از وجهای ملی و مردان با شرف و با شخصیت انتخاب شدند. و افرادی به مجلس رفتند که دارای محبوبیت محلی و صاحب رای اکثریت بودند.

گرچه در هیچ زمانی و هیچ کشوری انتخابات آنچنان که انتظار می‌رود در مدینه فاضله صورت گیرد عملی نمی‌گردد، حتی در کشورهای کاملاً آزاد و دموکرات زدوبندهائی چه بسا خلاف اصول صورت می‌گیرد، ولی چون افراد صالح و وطن‌پرست و صحیح‌العمل نیز فراوان انتخاب میشوند بالطبع مجالس بیشتر منافع ملت را در نظر دارند تا

تمایلات خود کامگان دولتی را.

در این انتخابات عده‌ای از افسراد با شخصیت به مجلس راه یافتند ولی، اعضای حزب مردم و یا افرادی که قبلاً در حزب مردم عضویت داشتند اکثریت نمایندگان را تشکیل میداد.

مهندس «سعید هدایت» لیدر پارلمانی حزب مردم اعلام شد.

حزب ملیون تعداد کمتری از کرسیهای پارلمان را در اختیار داشت. دکتر اقبال در این مجلس به عنوان نماینده مردم خراسان شرکت داشت و در ردیف آخر مجلس جا گرفت. حضور دکتر منوچهر اقبال در جلسات علنی مثل سایر کارهای او بانظم و ترتیب صورت می‌گرفت.

مجلس بیستم با شرکت شخصیت‌های مملکتی چهره‌ای خاص داشت و میتوان گفت در طول مشروطیت ایران نمونه بود... دکتر امینی نیز که درخواست انحلال آن مجلس را نمود، از کرده خود سودی نبرد، چه، او که مردی صاحب سخن و حراف بود می‌توانست با این مجلس کنار بیاید

ترس و بیم داشت که مجلس برای وی مشکلات و دردسرهایی فراهم سازد و مجبور شود ساعتها از وقت خود را صرف مجلسین سازد. علاوه می‌خواست با انحلال مجلس وجه‌های در بین طبقات مختلف بدست آورد و بعنوان یک اصلاح‌طلب جلوه کند. دکتر امینی نحوه خاصی در رویه خود دارد. او اولین کسی بود که با صدور تصویب‌نامه قوانینی در غیاب مجلس وضع کرد و با اینکه بتجویز قانون اساسی باید یک ماه پس از انحلال مجلس فرمان انتخابات صادر شود و پس از سه ماه مجلس تشکیل شود از این دستور صریح قانون اساسی خودداری و چهارده ماه صدارت کرد و خود را از دردمر مجلس نجات داد.

ترس و وحشت وی از مجلس از یک طرف و جلب افکار عمومی از طرف دیگر دست آویزی برای انحلال مجلس جهت انجام این نظریه‌اش شد.

ولی این کار بدعتی در تاریخ مشروطیت گردید که پس از وی اسداله علم نیز با صدور تصویب‌نامه به وضع قانون پرداخت، قوانینی که حقا باید با مشورت نمایندگان واقعی مردم تصویب شود و درباره هر کلمه و جمله آن بحث و دقت بکار برده شود. با این ترتیب تصویب‌نامه‌های هیئت وزرا جای قانون را گرفت و در آخر هر تصویب‌نامه جمله‌ای ذکر گردید (که باید پس از تشکیل مجلس تصویب‌نامه‌های هیئت‌دولت بنظر و تصویب برسد) بدین جهت مجلس بیست و یکم با قریب ششصد تصویب‌نامه روبرو گردید و تنها راه حلی که بنظر مجلس رسید و مورد قبول قرار گرفت این فرمول بود که کلیه تصویب‌نامه‌ها تا وقتیکه از طرف مجلس مطرح و تعیین آنها تکلیف نگردیده است به قوت خود باقی باشد.

حوادث مجلس بیستم با اینکه دورانی کوتاه داشت، خالی از لطف نیست از جمله مذاکرات مفصل از طرف لیدرهای حزب مردم با مهندس شریف امامی بود. در این میان مهندس جفرودی و امید از گردانندگان امر بودند و همه‌جا پروفیسور عدل و مهندس هدایت نیز با آنان همکاری داشتند.

شریف امامی حاضر شده بود که با اکثریت مجلس همکاری نماید (مسلم بود) که حزب مردم می‌تواند فراکسیون قوی و اکثریت متشکلی را بوجود آورد. در این میان اختلافی که در بین بود عدم عضویت مهندس شریف امامی در حزب مردم که از طرف کارگردانان حزب اصرار می‌شد ایشان باید به عضویت حزب مردم درآیند. مهندس شریف امامی در حال تردید بود. جلساتی در منزل مهندس جفرودی در خیابان پهلوی تشکیل گردید که منتج به نتیجه‌ئی نشد. تا اینکه وقایع جاری مجلس و کشته‌شدن خانعلی رخداد و مهمترین حادثه‌ای که بصورت موضوع روز درآمد. مخالفت «الهبیار صالح» نماینده کاشان با جمال‌آخوی نماینده اول تهران نیز یکی دیگر از وقایع بود.

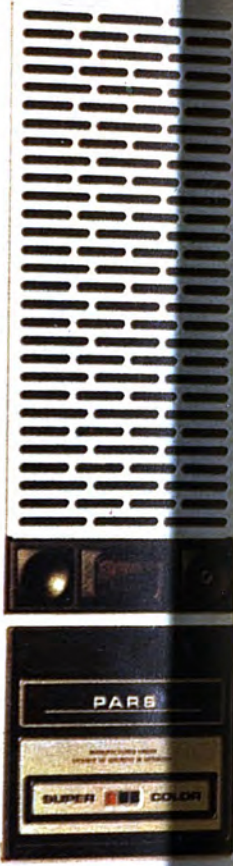
ادامه دارد

بسپیدی برف



با پودر برف

تصاویر زنده تر و شفاف تر را در تلویزیون رنگی پارس ببینید
تلویزیون رنگی پارس تلویزیونی که روزی همه خواهند داشت.



ساخت کارخانجات پارس الکترونیک با کمک فنی گروندیک آلمان **GRUNDIG**

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.